



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

حلقه سوم

شخصیات

درس‌های آیت
سلسله‌های

کتابخانه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حلقه سوم : سلسله درس های مهدویت : شناخت امام (علیه السلام)

نویسنده:

سید محمد بنی هاشمی

ناشر چاپی:

منیر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	حلقه سوم : سلسله درس های مهدویت : شناخت امام علیه السلام
۱۰	مشخصات کتاب
۱۱	اشاره
۱۷	فهرست مطالب
۲۷	بخش اول : عاقبت به خیری اهل ولایت
۲۷	اشاره
۲۹	فصل اول : سعادت اهل ایمان به سبب ولایت
۲۹	درس اول: معرفت اهل بیت علیهم السلام، معیار ارزش شخصیت انسان
۲۹	اشاره
۳۱	مقایسه سینه دیندار با حسنه بی دین
۳۳	تفکیک شخصیت افراد از اعمال آنها
۳۷	درس دوم: نجات اهل ایمان به برکت ولایت ائمه علیهم السلام
۳۷	تاریکی گناهان
۴۴	پاکی از گناهان با تحمل شدايد محشر
۴۸	درس سوم: تطهیر از گناهان در دنیا
۴۸	پاک شدن در دنیا به وسیله بلايا
۵۳	انواع جان دادن مؤمن و کافر
۵۶	پرسشهای مفهومی از درسهای ۱ تا ۳
۵۷	درس چهارم: تطهیر از گناهان در عالم برزخ (۱)
۵۷	اشاره
۵۸	دو نمونه از عذابهای برزخی
۶۲	شفاعت اهل بیت علیهم السلام در برزخ
۶۹	درس پنجم: تطهیر از گناهان در عالم برزخ (۲)

۶۹	فشار قبر مؤمنان
۷۱	فشار قبر از سخت ترین عذابهای برزخی است که مؤمن گناهکار
۷۲	عذاب آتش در برزخ
۷۷	وضعیت انسانها در عالم برزخ
۸۰	درس ششم: عاقبت به خیر شدن مؤمنان
۸۰	انواع تطهیر و اقسام شفاعت
۸۴	مرحله قطعی نجات مؤمنان
۸۹	درس هفتم: ایمان در وقت مرگ
۸۹	اشاره
۸۹	ایمان مستقر و مستودع
۹۳	توفیق الهی در کسب ایمان مستقر
۹۵	نشانه ایمان مستقر و مستودع
۹۷	سلب ایمان در یک روز
۹۹	دعا برای حفظ دین تا هنگام مرگ
۱۰۴	پرسشهای مفهومی از درسهای ۴ تا ۷
۱۰۵	فصل دوم: رابطه ایمان و عمل
۱۰۵	درس هشتم: صیانت از ایمان به وسیله ورع
۱۰۵	اشاره
۱۰۵	معنای ورع
۱۰۸	نزدیک نشدن به حریم الهی
۱۱۰	اثر ناخشنودی مادر در هنگام مرگ
۱۱۲	تأثیر ورع در تعمیق ایمان
۱۱۴	راه عاقبت به خیری
۱۱۹	درس نهم: رابطه ولایت و محبت اهل بیت علیهم السلام با طاعت و معصیت
۱۱۹	تبعیت لازمه محبت
۱۲۱	تلازم ایمان با عمل

- ۱۲۴ منبع خیرات بودن ولایت ائمه علیهم السلام
- ۱۲۷ بازدارندگی محبت اهل بیت علیهم السلام از گناه
- ۱۲۹ حالات مختلف دوستدار اهل بیت علیهم السلام
- ۱۳۲ تأثیر متقابل محبت ائمه علیهم السلام و طاعات
- ۱۳۲ بغض اهل بیت علیهم السلام ابر اصرار بر گناه
- ۱۳۷ پرسشهای مفهومی از درسهای ۸ و ۹
- ۱۳۹ بخش دوم : معرفت امام عصر علیه السلام در زمان غیبت
- ۱۳۹ اشاره
- ۱۴۱ فصل اول : عصاره دین: معرفت امام عصر علیه السلام
- ۱۴۱ درس دهم: عصاره دین: معرفت امام عصر علیه السلام
- ۱۴۱ معرفت امام عصر علیه السلام شرط لازم دینداری
- ۱۴۴ موضوعیت داشتن معرفت امام عصر علیه السلام
- ۱۴۴ هدف از خلقت: معرفت امام عصر علیه السلام
- ۱۴۶ حکمت جناب لقمان
- ۱۴۹ فصل دوم : دین داری در زمان غیبت
- ۱۴۹ اشاره
- ۱۴۹ درس یازدهم: دینداری در زمان غیبت
- ۱۴۹ غصب الهی در غیبت امام علیه السلام
- ۱۵۰ سنت قطعی الهی در سلب نعمتها
- ۱۵۳ امتحان سخت دینداری در زمان غیبت
- ۱۵۶ بی دین شدن ناخودآگاه
- ۱۶۰ دقت در غذای روح
- ۱۶۳ دینداری غریبانه
- ۱۶۵ فصل سوم : معرفت امام علیه السلام تنها راه حفظ دین در زمان غیبت
- ۱۶۵ درس دوازدهم: درخواست معرفت از خداوند در زمان غیبت
- ۱۶۵ اشاره

۱۶۶	نقش دعا در کسب معرفت
۱۶۹	اهمیت دعای مأثور
۱۷۱	نگرانی از بی دینی در زمان غیبت
۱۷۵	درس سیزدهم: فضیلت پایداری بر ولایت امام علیه السلام در زمان غیبت
۱۷۵	شگفت ترین ایمان
۱۸۰	کسب ثواب یاری امام علیه السلام در زمان ظهور با معرفت ایشان
۱۸۷	فصل چهارم : شناخت اوصاف امام عصر علیه السلام
۱۸۷	درس چهاردهم: مراتب معرفت امام علیه السلام
۱۸۷	اشاره
۱۸۷	حد واجب معرفت امام علیه السلام
۱۸۸	معرفت به اسم و صفت
۱۹۰	مراتب معرفت به صفت
۱۹۴	مراتب معرفت اختیاری (اعتقاد)
۱۹۷	معرفت قلبی به امام علیه السلام
۲۰۱	درس پانزدهم: امام علیه السلام طیب جسم و روح
۲۰۱	طیب دوار بطبه
۲۰۵	طیب جسم
۲۲۲	درس شانزدهم: آبشار علم و کشتی نجات
۲۲۲	علم مصوب
۲۴۲	درس هفدهم: فراخوان به سوی خدا و فریاد رس بینوا
۲۴۲	داعی الله
۲۴۹	توسل در حال عافیت و بلا
۲۵۲	تشرف مرحوم آیه الله حاج سید ابوالحسن اصفهانی
۲۵۵	به برکت امام
۲۵۹	پرسشهای مفهومی از درسهای ۱۴ تا ۱۷
۲۶۱	درس هجدهم: پناه از شیطان

- ۲۶۱ کشف حصین
- ۲۶۶ روشهای شیطان برای گمراه کردن انسان
- ۲۷۴ تنها راه محفوظ ماندن از خطرات شیطان
- ۲۷۷ درس نوزدهم: گواه بر خلق
- ۲۷۷ شاهد خدا بر خلق
- ۲۹۵ درس بیستم: آب گوارا و مهربانترین
- ۲۹۵ ساقی تشنگان
- ۳۰۹ پرسشهای مفهومی از درسهای ۱۸ تا ۲۰
- ۳۱۰ درباره مرکز

سرشناسه : بنی هاشمی، سید محمد، 1339 -

عنوان و نام پدیدآور : سلسله درس های مهدویت / محمد بنی هاشمی.

مشخصات نشر : تهران: منیر، 1388-1389.

مشخصات ظاهری : 14 ج.

شابک : دوره : 2-158-539-964-978 ؛ 28000 ریال: ج.1 : 3-148-539-964-978 ؛ 29000 ریال : ج.2 : 964-978-539-149-0 ؛ ج.3 : 3-150-539-964-978 ؛ 31000 ریال : ج.4 : 3-151-539-964-978 ؛ 28000 ریال : ج.5 : 978-964-539-152-0 ؛ ج.6 : 6-153-539-964-978 ؛ 35000 ریال: ج.7 : 4-208-539-964-978 ؛ 26000 ریال: ج.8 : 4-211-539-964-978 ؛ 28000 ریال: ج.9 : 7-210-539-964-978 ؛ 35000 ریال: ج.10 : 4-211-539-964-978 ؛ 30000 ریال: ج.11 : 9789645392121 ؛ 30000 ریال: ج.12 : 0-222-539-964-978 ؛ 35000 ریال: ج.13 : 978-964-539-223-7 ؛ 38000 ریال: ج.14 : 4-224-539-964-978

وضعیت فهرست نویسی : برونسپاری (فایا)

یادداشت : ج.1 - 6 (چاپ اول: 1388).

یادداشت : ج.11 (چاپ اول: 1389).

یادداشت : ج.7 - 14 (چاپ اول: 1389).

یادداشت : کتابنامه.

مندرجات : ج.1. معرفت و بندگی. - ج.2. منزلت امام. - ج.3. شناخت امام علیه السلام. - ج.4. لوازم معرفت. - ج.5. نعمت امام علیه السلام. - ج.6. غربت امام عصر علیه السلام. - ج.7. غیبت امام عصر علیه السلام. - ج.8. راز غیبت. - ج.9. رمز ظهور. - ج.10. انتظار فرج. - ج.11. برکات انتظار. - ج.12. دعا و اجابت. - ج.13. دعا برای امام عصر علیه السلام. - ج.14. کیفیت دعا.

موضوع : محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، 255ق -

موضوع : محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، 255ق. - - - احادیث

موضوع : محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، 255ق. - - - غیبت

موضوع : محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، 255ق. - - دعاها

موضوع : مهدویت

رده بندی کنگره : BP224/ب83س8 1388

رده بندی دیویی : 297/462

شماره کتابشناسی ملی : 1729415

ص : 1

اشاره

فهرست مطالب

بخش اول: عاقبت به خیری اهل ولایت

فصل اول: سعادت اهل ایمان به سبب ولایت - 15

درس اول: معرفت اهل بیت علیهم السلام، معیار ارزش شخصیت انسان - 15

دینداری یعنی تسلیم نسبت به ولایت ائمه علیهم السلام - 16

مقایسه سینه دیندار با حسنه بی دین - 17

تفکیک شخصیت افراد از اعمال آنها - 19

درس دوم: نجات اهل ایمان به برکت ولایت ائمه علیهم السلام - 23

تاریکی گناهان - 23

پاکی اهل بهشت - 25

پاك شدن با آتش جهنم - 27

پاکی از گناهان با تحمل شدايد محشر - 30

درس سوم: تطهير از گناهان در دنیا - 34

پاك شدن در دنیا به وسیله بلايا - 34

تطهير از گناهان با سختی جان دادن - 36

انواع جان دادن مؤمن و کافر - 39

پرسشهای مفهومی از درسهای 1 تا 3 - 42

درس چهارم: تطهیر از گناهان در عالم برزخ (1) - 43

دو نمونه از عذابهای برزخی - 44

نگرانی ائمه علیهم السلام: از برزخ شیعیان - 47

شفاعت اهل بیت علیهم السلام: در برزخ - 48

درس پنجم: تطهیر از گناهان در عالم برزخ (2) - 55

فشار قبر مؤمنان - 55

عذاب آتش در برزخ - 58

وضعیت انسانها در عالم برزخ - 63

درس ششم: عاقبت به خیر شدن مؤمنان - 66

انواع تطهیر و اقسام شفاعت - 66

مرحله قطعی نجات مؤمنان - 70

درس هفتم: ایمان در وقت مرگ - 75

ایمان مستقر و مستودع - 75

توفیق الهی در کسب ایمان مستقر - 79

نشانه ایمان مستقر و مستودع - 81

سلب ایمان در يك روز - 83

بهشتی بودن همه مؤمنان در دنیا - 84

دعا برای حفظ دین تا هنگام مرگ - 85

پرسشهای مفهومی از درسهای 4 تا 7 - 90

فصل دوم: رابطه ایمان و عمل

درس هشتم: صیانت از ایمان به وسیله ورع - 91

معنای ورع - 91

نزدیک نشدن به حریم الهی - 91

اثر ناخشنودی مادر در هنگام مرگ - 94

تأثیر ورع در تعمیق ایمان - 98

راه عاقبت به خیری - 100

تأکید شدید ائمه علیهم السلام بر رعایت ورع - 101

پیام امام باقر علیه السلام به دوستان خود - 102

درس نهم: رابطه ولایت و محبت اهل بیت علیهم السلام با طاعت و معصیت - 105

تبعیت، لازمه محبت - 105

تلازم ایمان با عمل - 105

منیع خیرات بودن ولایت ائمه علیهم السلام - 110

مغرور نشوید! - 112

بازدارندگی محبت اهل بیت علیهم السلام از گناه - 113

حالات مختلف دوستدار اهل بیت علیهم السلام - 115

تأثیر متقابل محبت ائمه علیهم السلام و طاعات - 118

بغض اهل بیت علیهم السلام بر اثر اصرار بر گناه - 118

آثار مرگ با محبت یا بغض اهل بیت علیهم السلام - 120

پرسش های مفهومی از درس های 8 و 9 - 123

بخش دوم: معرفت امام عصر علیه السلام در زمان غیبت

فصل اول: عصاره دین: معرفت امام عصر علیه السلام - 127

درس دهم: عصاره دین: معرفت امام عصر علیه السلام - 127

معرفت امام عصر علیه السلام، شرط لازم دینداری - 127

موضوعیت داشتن معرفت امام عصر علیه السلام - 130

هدف از خلقت، معرفت امام عصر علیه السلام - 130

حکمت جناب لقمان - 132

فصل دوم: دینداری در زمان غیبت - 135

درس یازدهم: دینداری در زمان غیبت - 135

غضب الهی در غیبت امام علیه السلام - 135

سنت قطعی الهی در سلب نعمتها - 136

امتحان سخت دینداری در زمان غیبت - 139

مردن یاد امام علیه السلام در زمان غیبت - 140

بی دین شدن ناخودآگاه - 142

مراتب انکار امامت - 145

دقت در غذای روح - 146

دقت در غذای روح - 146

دینداری غریبانه - 149

فصل سوم: معرفت امام علیه السلام، تنها راه حفظ دین در زمان غیبت - 151

درس دوازدهم: درخواست معرفت از خداوند در زمان غیبت - 151

چه باید کرد؟ - 151

نقش دعا در کسب معرفت - 152

اهمیت دعای مأثور - 155

نگرانی از بی دینی در زمان غیبت - 157

محتوای دعاها در زمان غیبت - 159

درس سیزدهم: فضیلت پایداری بر ولایت امام علیه السلام در زمان غیبت - 161

شگفت ترین ایمان - 163

برادران پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان غیبت - 163

کمی مؤمنان حقیقی در زمان غیبت - 164

کسب ثواب یاری امام علیه السلام در زمان ظهور با معرفت ایشان - 166

پرسشهای مفهومی از درسهای 10 تا 13 - 170

فصل چهارم: شناخت اوصاف امام عصر علیه السلام - 173

درس چهاردهم: مراتب معرفت امام علیه السلام - 173

حد واجب معرفت امام علیه السلام - 173

معرفت به اسم و صفت - 174

مراتب معرفت به صفت - 176

مراتب معرفت اختیاری (اعتقاد) - 180

معرفت قلبی به امام علیه السلام - 183

درس پانزدهم: امام علیه السلام طیب جسم و روح - 187

1 - طیب دوار بطبه - 187

طیب جسم - 191

نمونه اول - 191

نمونه دوم - 193

نمونه سوم - 199

نمونه چهارم - 202

طیب روحی - 206

درس شانزدهم: آبشار علم و کشتی نجات - 208

2 - علم مصبوب - 208

دستگیری علمی امام عصر علیه السلام - 212

نمونه اول - 212

نمونه دوم - 213

کرامتی از مرحوم شیخ انصاری - 217

3 - سفینه نجات - 220

داستان دعای مشلول - 221

درس هفدهم: فراخوان به سوی خدا و فریادرس بینوا - 228

4- داعی الله - 228

5- فریاد رس بیچارگان - 230

توسل در حال عافیت و بلا - 235

تشرف مرحوم آیه الله حاج سید ابوالحسن اصفهانی - 238

پرسشهای مفهومی از درسهای 14 تا 17 - 245

درس هجدهم: پناه از شیطان - 247

6- کشف حصین - 247

روشهای شیطان برای گمراه کردن انسان - 252

تنها راه محفوظ ماندن از خطرات شیطان - 260

درس نوزدهم: گواه بر خلق - 263

7- شاهد خدا بر خلق - 263

عرضه اعمال بندگان بر پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام - 270

حضور امام علیسه السلام در تشییع جنازه شیعیان - 276

درس بیستم: آب گوارا و مهربانترین - 281

8- ساقی تشنگان - 281

9- رفیق مؤنس - 284

10- پدر دلسوز، برادر وفادار و مادر مهربان - 287

پرسشهای مفهومی از درسهای 18 تا 20 - 295

فهرست منابع - 297

بخش اول : عاقبت به خیری اهل ولایت

اشاره

از مباحث حلقه دوم روشن شد که ایمان همان معرفت امام علیه السلام و پذیرش ولایت اوست. از آن جا که عاقبت به خیری، دایر مدار ایمان است. در این بخش به این بحث می پردازیم که اهل ولایت نهایتاً بهشتی و عاقبت به خیر می شوند، هر چند که به سبب گناهانشان در يك یا چند مرحله از مراحل پیشین (دنیا، هنگام جان دادن، عالم برزخ، قیامت، عذاب موقت جهنم) به عذاب الهی گرفتار شوند.

البته ملاك ایمان، دارا بودن ولایت اهل بیت علیهم السلام تا هنگام مرگ است. پس کسی که پیش از مرگ، این ولایت را از دست بدهد، مشمول عاقبت به خیری نخواهد شد.

فصل اول: سعادت اهل ایمان به سبب ولایت

درس اول: معرفت اهل بیت علیهم السلام، معیار ارزش شخصیت انسان

اشاره

در مباحث حلقه اول روشن شد که اسلام به عنوان دین، همان ایمان قلبی و تسلیم شدن به پیشگاه خدای متعال است. از مباحث حلقه دوم نیز دانستیم حقیقت ایمان و روح اسلام عبارت از پذیرفتن ولایت اهل بیت علیهم السلام و تبری از دشمنان ایشان است. پس می توانیم مدعی شویم که دین در اصطلاح کتاب و سنت مساوی است با معرفت اهل بیت علیهم السلام و تسلیم شدن نسبت به ایشان، که لازمه اش بیزاری جستن از دشمنان آنهاست.

از همین جهت در ذیل آیه شریفه

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ (1)

امام باقر علیه السلام چنین فرموده اند:

التسليم لعلی بن ابی طالب علیه السلام بالولاية. (1)

(منظور از اسلام عبارت است از) تسلیم شدن نسبت به حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام به وسیله قبول ولایت ایشان.

دینداری یعنی تسلیم به ولایت ائمه علیهم السلام س

تسلیم شدن نسبت به امیر المؤمنین علیه السلام در واقع تسلیم در برابر خدای متعال است و اطاعت از ائمه علیهم السلام از اطاعت خدا و رسول صلی الله علیه و آله جدا نیست، بلکه تنها راه تحقق تسلیم و اطاعت نسبت به خداوند، همانا تسلیم شدن به ولایت اهل بیت علیهم السلام می باشد. بنابراین، دین خلاصه می شود در قبول ولایت اهل بیت و اصل و حقیقت دین همین است. سایر اجزایی که گاهی در تعریف دین ذکر می شوند، نسبت به این اصل، جنبه فرعی دارند. کارهای نیک اعم از واجب و مستحب، همگی فروع دین محسوب می شوند و اگر آن چنان که باید، انجام پذیرند، حالت تسلیم انسان را نسبت به خدا و اهل بیت علیهم السلام عمیق تر می سازند.

پس دینداری در واقع به روح و تسلیم و بندگی خدا اطلاق می شود که اعمال خارجی، اثر و نتیجه آن است. ارزش اعمال نیز به همان روح و حقیقتی است که باید داشته باشند و اگر حقیقت دین در آنها وجود نداشته باشد، اعمال جوارحی، صورتهای ظاهری هستند که هیچ ارزشی ندارند.

مقایسه سینه دیندار با حسنه بی دین

در مقام مقایسه، شخص دینداری که همه اعمالش پسندیده و نیکو نمی باشد، از فرد بی دینی که کارهای ظاهراً زیبایی دارد، بهتر و ارزشمندتر است. زیرا اولی از حقیقت دین بهره مند است ولی دومی هر چند کارهای به ظاهر خوبی دارد، اما این کارها فقط ظاهر امر است و از روح بندگی و تسلیم او در پیشگاه خداوند حکایت نمی کند. هیچ کس نمی تواند با اعمال ظاهراً پسندیده خود، خدا را بفریبد. آن چه اهمیت دارد، معرفت و تسلیم قلبی است و همه اعمال باید برخاسته از همان معرفت باشد که در این صورت اثرش از دیاد معرفت قلبی است. اگر چنین معرفتی وجود نداشته باشد، هیچ يك از آن اعمال ارزش ندارد و در پیشگاه خداوند مردود است. از همین جهت است که امیر المؤمنین علیه السلام ما را چنین هشدار داده اند:

ایها الناس! دینکم! دینکم! تمسکوا به. ولا یزینکم و لا یردنکم احد عنه. لان السیئة فیہ خیر من الحسنه فی غیره. لا السیئة فیہ تغفر و الحسنه فی غیره لا تقبل. (1)

ای مردم! مراقب دین خود باشید! مراقب دین خود باشید! به آن تمسک کنید. و کسی شما را از آن خارج نسازد و برنگرداند. زیرا کار بد در دین از کار خوب در غیر دین بهتر است. چون کار بد در دین بخشوده می شود، اما کار خوب در غیر دین پذیرفته نمی شود.

«حسنه» به عملی گفته می شود که صرف نظر از قصد انجام دهنده آن، خوب و پسندیده است. «سیئه» عملی است که بدون در نظر گرفتن نیت قلبی انجام دهنده آن، بد و ناپسند است. دیندار به کسی اطلاق می شود که در مسیر بندگی خدا قرار دارد و کارهای خویش نشان دهنده روح تسلیم و پذیرفتن ربوبیت پروردگارش است. چنین کسی اگر سیئه ای مرتکب شود، در حقیقت از وظیفه خود غافل شده و خداوند از روی رحمت و فضل خویش وعده مغفرت و گذشت نسبت به آن سیئه داده است. چنین کسی خودش محبوب خداست هر چند که عمل معصیت او مبعوض درگاه الهی است. اما فرد بی دین، چون تسلیم خدا و باب بندگی او نشده، خودش مبعوض خداست. و اگر حسنه ای هم انجام دهد، چون از سر تسلیم و عبودیت نسبت به خدا نبوده، مقبول درگاه او نیست و ارزشی هم ندارد. بنابراین معصیتی که انسان متدین انجام می دهد، از جهت عاقبت امر - نه از جهت نفس عمل - از کار خوبی که انسان بی دین انجام می دهد، بهتر است. زیرا اولی را خداوند می بخشاید ولی دومی هیچ يك از کارهای خویش، در حقیقت اطاعت از خدا نیست و لذا پذیرفته نمی شود.

خلاصه این که خداوند از انسانها بندگی می خواهد و بندگی هم خلاصه می شود در پذیرفتن ولایت علیهم السلام. اعمال عبادی هم وقتی که در این مسیر باشد، ارزش پیدا می کند، و گرنه هیچ کار خوبی برای انسان باقی نمی ماند. آن چه شخصیت خود انسان را تشکیل می دهد، معرفت و ولایت اوست نه اعمال عبادی. بنابراین اهل معرفت، خودشان - به لحاظ شخصیت دینی خویش - محبوب خدا هستند

نسبت به اعمال بد آنها هم وعده مغفرت داده شده است. متقابلاً منکران ولایت، خودشان مبعوض خدا هستند و اعمال خوب آنها شخصیت بی بهره از نور ایمانشان را تغییر نمی دهد.

تفکیک شخصیت افراد از اعمال آنها

عاقبت انسان (سعادت یا شقاوت او) وابسته به ایمان با کفر اوست.

اگر شخصیت آدمی از بعد ایمان و تدین مورد قبول خداوند قرار گیرد، اهل نجات است و در غیر این صورت هلاک می گردد. اعمال خوب هم در صورتی برای انسان فایده دارد که خودش خوب باشد. اگر اعمال خوب در مسیر بندگی خداوند باشد، مقبول اوست. این وقتی است که شخص، ولایت اهل بیت علیهم السلام را پذیرفته باشد، و گرنه هیچ يك از آن اعمال در مسیری که خداوند می خواهد، نیست و به همین جهت مردود است. البته گناهان اهل ولایت، شخصیت روحی و معنوی آنها را تحت تأثیر سوء خود قرار می دهد و چه بسا ایشان را از مسیر بندگی هم خارج کند، اما اگر چنین نشود - یعنی مؤمن ایما خود را از دست ندهد - دست ولایت و سرپرستی خداوند نخواهد گذاشت که او در تاریکی گناهان باقی بماند و بالاخره او را از تاریکی خارج کرده، به روشنایی توبه و مغفرت الهی می رساند. این ولایت البته خاص مؤمنان است، یعنی کسانی که ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و عترت گرامی ایشان را پذیرفته اند و با این کار، خود را تحت عنایت و سرپرستی آن بزرگواران قرار داده اند. عبدالله بن ابی یعفر می گوید: خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم: من تماس زیادی با مردم دارم و بسیار تعجب می کنم از کسانی که اهل بیت شما نیستند

و خود را پیرو فلان و فلان می دانند، اما امانتدار، راستگو و اهل وفای به عهد می باشند، و در مقابل کسانی هستند که ولایت شما را پذیرفته اند، اما آن امانتداری و راستگویی و وفای به عهد را ندارند. چگونه چنین می شود؟ وقتی امام علیه السلام این سخن را شنیدند، راست نشستند و با خشمگینی رو به من کردند و سپس فرمودند: لا دین لمن دان الله بولاية اما جائر ليس من الله ولا عتب على من دان بولاية امام عادل من الله.

کسی که خدا را با پیروی از امام ستمگری که منصوب از طرف خدا نیست، دین ورزی کند، دین ندارد. و کسی که با قبول ولایت ولایت امام عادل منصوب از طرف خدا، دین ورزی کند، قابل سرزنش کردن نیست.

(ابن ابی یعفور می گوید:) عرض کردم: آنها دین ندارند و اینها هم قابل سرزنش کردن نیستند؟! فرمودند: بله! آنها دین ندارند و اینها هم قابل سرزنش نیستند. سپس فرمود:

الا- تسمع لقول الله عزوجل: «الله ولي الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات الى النور»؟! یعنی [من] ظلمات الذنوب الى نور التوبة و المغفرة، لولايتهم كل امام عادل من الله. وقال: «و الذين كفروا اوليائهم الطاغوت يخرجونهم من النور الى الظلمات». انما عنى بهذا انهم كانوا على نور الاسلام، فلما ان تولوا كل امام جائر ليس من الله عزوجل، خرجوا بولايتهم [اياه] من نور الاسلام الى الظلمات الكفر فواجب

الله لهم النار مع الكفار. «فاولئك اصحاب النار هم فيها خالدون».(1)

آیا فرموده خدای عزوجل را نمی شنوی: «خداوند ولی کسانی است که ایمان آورده اند، آنها را از تاریکی ها به سوی نور و روشنایی خارج می سازد»؟! منظور (خارج کردن) از تاریکیهای گناهان به سوی روشنایی توبه و مغفرت است. و علت آن، قبول ولایت پیشوایان عادل منصوب از جانب خداست. و نیز فرمود: «آنها که کافر شدند، سرپرست ایشان طاغوت است، آنها را از روشنایی خارج و به تاریکی ها وارد می سازند». مقصود این است که آنها نور اسلام را دارا بودند، اما چون ولایت پیشوای ستمگری را که منصوب از جانب خدا نیست پذیرفتند، به خاطر قبول ولایت ایشان، از نور اسلام خارج شدند و به تاریکی های کفر وارد گردیدند. آن گاه خداوند هم برای ایشان، همراهی با کافران را در آتش واجب گردانید. (چنان که می فرماید: «آنها اهل آتش هستند که همیشه در آن باقی خواهند بود»).

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاءُ لَهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (2)

در این حدیث صریحاً به دینی منکران ولایت هر چند که کارهای خوب هم داشته باشند، اشاره شده است. در مقابل تصریح شده است که اهل ولایت، خودشان - صرف نظر از گناهانشان که شایسته نکوهش می باشد - قابل سرزنش نیستند. یعنی شخصیت دینی

1-1. اصول کافی، کتاب الحجة، باب فیمن دان الله عزوجل بغير امام من الله جل جلاله، حدیث 3.

2-2. بقره، 275.

آنان تا وقتی اهل ایمان هستند، ارزش خود را از دست نمی دهد، اعمال و صفات نکوهیده آنها را باید تخطئه کرد، ولی ولایت و ایمان ایشان قابل تقبیح نیست. اهل معرفت، خودشان خوب هستند، هر چند که اعمالشان بد باشد. اما منکران، خودشان بد هستند، هر چند که کارهایشان خوب باشد. یعنی کارهای خوب آنها را تحسین می کنیم.

ولی خودشان را تقبیح می نماییم، زیرا در مسیر بندگی خدا نیستند.

درس دوم: نجات اهل ایمان به برکت ولایت ائمه علیهم السلام

تاریکی گناهان

وعدہ ای کہ بہ اهل ایمان دادہ شدہ، این است کہ اگر پروندہ اعمالشان سیاه است، خدا ایشان را بہ حال خود وا نمی گذارد، بلکہ موجبات پاک شدنشان را فراهم می سازد:

اللَّهِ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (1)

چنان کہ در درس گذشتہ دیدیم، امام صادق علیہ السلام مقصود از «ظلمات» را تاریکی گناهان دانستہ اند و در توضیح آیه شریفہ فرمودہ اند: «یعنی من ظلمات الذنوب الی نور التوبۃ و المغفرۃ». آری، گناهان، قلب و روح انسان را آلودہ و تاریک می کنند. از ہمین امام بزرگوار نقل شدہ است کہ فرمودند:

إذا اذنب الرجل خرج في قلبه نكته سوداء فان تاب انمحت

و ان اراد زادت حتی تغلب علی قلبه فلا یفلح بعدها ابداً. (1)

هنگامی که شخص گناه می کند، نقطه سیاهی در قلبش پدید می آید. پس اگر توبه کند، (آن نقطه) از بین می رود و اگر (بر آن گناه) بیفزاید، آن سیاهی زیاد می شود تا این که بر قلب او چیره و مسلط می گردد. پس بعد از آن دیگر هیچ گاه رستگار نمی شود.

گناهان باعث سیاهی و تاریکی قلب انسان می شوند و در صورت توبه نکردن، این سیاهی، قلب او را فرا می گیرد به طوری که دیگر هیچ گاه سعادت مند نمی گردد. این در وقتی است که شخص، ایمان خود را از دست می دهد و بی دین از دنیا می رود. حضرت باقر العلوم علیه السلام در همین خصوص فرموده اند:

ما من عبد الا و فی قلبه نکتة بیضاء. فاذا اذنب ذنباً، خرج فی النکتة نکتة سوداء فان تاب، ذهب ذلك السواد. و ان تمادی فی الذنوب، زاد ذلك السواد حتی یغطی البیاض.

فاذا غطی البیاض، لم یرجع صاحبه الی خیر ابداً. و هو قول الله عزوجل: «کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون». (2)، (3)

بنده ای نیست مگر آن که نقطه سفیدی در قلبش می باشد. پس چون گناهی مرتکب شود، یک نقطه سیاه در آن پدید آید. آن گاه اگر توبه کند، آن سیاهی از بین می رود. و اگر به انجام گناه ادامه دهد، آن سیاهی افزایش می یابد تا آن که سفیدی را می پوشاند.

1-3. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الذنوب، حدیث 13.

2-2. مطففین، 14.

3-3. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الذنوب، حدیث 20.

پس چون سفیدی پوشیده شود، این شخص هرگز به خیر (و سعادت) بر نمی‌گردد. و این همان گفتار خداوند عزوجل است: چنین نیست، بلکه آن چه انجام می‌دادند، بر قلبهایشان زنگار پدید آورد.

به این ترتیب انجام هر گناهی قلب انسان را تا حدی آلوده و تاریک می‌کند و اگر توبه نکند و به ارتکاب گناه ادامه دهد، تاریکی، همه قلب را فرا می‌گیرد و دیگر راهی برای سعادت شخص باقی نمی‌ماند.

پاکی اهل بهشت

دانستیم که هر گناهی در حد خودش قلب انسان را تیره و تاریک می‌کند و صاحب قلب ناپاک نمی‌تواند وارد بهشت شود. بنابراین تا آثار آلودگی گناهان در قلب او از بین نرود، عاقبت به خیر و بهشتی نخواهد شد.

امام باقر علیه السلام چنین فرموده اند:

الذنوب کلها شديدة و اشدها ما نبت علیه اللحم و الدم.

لانه اما مرحوم و اما معذب. و الجنة لا يدخلها الا طيب. (1)

همه گناهان (از جهت نافرمانی خدا و شدت عقوبت) سخت هستند. و سخت ترین آنها گناهانی است که بر آن، گوشت و خون برود. زیرا شخص گناهکار یا بخشوده می‌شود و یا مبتلا به عذاب می‌گردد (تا پاک شود). و جز پاک، کسی وارد بهشت نمی‌شود.

در این حدیث شریف چند مطلب اساسی مورد توجه و تأکید قرار گرفته است.

اول این که: همه گناهان - بدون استثناء - سخت و شدید هستند. سختی گناه به خاطر شدت زشتی و عقوبت آن می باشد. نافرمانی پروردگار به هر صورت و در هر درجه اش بسیار زشت است. اگر انسان قبح گناه را بفهمد، می یابد که با انجام يك گناه، مستحق کیفر سنگینی از جانب خداوند می گردد. درست است که بعضی گناهان، کبیره و بعضی دیگر صغیره نامیده شده اند، اما این تقسیم بندی در مقایسه گناهان با یکدیگر می باشد، و الا هر گناهی به خودی خود - بدون مقایسه با سایر گناهان - سچون معصیت خدای کریم و مهربان است، بسیار زشت می باشد و موجب استحقاق کیفر سخت می گردد.

دوم: در میان همه گناهان، گناهی که گوشت و خون انسان بر آن می روید، سخت تر و سنگین تر است. اگر کسب و کار انسان از راه حرام باشد یا حقوق مالی خود را - نظیر خمس نپردازد یا حق الناس (مظالم عباد) در اموالش باشد، در همه این حالات، تغذیه اش از مال حرام بوده و گوشت و خونس با حرام رشد کرده است. هم چنین است اگر بر انجام گناه یا گناهانی اصرار ورزد و مدت طولانی اهل انجام آن باشد، این هم مصداق رویش گوشت و خون بر حرام است. این گونه گناهان به فرمایش امام باقر علیه السلام سخت ترین گناهان هستند، چون بیشترین و عمیق ترین تأثیر آلودگی را در انسان دارند و در حقیقت بیش از سایر گناهان، قلب انسان را تاریک و کثیف می کنند.

سوم: پاك شدن از آثار زشت گناهان به دو صورت امکان دارد، یا

این که خداوند صاحب آن گناهان را عفو کند و او را مورد رحمت خویش قرار دهد و یا این که با چشیدن عذابهای مختلف از آلودگی گناهان خارج گردد. هر چه گناهان بیشتر و شدیدتر باشند. پاک شدن از آثار آنها سخت تر و در نتیجه، عذابهای سنگین تری انسان را تهدید می کند. اما هر اندازه از گناهان شخص که آمرزیده شود و مورد عفو الهی واقع شود، عذابش هم از او برداشته خواهد شد.

چهارم: علت این که گناهکار باید یا بخشوده و یا عذاب شود، این است که تا صاحب گناه از آلودگی گناه پاک نشود، وارد بهشت نمی گردد. خداوند بهشت را فقط بری پاکان قرار داده است و بنابراین هیچ کس با وجود آلودگی گناه نمی تواند بهشتی شود.

نتیجه ای که از این حدیث شریف گرفته می شود، این است که: انسان برای رسیدن به سعادت ابدی، باید از تاریکی گناهان خارج و به روشنایی مغفرت الهی وارد گردد. این تحول به دو شکل ممکن است انجام شود که یکی از آن دو برای بنده خوشایند و آسان است و دیگری ناخوشایند و سخت. بهترین و مطبوع ترین راه برای انسان، این است که نسبت به همه گناهانش مورد عفو و رحمت الهی قرار گیرد و برای پاک شدن از هیچ گناهی مورد عذاب قرار نگیرد. اما اگر چنین نشود، تنها راه بهشتی شدن، این است که با انواع عذابهای الهی از آلودگی گناهان خارج گردد.

پاک شدن با آتش جهنم

سخت ترین عذاب الهی که اهل ایمان ممکن است به آن گرفتار شوند، آتش جهنم می باشد که از همه عذابهای دیگر شدیدتر و تحمل آن

مشکل ستر است. این عذاب برای شیعیانی است که بزرگترین گناهان را نسبت به سایرین مرتکب شده اند که اگر مورد عفو و رحمت الهیس قرار نگیرند، تنها راه پاك شدنشان آتش جهنم می باشد. از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نقل شده که فرمودند:

قيل لرسول الله صلى الله عليه وآله فهل يدخل جهنم احد من محبيك و محبي علي عليه السلام؟ قال: من قدر نفسه بمخالفة محمد و علي و واقع المحرمات و ظلم المؤمنين و المؤمنات و خالف ما رسم له من الشريعات، جاء يوم القيامة قدراً طفساً.

يقول محمد صلى الله عليه وآله و علي عليه السلام: يا فلان انت قدر طفس لا تصلح لمرافقة مواليك الاخيار و لا لمعانقة الحور الحسان و لا الملائكة المقربين. لا تصل الى ما هناك الا بان تطهر عنك ما هاهنا. يعنى ما عليك من الذنوب. فيدخل الى الطبقة الاعلى من جهنم فيعذب ببعض ذنوبه. (1)

از رسول خدا صلى الله عليه وآله سؤال شد: آیا از دوستداران شما و دوستداران علی علیه السلام هم کسی وارد جهنم می شوند؟ فرمودند: کسی که خود را با نافرمانی (از دستورات) محمد صلى الله عليه وآله و علی علیه السلام آلوده ساخته و مرتکب محرمات شده و به مردان و زنان با ایمان و ستم روا داشته و از عمل به احکام شرع تخلف ورزیده

1-1. بحار الانوار، جلد 68، صفحه 154، حدیث 11، از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام.

است، (چنین کسی) روز قیامت آلوده و کثیف محشور می شود.

(در آن روز) حضرت محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام می فرمایند ای فلانی، تو آلوده و کثیف هستی، نه صلاحیت همنشینی با موالی نیک خود داری و نه شایستگی هم آغوش شدن با حوران زیبا و نه لیاقت (مصاحبت با) فرشتگان مقرب، به آن نعمتها نخواهی رسید. مگر آن که آلودگی گناهان را از خود بشویی. آن گاه او را به طبقه بالا جهنم داخل می کنند، پس به کیفر برخی از گناهانش می رسد.

آری، کسی که مرتکب گناه می شود، خود را آلوده و کثیف می کند و به همین جهت از ورود به بهشت و همنشینی با موالی خود محروم می شود. تا وقتی از کثافت گناهان پاک نشده، هرگز به آن نعمتهای بهشتی نمی رسد. سخت ترین عذاب الهی در قیامت به صورت جهنم بروز می کند و کسانی از اهل ایمان که مرتکب گناهان بزرگ شده اند، فقط با آتش جهنم پاک می گردند. البته به خاطر ایمان و محبتی که به اهل بیت علیهم السلام داشته اند، در بالاترین طبقه جهنم - که از جهت عذاب، سبکتر است - مورد عذاب واقع می شوند. در ادامه فرموده اند:

هولاء اشد محبينا عذاباً و اعظمهم ذنباً. لیس هولاء یسمون بشیعتنا و لکنهم یسمون بمحبینا و الموالین لاولیائنا و المعادین لاعدائنا. ان شیعتنا من شیعتنا و اتبع آثارنا و اقتدی باعمالنا.

اینها در میان دوستان ما، سخت ترین عذاب و بیشترین گناه را دارند. البته اینها شیعه ما نامیده نمی شوند، بلکه دوستداران ما

نامیده می شوند و کسانی که با دوستان ما دوستی و با دشمنان ما دشمنی می کنند. همانا شیعه ما کسانی هستند که دنبال ما می آیند و از ما پیروی کرده، به اعمال ما اقتدا می نمایند.

شیعه واقعی در لسان اهل بیت علیهم السلام به کسی اطلاق می شود که علاوه بر اعتقاد به ولایت خاندان رسالت، در عمل، خود را مقید به پیروی از آن ذوات مقدس کند. اگر چنین نکند، تنها عنوان «محب» بر او صدق می کند. البته گاهی به کسی که فقط در حد اعتقاد به ایشان است نیز اطلاق «شیعه» شده است⁽¹⁾.

که در این صورت بایسد به تفاوت معنای این لفظ در هر تعبیری توجه شود.

به هر حال در میان اهل ایمان (شیعیان اعتقادی) کسانی که گناهان بزرگ مرتکب شده اند، در صورتی که مورد عفو و رحمت الهی قرار نگیرند، باید با آتش جهنم پاك شوند تا لیاقت ورود به بهشت و استفاده از نعمتهای آن را پیدا کنند. اینها با چنین عذاب سخت و دردناکی از تاریکی گناهان، خارج و به روشنایی مغفرت الهی وارد می شوند.

پاکي از گناهان با تحمل شداید محشر

یکی دیگر از راههای تطهیر از آلودگی گناهان، تحمل سختی های روز قیامت می باشد. در آن روز صرف نظر از آتش جهنم که فوق العاده ناراحت کننده می باشد، شدایدی در محشر هست که تحمل هر يك از

1-1. به عنوان نمونه در ابتدای همین حدیث شریف چنین آمده است: اتقوا الله معاشر الشيعة... که اشاره به همه دوستان اهل بیت علیهم السلام و اهل ولایت ایشان می باشد.

آنها هم برای انسان بسیار مشکل و سخت است. چه بسا مؤمنی که از آلودگی بعضی گناهانش با آتش جهنم و از بعضی دیگر با تحمل بعضی از شدايد محکتر پاك گردد. در همان حديث شريف از قول رسول خدا صلی الله عليه و آله چنین نقل شده است.

منهم من يصيبه الشدائد في المحشر ببعض ذنوبه ثم يلقطه من هنا و من هنا من يبعثهم اليه مواليه من خيار شيعتهم كما يلقط الطير الحب.

گروهی از آنان (اهل ایمان) به خاطر بعضی گناهانشان به تحمل سختی های محشر مبتلا می شوند، سپس بعضی از شیعیان خاص - که از سوی امامانشان فرستاده شده اند - آنها را (که با تحمل سختیهای محشر پاك شده اند) هم چون مرغی که دانه از زمین بر می چیند، از این گوشه و آن گوشه محشر بر می چینند.

در این جا برای آن که عذاب بودن شدايد محشر، قدری ملموس گردد، خوب است به نمونه ای که در قرآن کریم اشاره رفته، توجه شود:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ (۱) يَوْمَ تَرُؤُنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَارَىٰ وَلَئِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ (1)

مواجهه با همین صحنه ها و درك این سختی ها، خود عذایی دردناك و شدید است. امیر المؤمنین علیه السلام در ضمن نامه خود به اهل مصر چنین فرموده اند:

يا عباد الله، ان يعبد البعث ما هو اشد من القبر، يوم يشب فيه الصغير ويسكر فيه الكبير و يسقط فيه الجنين و تدهل كل مرضعة عما ارضعت، يوم عبوس قمطير، يوم كان شره مستطيراً أن فزع ذلك اليوم ليرهب الملائكة الذين لا ذنب لهم. (1)

ای بندگان خدا، همانا پس از مبعوث شدن (در قیامت) روزی سخت از قبر (عالم برزخ) در پیش است. روزی که در آن، کودکان پیر می شوند و هوش از سر بزرگان می رود و ارحام، جنینهای خود را سقط می کند و هر زن شیرده، بچه شیرخوار را در حال شیر دادن -رها می کند. روزی که (به خاطر ناراحت و ترش رو بودن انسانها در آن) به شدت گرفته و عبوس است.

روزی که شر آن همه جا را فرا می گیرد، ترس و وحشت آن روز، فرشتگان بی گناه را هم به ترس و وحشت می اندازد.

1-1. بحار الانوار، جلد 7، صفحه 103، حدیث 16، از امالی طوسی.

اینها بعضی از سختی های روز قیامت است که قبل از رسیدگی به نامه اعمال انسان و روشن شدن تکلیف او اتفاق می افتد. اگر کسی بتواند این مصادیق را به درستی تصور کند، شاید بتواند تا حدی سرسخت بودن شداید محشر را باور کند. اما انسان تا در دنیا به سر می برد، محال است بتواند درك صحیحی از شداید محشر داشته باشد. تنها کسانی که چیزهایی شبیه به این مصیبتها را در دنیا دیده اند، می توانند با قیاس به آنها نوع و سنخ عذابهای اخروی را بچشند. ولی آنها هم باید بدانند درجه سختی شداید محشر بسیار بیش از آن مصائبی است که در دنیا دیده اند.

به هر حال با چشیدن این سختی ها، گروهی دیگر از مؤمنان گناهکار پاك شده، لیاقت ورود به بهشت را پیدا می کنند.

درس سوم: تطهیر از گناهان در دنیا

پاك شدن در دنیا به وسیله بلايا

در دروس گذشته به کسانی اشاره کردیم که در قیامت از آلودگی گناهان پاك می کردند. اما کسانی که گناهان کمتر و سبکتری داشته باشند، اگر مورد عفو و رحمت الهی قرار نگیرند و بخشوده نشوند، با مصیبتها و بلاهای دنیوی پاك می شوند. این نوع تطهیر برای انسان از تحمل عذابهای اخروی سهل تر می باشد، چون گرفتاریهای دنیوی از بلاهای اخروی به مراتب سبکتر هستند. رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین می فرمایند:

و منهم من یكون ذنوبه اقل و اخف فیطهر منها بالشدائد و النوائب من السلاطین و غیرهم و من الافات من الابدان فی الدنیا لیدلی فی قبره و هو طاهر. (1)

1-1. بحار الانوار، جلد 68، صفحه 154، حدیث 11، از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام.

و کسانی از اهل ایمان که گناهانشان کمتر و سبکتر است (در همین دنیا) از آن گناهان پاك می شوند، به وسیله سختی ها و انواع گرفتاریهایی که از جانب سلاطین و دیگران به آنها می رسد و با دردها و مرضهایی که به بدن ایشان در دنیا وارد می شود، تا آن که پاك و پاکیزه در قبر خویش سرازیر گردند.

یکی از رموز و اسرار گرفتاریهای دنیوی، این است که انسان با انجام گناهان، مستحق عذاب الهی می گردد و خدای منان - که م تواند به خاطر این گناهان، او را به انواع عذابهای اخروی و دنیوی مبتلا- گرداند - با ابتدای او به برخی از ناراحتی ها و دردهای دنیا، از آلودگی گناهان پاکش می سازد. ظلم و ستمی که از ناحیه زورمندان به او می رسد و امراضی که به آنها مبتلا می شود، نتیجه همان گناهی است که انجام داده و اکنون با تحمل این رنجها، به لطف و تفضل الهی - پاك می گردد و پس از مرگ، عذابی نمی بیند. هر چند این نوع تطهیر در مقایسه با عفو کلی خداوند از گناهانش، سخت تر و سنگین تر می باشد، اما اگر خداوند عقوبت گناهانش را در عوالم پس از مرگ مقدر می فرمود، به مراتب برایش سخت تر و تحملش مشکل تر می شد. پس به مقتضای «عدل» الهی عذاب می شود، ولی به اقتضای «فضل» خداوند عذابش تخفیف داده می شود.

در همین خصوص، شخصی به نام «یعقوب بن شعیب» به امام صادق علیه السلام عرض می کند: شخصی است که مرتکب گناهان متعدد و مختلف می شود، اما در عین حال، اهل معرفت و ولایت اهل بیت علیهم السلام می باشد. سرنوشت چنین شخصی چگونه است؟ حضرت در پاسخ به او فرمودند:

هذا يرجی له. و الناصب لا- يرجی له. و ان كان كما تقول، لا يخرج من الدنيا حتى یسلط الله علیه شیئاً یکفر الله عنه به اما فقرا و اما مرضاً. (1)

به حسن عاقبت چنین فردی امید هست، اما امیدی به دشمن اهل بیت علیهم السلام نیست. و اگر چنین باشد که می گویی (یعنی واقعاً اهل ولایت ائمه علیهم السلام باشد) از دنیا بیرون نمی رود تا آن که خداوند بر او بیماری یا فقری مسلط گرداند که کفاره گناهانش باشد.

روشن است که خای متعال به خاطر ارزشی که برای ولایت و محبت اهل بیت علیهم السلام قرار داده، وسیله ای را در دنیا برای پاك کردن شخص از آلودگی گناهانش قرار می دهد تا او عاقبت به خیر گردد. اما کسی که گوهر ولایت را ندارد، امیدی به حسن عاقبتش نیست.

تطهیر از گناهان با سختی جان دادن

یکی دیگر از راههای پاك شدن از آلودگی گناهان در دنیا، این است که خداوند، جان دادن مؤمن را سخت می گرداند تا او با تحمل این رنج تطهیر شود و پاك از دنیا برود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

و منهم من یقرب موته و قد بقیت علیه سیئة فیشتد نرعه یکفر به عنه فان بقی شیء و قویت علیه، یكون له بطر و اضطراب فی یوم موته فیقل من بحضرته فیلحقه به الذل فیکفر عنه. (2)

1-1. بحار الانوار، جلد 6، صفحه 161، حدیث 27، از محاسن برقی.

2-2. بحار الانوار، جلد 68، صفحه 154، حدیث 11، از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام.

و گروهی از مؤمنان که مرگشان نزدیک شده و هنوز گناهی به گردنشان باقی مانده است، جان دادنشان سخت می شود و همین کفاره گناهانشان می گردد. پس اگر (با وجود سختی جان دادن) چیزی (از آلودگی گناهان) باقی بماند و گناهشان سنگین تر از (عقوبت) سخت جان دادن باشد، به ناخشنودی و نگرانی در روز مرگشان مبتلا می شوند به طوری که اطرافیانشان از آنها کناره می گیرند و همین باعث ذلت و خواری ایشان می گردد، پس به همین سبب از گناهانشان پاک می شوند.

ملاحظه می شود که سختی عقوبت با شدت گناه مقایسه می شود و اگر عقوبت سخت جان دادن به حدی نباشد که کفاره گناهانش باشد، عقوبت دیگری در هنگام مرگ، گریبانگیر شخص می شود که عبارت است از احساس خواری و ذلت در نزد اطرافیان و این فشار روحی او را از گناهانش پاک می گرداند. در همین مورد از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که در مورد گروهی از گناهکاران امت خویش فرمودند:

انه اذا كان ذلك، ابتلى الله تبارك و تعالی احدثهم في جسده.

فان كان ذلك كفارة لذنوبه، و الا ضيق الله عليه في رزقه. فان كان ذلك كفارة لذنوبه و الا شدد الله عليه عند موته حتى ياتي الله و لا ذنب له ثم يدخله الجنة. (1)

اگر مؤمنان اهل گناه باشند، خدای تبارك و تعالی ایشان را به بلاهای جسمانی (بیماریهای مختلف) مبتلا می کند. اگر با این وسیله پاک شدند که هیچ، و گرنه خداوند روزی خود را بر آنها

تنگ می کند (مبتلا به فقر می شوند). اگر با این وسیله پاك شدند که هیچ، و گرنه خداوند مرگشان را بر آنها سخت می کند تا این که بدون گناه به پیشگاه خداوند حاضر شوند. سپس ایشان را (که پاك شده اند) وارد بهشت می گرداند.

با این ترتیب عقوبت مؤمن در دنیا متناسب با میزان زشتی و بزرگی گناهانش می باشد. هر قدر آلودگی شخص به خاطر گناه، بیشتر باشد، کیفرهای دنیوی اش - تا هنگام مرگ - هم سخت تر و شدیدتر خواهد بود. البته ناگفته نماند که تناسب زشتی گناه با شدت عقوبت، يك امر ضروری و لایتخلف نیست، بلکه به طور کلی به مشیت و اراده آفریدگار عالم بستگی دارد. او مطابق با سنت خویش - که دست خودش را نمی بندد - با گناهکاران چنین رفتار می کند، هر چند که در مورد هر مؤمنی و نسبت به هر گناهی می تواند خلاف سنتی که خود قرار داده است، عمل نماید. آن چه در احادیث آمده، بیان سنتهای الهی می باشد که به وسیله ذات مقدسش وضع شده است. این که کدام گروه از مؤمنان مشمول کدام سنت پروردگار واقع شوند، علاوه بر شدت و بزرگی گناهانشان، به مشیت خداوند متعال در مورد ایشان مربوط می شود و این که بخواهد تا چه اندازه با «فضل» یا «عدل» خود با آنها رفتار نماید.

حدیث دیگری از امیر المؤمنین علیه السلام در همین خصوص وارد شده است:

ما من الشيعة عبد يقارف امراً نهيناه عنه فيموت حتى يبتلى ببليّة تمحص بها ذنوبه اما في مال و اما في ولد و اما في نفسه حتى يلقي الله عزوجل و ما له ذنب. و انه ليبقى عليه

الشیء من ذنوبه فیشدد به علیه عند موته. (1)

هیچ شیعه ای مرتکب گناه نمی شود مگر آن که پیش از مرگ به یک گرفتاری مبتلا می گردد که گناهایش به وسیله آن پاک شود.

این گرفتاری یا به اموالش می خورد یا به فرزندانش و یا به خودش تا آن که خدای عزوجل را پاک و پاکیزه ملاقات نماید. و اگر چیزی از آلودگی گناهان بر او باقی بماند، مرگش بر او سخت می شود (تا از آن آلودگی هم پاک گردد).

همان طور که گذشت، این که هر مؤمنی به کدام گرفتاری مبتلا شود، به مشیت خاوند در حق او بستگی پیدا می کند.

همه آن چه در این جا بیان شد، مربوط به اهل ایمان است. کافران، حساب دیگری دارند که فعلاً محل بحث نیست. تنها به یک نکته اشاره می کنیم که: گاهی مرگ بر کافر سهل و آسان می شود و بر مؤمن سخت.

در این صورت نباید تصور شود که خداوند، کافر را بیش از مؤمن دوست می دارد.

انواع جان دادن مؤمن و کافر

از امام صادق علیه السلام سؤال شد که: چگونه می شود کافری راحت جان دهد و برخی از مؤمنان هم به راحتی جان دهند و در مقابل، برخی از مؤمنان و کافران هستند که سخت جان می دهند؟ در واقع سؤال این بوده که: آیا ایمان و کفر، علت آسان یا سخت جان دادن نیست؟ حضرت در پاسخ فرمودند:

1-1. بحار الانوار، جلد 6، صفحه 157، حدیث 14، از خصال.

ما كان من راحة للمؤمن هناك فهو عاجل ثوابه. و ما كان من شديدة فتمحيصه من ذنوبه ليرد الاخرة نقياً نظيفاً مستحفاً لثواب الابد لا مانع له دونه. و ما كان من سهولة هناك على الكافر، فليوفى اجر حسناته في الدنيا ليرد الاخرة و ليس له الا ما يوجب عليه العذاب. و ما كان من شدة على الكافر هناك، فهو ابتداء عذاب الله له بعد نفاذ حسناته. ذلكم بان الله عدل لا يجور. (1)

راحتی مؤمن در هنگام مرگ، مصداق پاداش زود هنگامش می باشد و سختی کشیدن او در هنگام برای پاک شدنش از گناهانش است تا این که پاک و پاکیزه وارد آخرت شود در حالی که چیزی مانع استحقاقش نسبت به گرفتن پاداش ابدی نباشد. اما راحت جان دادن کافر به این جهت است که پاداش کارهای خویش را در دنیا به طور کامل دریافت کند تا این که وقتی وارد آخرت می شود، چیزی جز آن چه مایه عذاب گردد، برایش نباشد. و سختی کشیدنش در هنگام مرگ، در واقع شروع عذاب الهی در حق اوست پس از آن که پاداش خوبیهایش را دریافت کرده باشد.

همه اینها به این جهت است که خداوند عادل می باشد و ظلم و ستمی نمی کند.

با این ترتیب، مؤمنانی که مرتکب گناه شده اند، پیش از مرگ، کیفر اعمال زشت خود را دریافت می کنند. کافرانی هم که کارهای خوبی داشته اند، پاداش خود را در همین دنیا پیش از مرگ می گیرند و اگر

1-1. بحار الانوار، جلد 6، صفحه 153، حدیث 6، از عیون اخبار الرضا علیه السلام.

کارهای خویشان زیاد باشد، با آسان شدن مرگ، همه پاداش خود را دریافت می کنند. اما کافرانی که پیش از مرگ، پاداش خوبی هایشان را گرفته اند، دیگر حسنه ای برایشان نمانده، تا مرگ برایشان آسان گردد، لذا مبتلا به سختی جان دادن می شوند.

بنابراین هم برای کفار و هم مؤمنان، احتمال سخت یا راحت جان دادن وجود دارد و این امر بستگی به اعمال خوب یا بد ایشان پیدا می کند. نتیجه این که ایمان و کفر، علت سهل یا سخت جان دادن انسان نیست و اعمال خوب باید انسان تعیین کننده نوع مرگ اوست.

پرسشهای مفهومی از درسهای 1 تا 3

1. طبق فرمایش امام باقر علیه السلام «اسلام» همان تسلیم شدن نسبت به ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است. این معنا را تبیین کنید.
2. توضیح دهید که چرا سینه فرد دین دار از حسنه شخص بی دین بهتر است.
3. در روایات به چه کسانی «شیعه» و به چه کسانی «محب» اطلاق شده است؟
4. آیا اهل ایمان به عذاب جهنم گرفتار می شوند؟ چگونه؟
5. تطهیر از گناهان در محشر چگونه محقق می شود؟
6. انواع راههای پاک شدن از آلودگی گناهان در دنیا را بیان کنید.
7. آیا سختی یا راحتی جان دادن با ایمان و کفر ارتباطی دارد؟ توضیح دهید.

درس چهارم: تطهیر از گناهان در عالم برزخ (1)

اشاره

در دو درس گذشته به چهار طریق پاک شدن مؤمنان گنهکار از آلودگی گناهان اشاره شد که دو صورت آن در دنیا و قبل از مرگ و دو شکل آن در قیامت محقق می شود. يك صورت دیگر باقی می ماند که مربوط به عالم پس از مرگ و قبل از قیامت است که عالم قبر و برزخ نامیده می شود. در فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین آمده است:

فان بقى شىء اتى به و لما يلحد فيوضع فيتفرقون عنه فيطهر. (1)

پس اگر چیزی (از آلودگی گناهان) باقی بماند، او را در حالی که هنوز دفن نشده می آورند. پس به خاک سپرده می شود و اطرافیان از گرد او پراکنده می شوند، آن گاه (در عالم قبر) پاک می گردد.

1-1. بحار الانوار، جلد 68، صفحه 154، حدیث 11، از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام.

انسان وقتی از دنیا می رود، با این که هنوز دفن نشده، در صورتی که با گرفتاریهای دنیوی پاک نشده باشد - عذابهای برزخی اش شروع می شود. آن گاه که به خاک سپرده می شود نیز این عذابها ادامه می یابد تا آن که از آلودگی گناهان - قبل از آغاز قیامت - به کلی پاک گردد یا این که حداقل بخشی از آنها تا قبل از وقوع قیامت از بین برود.

دو نمونه از عذابهای برزخی

قبل از استناد به آیات و روایات در این موضوع، به دو نمونه واقعی از عذابهای برزخی پیش از دفن اشاره می کنیم. مورد اول از عالم جلیل القدر و محدث گرانقدر مرحوم حاج شیخ عباس قمی نقل شده که فرمود:

روزی در وادی السلام نجف اشرف برای زیارت اهل قبور و ارواح مؤمنین رفته بودم. در این میان از ناحیه دور نسبت به جایی که من بودم، ناگهان صدای شتری که می خواهند او را داغ کنند بلند شد و صیحه می کشید و ناله می کرد به طوری که گویی تمام زمین وادی السلام از صدای نعره او متزلزل و مرتعش بود.

من با سرعت سبرای استخلاص آن شتر بدان سمت رفتم. چون نزدیک شدم، دیدم شتر نیست، بلکه جنازه ای را برای دفن آورده اند و این نعره از این جنازه بلند است و آن افرادی که متصدی دفن او بودند، ابداً اطلاعی نداشته، با کمال خونسردی و آرامش مشغول کار خود بودند. (1)

مورد دوم به یکی از علمای بزرگ نجف اشرف مرحوم آیه الله آقای سید جمال الدین گلپایگانی مربوط می شود. ایشان در جوانی در اصفهان تحصیل می کردند و با مرحوم آیه الله العظمی حاج آقا حسین بروجردی هم درس و هم مباحثه بودند. از ایشان نقل شده است که:

در دوران جوانی که در اصفهان بودم، نزد دو استاد بزرگ، مرحوم آخوند کاشی و جهانگیر خان، درس اخلاق و سیر و سلوک می آموختم و آنها مربی من بودند. به من دستور داده بودند که شبهای پنجشنبه و شبهای جمعه بروم بیرون اصفهان و در قبرستان تخت فولاد تفکر کنم در عالم مرگ و ارواح و مقداری هم عبادت کنم و صبح برگردم.

عادت من این بود که شب پنجشنبه و جمعه می رفتم و مقدار یکی دو ساعت در بین قبرها و در مقبره ها حرکت می کردم و تفکر می نمودم و بعد از چند ساعت استراحت نموده و سپس برای نماز شب و مناجات بر می خواستم و نماز صبح را می خواندم و پس از آن به اصفهان می آمدم.

شبی بود. از شبهای زمستان، هوا بسیار سرد بود، برف هم می آمد. سمن برای تفکر در ارواح و ساکنان وادی آن عالم از اصفهان حرکت کردم و به تخت فولاد آمدم و در یکی از حجرات رفتم و خواستم دستمال خود را باز کرده چند لقمه ای از غذا بخورم و بعد بخوابم تا در حدود نیمه شب، بیدار و مشغول کارها و دستورات خود از عبادت گردم.

در این حال در مقبره را زدند تا جنازه ای را که از ارحام و بستگان صاحب مقبره بود و از اصفهان آورده بودند آن جا بگذارند و

شخص قاری قرآن که متصدی مقبره بود مشغول تلاوت شود و آنها صبح بیابند و جنازه را دفن کنند. آن جماعت جنازه را گذاردند و رفتند و قاری قرآن مشغول تلاوت شد.

من همین دستمال را باز کرده و می خواستم مشغول خوردن غذا شومف دیدم که ملائکه عذاب آمدند و مشغول عذاب کردن شدند - عین عبارت خود آن مرحوم است - چنان گرزهای آتشین بر سر او می زدند که آتش به آسمان زبانه می کشید و فریادهایی از این مرده بر می خواست که گویی تمام این قبرستان عظیم را متزلزل می کرد. نمی دانم اهل چه معصیتی بود... ابداً قاری قرآن اطلاع نداشت، آرام بر سر جنازه نشسته و به تلاوت اشتغال داشت.

من از مشاهده این منظره از حال رفتم، بدنم لرزید، رنگم پرید و اشاره می کنم به صاحب مقبره که در را باز کن من می خواهم بروم. او نمی فهمید، هر چه می خواستم بگویم، زبانم قفل شده و حرکت نمی کرد. بالاخره به او فهماندم: چفت در را باز کن، من می خواهم بروم.

گفت: آقا هوا سرد است برف روی زمین را پوشانیده، در راه گرگ است، تو را می درد. هر چه می خواستم بفهمانم به او که من طاقت ماندن ندارم، او ادراک نمی کرد. به ناچار خود را به در اطاق کشاندم. در را باز کرد و من خارج شدم و تا اصفهان، با آن که مسافت زیادی نیست، به سختی آمدم و چندین بار به زمین خوردم. آمدم در حجره. يك هفته مریض بودم و مرحوم آخوند کاشی و جهانگیرخان می آمدند حجره و استمالت می کردند و به

من دوا می دادند. و جهانگیرخان برای من کباب باد می زد و به زور به حلق من فرو می برد تا کم کم قدری قوه گرفتم. (1)

نگرانی ائمه علیهم السلام از برزخ شیعیان

مطابق آن چه از اهل بیت علیهم السلام رسیده است، نگرانی ایشان در مورد اهل ایمان بیشتر به عالم قبر و برزخ آنها مربوط می باشد. شخصی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمودند:

و الله اتخوف علیکم فی البرزخ.

قسم به خدا بر شما در برزخ نگران هستم.

آن گاه در پاسخ به سؤال: «و ما البرزخ؟» فرمودند:

القبر منذ حین موته الی یوم القيامة. (2)

(برزخ) عالم قبر است از هنگام مرگ شخص تا روز قیامت.

این که فرموده اند نگران برزخ شیعیان هستند، نشان می دهد که نتیجه و اثر گناهان اهل ایمان، بیشتر در عالم قبر ایشان منعکس می شود و چون عذاب قیامت سخت تر و سنگین تر است، خدای متعال خواسته است مؤمنان نتیجه گناهان خود را در برزخ ببینند و پاک شوند تا در قیامت کمتر به عذاب الهی مبتلا شوند. از طرف دیگر شفاعت اهل بیت علیهم السلام در عالم برزخ به گستردگی قیامت نیست. ایشان هر چند از طرف خداوند هم قدرت و هم اجازه اعمال شفاعت را به طور گسترده در عالم برزخ دارند، اما به فرموده خودشان، آن گونه که در

1-1. معاد شناسی، جلد 1، صفحه 140 - 142.

2-2. فروع کافی، جلد 3، صفحه 242، حدیث 3.

قیامت از اهل ولایت دستگیری می نمایند، در عالم قبر چنین نمی کنند.

لذا به مؤمنان در مورد تحمل کیفر گناهانشان در برزخ هشدارهای جدی داده اند.

از حضرت صادق علیه السلام نقل شده است:

و الله ما اخاف عليكم الا البرزخ. فاما اذا صار الامر الينا، فتحن اولی بكم. (1)

قسم به خدا بر شما جز از برزخ نمی ترسم. اما وقتی که کار به ما برسد، پس ما سزاوارتر (از دیگران به شما) هستیم.

مقصود از این که فرموده اند: «اذا صار الامر الينا» این نیست که ائمه علیهم السلام در عالم برزخ، قدرت رسیدگی و تعیین تکلیف شیعیان خود را ندارند. آنها در هیچ عالمی از اعمال ولایت خویش ناتوان نیستند. اما بنای خداوند و خواست خود ائمه علیهم السلام که عین خواست خداست - چنین است که اهل ایمان در برزخ عموماً نتیجه اعمال خوب یا بد خود را ببینند.

شفاعت اهل بیت علیهم السلام در برزخ

دیدن آثار گناهان در برزخ، قاعده ای است که خود ائمه علیهم السلام وضع کرده اند و لذا شفاعت کردن ایشان در برزخ، به عنوان استثناء از این قاعده کلی به شمار می آید. نمونه ای از شفاعت و دستگیری اهل بیت علیهم السلام در برزخ، ماجرای است که مرحوم ملا ابوالحسن مازندرانی نقل کرده است:

1-1. بحار الانوار، جلد 6، صفحه 214، حدیث 2، از تفسیر قمی.

دوستی داشتم فاضل و پرهیزگار به نام ملا جعفر. پسر عالم صالح ملا محمد حسین که اهل مازندران بود و در آن جا می زیست. سالی که وبای عام آمد و همه جا را فرا گرفت و بسیاری را به هلاکت رسانید، عده زیادی از همشهریان ملا جعفر پیش از مرگ او مردند و او را وصی اموال خود قرار دادند. او تمام آن مالها را به دست گرفت، ولی پیش از آن که آنها را به مصرف شرعی برساند، به مرض وبا از دنیا رفت و همه آن اموال تلف شد.

ملا ابوالحسن می گوید: در سالی که به زیارت عتبات و مجاورت قبر مولایمان ابا عبدالله علیه السلام مشرف شده بودم، شبی مردی را در خواب دیدم که زنجیری از آهن بر گردنش بسته بودند و از آن شعله های آتش زبانه می کشید. دو سر زنجیر را دو نفر در دست داشتند. زبان آن مرد از دهانش بیرون آمده و به روی سینه اش افتاده بود. از دور که مرا دید، خود را به طرف من کشید. وقتی نزدیک شد، متوجه شدم که ملا جعفر است! خیلی تعجب کردم. همین که خواست با من حرف بزند و کمک بخواهد، زنجیر را عقب کشیدند و او را از من دور کردند و نتوانست چیزی بگوید. بار دیگر نزدیک آمد و باز به همان نحو او را برگردانیدند.

بار سوم خود را نزدیک من رسانید، ولی باز هم موفق به گفتن چیزی نشد. از مشاهده این حالت، ترس و اضطراب شدیدی به من دست داد. فریادی بلند زدم و از خواب جستم.

یکی از علماء - که در کنار من خوابیده بود - از فریاد من بیدار شد.

ماجرا برای او تعریف کردم. آن ساعت، موقع مناجات و باز کردن درهای صحن و حرم شریف بود. گفتم: سزاوار است برخیزم و به

حرم مطهر برویم و پس از زیارت، برای ملا جعفر طلب مغفرت کنیم تا

اگر آن چه دیده ام رؤیای صادقانه باشد، شاید خداوند او را مورد رحمت خود قرار دهد. پس برخاستیم و قصد خود را به انجام رسانیدیم.

مدتی نزدیک به بیست سال از آن تاریخ گذشت و دیگر از حال ملاجعفر خبری به دست نیامد. من عقیده داشتم آن حالت که از او در خواب دیدم، به واسطه تقصیری است که در سال وبایی نسبت به اموال مردم از او سر زده بود، تا این که خداوند به زیارت خانه اش بر من منت نهاد. پس از انجام مناسک حج، موقعی که خواستیم به مدینه برگردیم - من به بیماری سختی گرفتار شدم که قدرت حرکت نداشتم. وقتی وارد مدینه شدیم، به همراهان خود گفتم: مرا غسل دهید و لباسم را عوض کنید و به حرم مطهر پیامبر صلی الله علیه و آله ببرید، می ترسم مرگ مرا مهلت ندهد و از این فیض محروم شوم. آنها خواهش مرا انجام دادند. همین که داخل روضه منوره شدم، حالت غش بر من عارض شد. مرا در گوشه ای خواباندند و دنبال کار خود رفتند.

چون به هوش آمدم، مرا برداشتند و نزدیک ضریح مقدس بردند پس از زیارت، مرا به پشت ضریح مطهر نزدیک خانه صدیقه طاهره علیها السلام - که یکی از مواضع زیارت است - رسانیدند. در آن جا نشستم و هر چه توانستم زیارت کردم و از آن حضرت شفا خواستم و عرض کردم: روایات زیادی به ما رسیده است مبنی بر این که نسبت به پسر حسین علیه السلام خیلی محبت دارید و من

مجاور قبر شریف او هستم. شما را به حق او قسم می دهم که به من شفا مرحمت فرماید. بعد حضرت رسول صلی الله علیه و آله را مخاطب قرار دادم و حاجات خود را بیان کردم و برای دوستانی که از این جهان چشم بسته و در دل خاك خفته اند، طلب شفاعت کردم و از آنها يك به يك نام بردم. همین که به نام ملا جعفر رسیدم، آن خواب یادم آمد و حالم منقلب شد و در طلب مغفرت و درخواست شفاعت از حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای او الحاح بسیار کردم و گفتم: من بیست سال پیش او را در خواب به حال بدی دیده ام که نمی دانم رؤیای صادقانه است یا از خوابهای پریشان. آن چه توانستم از دعا و تضرع در حق او انجام دادم. پس در خود احساس سبکی و راحتی کردم. برخاستم و به خانه رفتم. به برکت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام اثری از مرض و کسالت در من باقی نبود.

از مدینه بیرون آمدیم. در احد - که کوه معروفی در پشت مدینه و اولین منزل از منازل بین راه بود - يك روز توقف کردیم. من شهدای احد را زیارت کردم و در گوشه ای دراز کشیدم و به خواب رفتم. در خواب دیدم که ملا جعفر به طرف من می آید. چهره اش شاد بود. لباس سفیدی پوشیده بود. عمامه با خنک بر سر داشت و عصایی در دست گرفته بود. وقتی نزدیک آمد، سلام کرد و گفت: آفرین بر برادری و دوستی تو! شایسته است دوست در حق دوست این گونه باشد. من در این مدت، گرفتار سختی و شدت و بلا و محنت بودم، ولی تو در حرم مطهر پیامبر صلی الله علیه و آله هنوز از جا بر نخواستی بودی که من از عذاب نجات یافتم. دو سه

روز پیش، مرا به حمام بردند و از آلوگی ها و کثافات پاک کردند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این جامه را برایم فرستاد. و این عبا را صدیقه طاهره علیها السلام به من مرحمت فرمود. الحمدلله، حال من به خیر و عافیت انجامید. اکنون آمده ام که تورا بدرقه کنم و به تو بشارت دهم که دل خوش دار، به سلامت به خانه بر می گردی و همه اهل تو صحیح و سالمند. با شکرگزاری و خوشحالی از خواب بیدار شدم. (1)

این داستان و امثال آن نشان می دهد که دست پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت ایشان علیهم السلام در عالم برزخ هم مانند دنیا و قیامت کاملاً باز است و هر وقت اراده نمایند، از دوستان خود دستگیری می کنند. اما همان طور که بیان شد، بنای خودشان در برزخ بر این نیست و جز در موارد استثنایی این قدرت الهی را اعمال نمی کنند. به این رؤیای صادقانه توجه کنید:

حاج علاء الدین ایلخانی در یادداشتی که برای مؤلف فرستاده است می نویسد: شب جمعه ای به زیارت حضرت عبدالعظیم علیه السلام مشرف شدم. پس از زیارت در صحن مطهر حضرت عبدالعظیم چشمم به چادر بزرگی که جلوی ایوان مطهر حرم آن حضرت نصب بود، افتاد. نظر مرا جلب کرد. به یاد مرحوم حاج جعفر افتادم. چون مخارج چادر را ایشان داده بودند. قربة الی الله، زیارتی و فاتحه ای از طرف او خواندم و به منزل رفتم.

1-1. مردگان با ما سخن می گویند، صفحه 49-53 به نقل از دار السلام میرزا حسین نوری.

شب، ایشان را در خواب دیدم. در اتاقی نشسته بودم که مثل هیأتی بود که افراد می آمدند و می نشستند. يك دفعه دیدم حاج جعفر از اتاق وارد شد. لباس خیلی خیلی کثیف و پاره ای در تن او بود. تا چشمم به او افتاد. به یاد آوردم که از دنیا رفته است. او را مخاطب قرار دادم و گفتم: حاجی جعفر! چرا لباست این قدر کثیف است و مندرس؟! بدون این که جواب مرا بدهد گفت: فلانی! دستم به دامت! خیلی گرفتارم. به هیچ عنوان تا حساب مردم را ندهم، مرا رها نمی کند. پسر مسعود را بین و به او بگو حساب مردم را بدهد تا مرا رها کنند.

من - مثل این که دارم با يك فرد زنده صحبت می کنم - گفتم: من مسعود را دیدم و به او گفتم: حساب مرا برس و بدهی های پدرت را بده. در جواب من گفت: وقتی انحصار وراثت ما تمام شد، بدهی پدرم را می دهم... ناگهان صحبت مرا قطع کرد و گفت: به او بگو: اینجا انحصار وراثت سرشان نمی شود. من به او گفتم: تو برو دامان فاطمه زهرا علیها السلام را بگیر (چون در دنیا خیلی به ایشان و ائمه اطهار علیهم السلام علاقه داشت). در جواب من گفت: مگر حضرت زهرا علیها السلام يك زن معمولی است که من دامان او را بگیرم؟! مگر آن حضرت را می بینم که از او استمداد بطلبیم؟! مقام بزرگ خدا چه پایه است؟ مقام فاطمه زهرا علیها السلام مادون مقام خداست! سپس گفت: چیزی به شما می گویم: خداوند راجع به حق الناس گوش ندارد و به حرف هیچ کس گوش نمی دهد! من از خواب بیدار شدم. فردا صبح به پسرش مسعود تلفن کردم و از او خواستم که بدهی مردم را بدهد، با همکاری من مقداری

از وام پدرش را ادا کرد.

يك سال از این خواب گذشت. باز شب جمعه ای او را به خواب دیدم. این دفعه دیدم حاج جعفر لباسی خیلی شیک و مشکی رنگ به تن دارد، با سر و روی تمیز و اندامی لاغر، بر عکس سابق که خیلی چاق و قیافه ناراحت کننده ای داشت، تا چشمش به من افتاد، گفت: فلانی! خدا به تو اجر دهد! خیلی به درد من خوردی. (1)

آری، اگر کسی دستش به دامان اهل بیت علیهم السلام برسد و آنها هم بخواهند شفاعت او را بکنند، از هر عذابی در برزخ نجات می یابد. ولی از آن جا که خداوند چنین نخواسته و اهل بیت علیهم السلام نیز چیزی بر خلاف مشیت الهی نمی خواهند، بنابراین اکثر شیعیان گناهکار در برزخ، دستشان به دامان پیشوایان خود نمی رسد و مواردی مانند مرحوم ملا جعفر مازندرانی را باید استثناء کرد. اما در قیامت چنین نیست و شفاعت اهل بیت علیهم السلام به صورت گسترده و فراگیر شامل مؤمنان می گردد. البته در آن جا هم زمان و حد شفاعت نسبت به افراد مختلف معین نشده و هیچ کس نمی داند که در محشر چه وقت و تا چه اندازه مورد شفاعت قرار می گیرد. چه بسا این شفاعت پس از تحمل صدها هزار سال آتش جهنم شامل کسی بشود. در درس ششم، این موضوع را بیشتر توضیح خواهیم داد.

درس پنجم: تطهیر از گناهان در عالم برزخ (2)**فشار قبر مؤمنان**

در دروس گذشته روشن شد که اهل ایمان آثار تك تك گناهان خود را پس از مرگ مشاهده می کنند و در جای خود به سزای اعمالشان می رسند. یکی از این کیفرهای برزخی فشار قبر است. نمونه ای از این قبیل به یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله به نام «سعد بن معاذ» مربوط می شود.

وقتی خبر فوت سعد را به پیامبر صلی الله علیه و آله دادند، حضرت دستور تغسیل او را دادند و خود در مراسم غسل کردن و کفن کردن او حاضر بودند. سپس در تشییع جنازه سعد با پای برهنه و بدون این که عبا روی دوش خود بیندازد، شرکت فرمودند. در هنگام تشییع هم گاهی طرف راست جنازه و گاهی هم جانب چپ آن را می گرفتند تا این که او را وارد قبر کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله شخصاً وارد قبر شدند و بدن سعد را در قبر

خوابانند و سپس فرمودند: به من سنگ و گل بدهید. آن گاه با دست مبارك خودشان درزهای بین خشتهایی که روی قبر گذاشته بودند را پوشانند و در همان حال فرمودند:

انی لا علم انه سیبلی و یصل البلی الیه. ولکن الله یحب عبداً اذا عمل عملاً احکمه.

من می دانم که (بدن سعد) خواهد پوسید و پوسیدگی به او می رسد. اما خداوند دوست می دارد بنده ای را که وقتی کاری انجام می دهد، محکم کاری کند. (کار را سرسری نگیرد بلکه آن را درست و صحیح به انجام برساند).

پس از خاکسپاری، مادر سعد خطاب به او گفت: ای سعد، بهشت بر تو گوارا باد! پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ به مادر سعد فرمودند:

یا ام سعد، مه! لا تحرمی علی ربک. (1)

فان سعداً قد اصابتہ ضمة.

ای ام سعد، ساکت باش! با این قطعیت چیزی را به خدای خود نسبت مده. چرا که سعد تحت فشار (قبر) قرار گرفت.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله از مراسم تشییع بازگشتند و مردم نیز برگشتند و به حضرت عرض کردند: ای رسول خدا، ما دیدیم که شما در مورد سعد کارهایی انجام دادد که برای کسی نکرده بودید. شما بدون کفش و بدون عبا جنازه او را تشییع کردید! حضرت فرمودند:

1-1. در بعضی احادیث فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله به مادر سعد چنین نقل شده است: «یا ام سعد، لا تحتمی علی الله». بحار الانوار، جلد 6، صفحه 261، حدیث 102، از کافی معنای فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله در این نقل تفاوتی نمی کند.

ان الملائكة كانت بلا رداء و لا حذاء فتاسيت بها.

همانا فرشتگان بدون عبا و کفش (در تشییع) بودند، من هم به آنها تاسی کردم.

عرض کردند: شما گاهی طرف راست و گاهی طرف چپ جنازه را می گرفتید، فرمودند:

کانت یدی فی ید جبرئیل آخذ حیث یاخذ.

دست من در دست جبرئیل بود، هر جا را که او می گرفت، من هم می گرفتم.

(معلوم شد که فرشتگان زیادی از جمله حضرت جبرئیل امین در تشییع جنازه سعد شرکت داشتند). سپس با تعجب به پیامبر عرض

کردند: شما دستور به غسل او دادید و بر او نماز گزاردید و او را در قبر جا دادید، آن گاه فرمودید: سعد تحت فشار (قبر) قرار گرفت؟! فرمودند:

فرمودند:

نعم، انه كان في خلقه مع اهل سوء. (1)

بله، زیرا او نسبت به نزدیکان خود قدر بد اخلاق بود.

این نمونه ای از کیفر برزخی اعمال زشت انسان مؤمنی است که با وجود جلالت قدر او گریبانگیرش شد. ملاحظه می شود که تشییع

کردن پیامبر صلی الله علیه و آله و فرشتگان الهی (2)

و حتی دفن کردن و به خاک سپردن شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله هم مانع تحقق این کیفر نگردید.

فشار قبر از سخت ترین عذابهای برزخی است که مؤمن گناهکار

1-1. بحار الانوار، جلد 6، صفحه 220، حدیث 14، از علل الشرایع و امالی صدوق

2-2. در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که در تشییع جنازه سعد، هفتاد هزار فرشته شرکت کردند. بحار الانوار، جلد

6، صفحه 261، حدیث 102، از کافی.

بلافاصله پس از دفن شدن، آن را می چشد. از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمودند:

ضغلة القبر للمؤمن كفارة لما كان منه من تضييع النعم. (1)

فشار قبر برای مؤمن کفاره ضایع کردن نعمتها از جانب اوست.

ضایع نمودن نعمتهای الهی این است که انسان آنها را در جهتی که مورد رضا و دستور خداوند بوده، استفاده نکند و حتی از آنها در مسیر مخالفت با پروردگار، سوء استفاده نماید. کیفر برزخی این ناشکری نمودن، تحمل فشار قبر می باشد. متأسفانه این بی توجهی و ناشکری نسبت به نعمتهای الهی، دردی فراگیر در میان اهل ایمان است. به همین جهت وقتی ابوبصیر از امام صادق علیه السلام می پرسد که آیا کسی (از مؤمنان) از فشار قبر رهایی می یابد، حضرت می فرمایند:

نعوذ بالله منها. ما اقل من بقلت من ضعطه القبر! (2)

از فشار قبر به خدا پناه می بریم، چه اندک هستند کسانی که از فشار قبر خلاصی می یابند!

عذاب آتش در برزخ

غیر از فشار قبر، وجود عذابهای دیگری هم برای اهل ایمان در برزخ امکان پذیر است. نمونه ای از آن، داستان مرحوم حاج حسین جلودار شوشتری است. مؤلف کتاب «مردگان با ما سخن می گویند» چنین آورده است:

1-1. بحار الانوار، جلد 6، صفحه 221، حدیث 16، از ثواب الاعمال و امالی صدوق.

2-2. بحار الانوار، جلد 6، صفحه 261، حدیث 102، از کافی.

آقا سید محمد طباطبایی شوشتری، داماد مرحوم آقای سید محمد امام شوشتری رحمه الله، در یادداشتی برای این جانب چنین ذکر کرده است: مرحوم حاج علیرضا صغره چی شوشتری - که 110 سال عمر کرد و تقریباً بیست سال قبل فوت شد و در شوشتر شخص مشهوری بود - نقل کرد که: پدر بزرگ من قبلاً بنا بود و بعدها معمار شد. به من - که طفل بودم - علاقه مفروطی داشت. مرا همراه خودش برای بنایی می برد و زیر دست او تربیت شدم.

وقتی که سنم به هفده رسید، در «قلعه تل» که در ایزه و نزدیک مالمیر واقع است - بنای قابلی شده بودم. (1) خانی

بود ثروتمند. به شوشتر آمد و به پدر بزرگم گفت: یسک بنا به ما بده ببرم قلعه ده خودمان تا برای ما حمام بسازد. پدر بزرگم مرا به او معرفی کرد.

من همراه خان به «قلعه تل» رفتم. شش ماه کار کردیم تا خشت زدیم. حمام تقریباً تمام شده بود. خرده کاریهایی داشت.

شخصی از شوشتر آمد. به من گفت: علیرضا، پدر بزرگت فوت شد. چهلم او هم تمام شد. خیلی ناراحت شدم، چون خیلی به پدر بزرگم علاقه داشتم. آمدم به خان گفتم: من باید بروم شوشتر.

خان گفت: کارت را تمام کن و برو. من اعتنا نکردم. نصب شب با قافله رو به شوشتر کردم. وقتی که به شوشتر رسیدم، دیدم پدر بزرگم فوت شده است. به خدمت آقا سید محمد امام جمعه شوشتر رفتم و عرض کردم: آقا، شما ادعایی در نظر دارید که

1-1. خان = رئیس عشیره .

انسان، مرده را خواب ببیند؟ ایشان مرحوم ملا عباس شباب(1)

را به من معرفی فرمود و گفت: برو نزد ملا عباس. او دعا دارد.

رفتم نزد ملا-عباس شباب. ایشان دعایی نوشت و به من دستور داد. گفت: شب وقتی که می خواهی بخوابی، وضو بگیر، دو رکعت نماز بخوان و این دعا را زیر سر بگذار و بخواب. من هم انجام دادم. همین که چشمم را خواب برد، در خواب دیدم يك بیابان گرم و صحرای خشکی است و يك نفر در آتش آویزان و مشتعل است، نزدیک آمدم. دیدم پدر بزرگم است که در آتش است! گفتم: ای بابا! تو نماز و روزه و همه کارهایت خوب بود. پس چرا این جور؟! گفت: راست می گویی. اشاره کرد به آن طرف و گفت: تقصیر آن شخص بود. رفتم طرف آن شخص، دیدم او به طوری آویزان است که سرش به طرف زمین و پای به طرف بالا و مشتعل از آتش است. گفتم: قضیه شما چیست؟ گفت:

من حاج حسین جلودارم. حکایت ما این است که ما وعده مان زیاد بود و خانه برایمان کم بود. مجاور خانه ما منزل بزرگی بود مال دو دختر که خانه ارثی پدری آنها بود و خانه بزرگی بود. مدتها بود که من از آن دو دختر خواهمش می کردم که اجازه بدهید مقداری از منزل شما را بخرم و ضمیمه منزل خود کنم زیرا عده ما زیاد است و جایمان کم است، گفتند: ما ارث پدر را نمی فروشیم.

يك روز پدر بزرگت در خانه ما کار بنایی می کرد. ما به دخترها گفتیم: تا بنا در خانه است، اجازه دهید دیوار فاصل را خراب کنیم و مقداری جلو بیاوریم. گفتند: حاضر نیستیم. ما هم رفتیم و به

1-1. یکی از مادحان اهل بیت علیهم السلام و از شعرای مشهور شوشتر بود.

خان محله گفتیم: شما بیاید و اینها را نصیحت کنید. خان آمد و آنها را صدا زد: فلانی! بیا. فلانی! بیا. يك تکه از خانه را به فلان کس بفروشید. گفتند: خان! ما ارث پدری را نمی فروشیم. خان گفت: غلط می کنید! مرده شور شما را ببرد! آنگاه به ما گفت: شما تصرف کنید.

طبق دستور خان حصار را خراب و مقداری از زمین آنها را وارد خانه خود کردیم. حال من اینجا گرفتارم و پدر بزرگت آنجا. من يك خواهشی از شما دارم بلکه برای ما چاره ای باشد و آن این است که به خانه من بروی. خانه ما کوچه پهلوی مسجد شیخ علی است. وارد کوچه می شوی و دست چپ تا آخر کوچه می روی. در دو لنگه بزرگی هست. آن خانه ماست. زیر دالان که وارد شدید، پله ای هست. می روید بالای دالان. اتاق کوچکی هست که دیوار فلان (مثلاً جنوبی یا شرقی) آن دو در نمای تیغه شده است. پشت تیغه دومی خمره كوچك - به قول خودشان «خمبلیزه» هست که بیست و هفت لیبه (سکه طلا) در آن هست و کسی از آن خبر ندارد. لیبه ها را بدهید بلکه ما از این برهوت نجات بدهید. پسر بزرگ من محمد علی نام دارد.

حاج علیرضا می گوید: از خواب بیدار شدم. اول اذان صبح برخاستم و نماز صبح را خواندم و طبق همان نشانه هایی که در خواب من داده بود، به راه افتادم. با این که من اهل موکھی بودم و به محله اشکفنی نرفته بودم و کوچه های آن جا را درست تشخیص نمی دادم، طبق نشانه ای که در خواب به من داده بود، رفتم تا مسجد شیخ علی. به کوچه ای که گفته بود، وارد شدم تا

آخر کوچه که بن بست بود، رسیدم. در حیاط بزرگی را که گفته بود، دیدم. در زدم. جوابی آمد، در را باز کرد. گفتم: چه نام داری؟ گفت: محمد علی. گفتم: يك ساعت با تو حرف دارم. گفت: اجازه بدهید نماز صبح را بخوانم که قضا نشود. نزدیک طلوع آفتاب بود. نمازش را خواند. بعد که آمد، گفتم: پدر جناب عالی در برزخ گرفتار است. باید برای او چاره ای کنی.

گفت: می دانم که آن قسمت از حیاط ما غصبی است و عدواناً تصرف شده است. بعد از فوت پدرم، هر کس بهره میراث خود را گرفت و رفت و از من به تنهایی این کار ساخته نیست که او را نجات دهم، زیرا که به آن دخترها باید پول بدهم و از عهده من بر نمی آید.

گفتم: پدرت به من سفارش کرده و گفته است که زیر دالان پله ای هست. بالای دالان غرفه کوچکی هست که دو در نما دارد که ما تیغه کرده ایم، یعنی با آجر نازک بسته ایم. پشت در نمای دومی بیست و هفت لیره عثمانی دارم و کسی خبر ندارد. گذاشته بودم برای روز مبادا که اگر يك وقتی دستم خالی شد، خرج کنم پیش نیامد. لیره ها سر جا خود ماندند و کسی خبر ندارد.

حاج علیرضا می گوید: به محمد علی گفتم: برو چکشی بیاور تا من به تو بگویم کجای دیوار را بشکاف. البته چون خانه شماس است شما اختیار دارید که خراب کنید.

چکشی آورد. گفتم: اینجا را پدرت نشان داد. دیوار نازک را بشکن. شکافت. همان خمره (کوزه) پیدا شد. بیست و هفت لیره در او بود. به اتفاق، لیره ها را به حسینیه مرحوم حاج شیخ جعفر

شوشتری بردیم. پسر مرحومش آقا شیخ محمد علی تشریف داشتند. قضیه را گفتیم. مرحوم شیخ فرستاد آن دو دختر به حسینیه آمدند. تمام لیره ها را جلو ایشان گذاشت و گفت: هر قدر می خواهید، ببرید و حاجی را حلال کنید. دخترها هفت لیره بردند و گفتند: نوش جانش و خوش و حلالش باشد! همان شب حاجی را خواب دیدند. گفت: خیر ببینید که ما را از برهوت نجات دادید! (1)

این نمونه ای از عذابهای برزخی است که نشانگر دقت در حساب و کیفر الهی می باشد و این که اگر لطف خداوند شامل شود، در همین برزخ موجبات رفع عذاب فراهم می گردد.

وضعیت انسانها در عالم برزخ

اگر بخواهیم وضعیت انسانها را در عالم برزخ دسته بندی کنیم، خوب است به حدیثی از حضرت جواد الائمه علیهم السلام توجه نماییم. ایشان از پدران گرامی خود نقل کرده اند که شخصی از امیر المؤمنین علیه السلام پرسید: «صف لنا الموت»: مرگ (یا برزخ) را برای ما توصیف کنید. حضرت در پاسخ چنین فرمودند:

علی الخبیر سقطتم. هو احد ثلاثة امور یرد علیه. اما بشارة بنعیم الابد، و اما بشارة بعذاب الابد، و اما تحزین و تهویل و امره مبهم لا یدری من ای الفرق هو.

بر انسان آگاه وارد شوید (از شخص مطلع سؤال کردید). مرگ (یا برزخ) یکی از سه چیز است که بر انسان وارد می شود: یا بشارتی

به نعمت همیشگی است، و با تهدید به عذاب همیشگی است، و با ناراحت کردن و ترساندن است که سرنوشتش مبهم می باشد، نمی داند جزء کدام گروه قرار می گیرد.

فاما ولینا المطیع لامرنا، فهو المبشر بنعیم الابد. و اما عدونا المخالف علینا، فهو المبشر بعذاب الابد. و اما المبهم امره الذی لا یدری ما حاله، فهو المؤمن المشرف علی نفسه لا یدری ما یؤول الیه حاله یاتیه الخبر مبهماً مخوفاً ثم لن یسویه الله عزوجل باعدائنا لکن یرجیه من النار بشفاعتنا.

فاعملوا و اطیعوا و لا تتکلموا و لا تستصغروا عقوبة الله عزوجل. فان من المشرقین من لا تلحقه شفاعتنا الا بعد عذاب ثلاثمائة الف سنة. (1)

اما اهل ولایت ما که مطیع فرمان ماست، پس او به نعمت همیشگی بشارت داده می شود. و اما دشمن ما که اهل مخالفت با ماست، پس او به عذاب همیشگی تهدید می شود. و اما آن که سرنوشتش مبهم است و نمی داند عاقبتش چیست، او مؤمن گناهکار است که نمی داند کارش به کجا منتهی می شود، خبرها به صورت مبهم و ترسناک به او می رسد. خدای عزوجل چنین فردی را هرگز با دشمنان ما (از جهت خلود در عذاب) یکسان قرار نمی دهد، بلکه (بالاخره) با شفاعت ما او را از آتش می رهااند.

پس (حال که چنین است) اهل عمل باشید و (ما را) اطاعت کنید

و (به شفاعت ما بدون عمل) تکیه نکنید. و عقوبت خدای عزوجل را کوچک مشمرید. زیرا بعضی از گناهکاران هستند که شفاعت ما پس از سیصد هزار سال عذاب به آنان می رسد!

در این حدیث شریف به روشنی حساب مؤمنانی که اهل عمل و تقوای الهی هستند، از مؤمنان گناهکار جدا شده است. تنها کسانی که مطیع اوامر ائمه علیهم السلام هستند، با مرگ، بشارت به نعمت همیشگی داده می شوند. اهل گناه در حال بلا تکلیفی و سرگردانی همراه با ترس و هراس از سرنوشت خویش، باقی می مانند تا در نهایت وضعیتشان روشن شود و چه بسا تا سیصد هزار سال عذاب بکشند تا بعد به خاطر ایمانشان، از شفاعت اهل بیت علیهم السلام بهره مند گردند.

بنابراین همان طور که در خود حدیث فرموده اند، اهل ایمان نباید به ایمان و ولایت خود دل خوش کنند و نسبت به اعمال و وظایف خویش سستی به خرج دهند و بدون عمل، امید به سعادت اخروی داشته باشند. عذاب الهی يك سال و يك ماه و حتی يك روز و يك ساعت هم قابل تحمل نیست، چه رسد به سیصد هزار سال عذاب! پس نمی توان به امید شفاعت و دستگیری اهل بیت علیهم السلام نسبت به عمل بی تفاوت بود، چون معلوم نیست که این فضل الهی چه وقت شامل حال انسان می گردد.

درس ششم: عاقبت به خیر شدن مؤمنان**انواع تطهیر و اقسام شفاعت**

در دروس گذشته براساس فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرزند گرامی ایشان امام حسن عسکری علیه السلام نقل فرموده اند: به پنج نوع تطهیر اهل ایمان از آلودگی گناهان اشاره کردیم. در این حدیث شریف با توجه به میزان آلودگی مؤمنان مراحل مختلف تطهیر بیان شده است. با این ترتیب اولین آلودگی مؤمنان مربوط به کسانی است که کمترین آلودگی را - در مقایسه با دیگران - دارند. خفیف ترین عذاب، بلایا و مصائب دنیوی است که در مرحله اول تطهیر قرار دارد. در مرحله بعد، تحمل سكرات مرگ و سختی جان کنندن، باعث تطهیر گناهکار می شود. مرحله سوم هم عذابهای برزخی است. اگر آلودگی شخص بیش از آن باشد که در این سه مرحله (تا برزخ) پاک شود، آن گاه نوبت به قیامت و شداید آن می رسد. در ادامه حدیث به مرحله چهارم و پنجم

تطهير اين گونه اشاره شده است:

فان كان ذنوبه اعظم و اكثر، طهر منها بشدائد عرصات يوم القيامة فان كانت اكثر و اعظم، طهر منها في الطبقة الاعلى من جهنم. (1)

پس اگر گناهانش بزرگتر و بیشتر باشد، با تحمل سختیهای روز قیامت از آنها پاك می شود. و اگر گناهانش از این هم بیشتر و بزرگتر باشد، با داخل شدن در بالاترین طبقه جهنم از آن پاك می شود.

سپس اشاره کرده اند که این مرحله پنجم مربوط به مؤمنانی است که بزرگترین گناهان را مرتکب شده اند و بیشترین عذاب را تحمل می کنند. ما در درس دوم، این قسمت از حدیث را نقل کرده و شرح نموده ایم. در هر کدام از این پنج مرحله - که دو تا در دنیا، یکی در برزخ و دو تا در قیامت است - انواع بیشتری هم قابل فرض هست که بحث از آنها فعلاً مورد نیاز نیست.

آن چه باید در این جا مورد توجه قرار بگیرد، این است که این اقسام تطهیر با هم قابل جمع هستند. در مورد هر گناهکاری همه اینها قابل تحقق می باشند. ممکن است از آلودگی بعضی از گناهانش با بلاهای دنیوی پاك شود و از برخی دیگر با عذابهای برزخی و از برخی هم با عذاب اخروی، چنان که ممکن است کسی از همه گناهانش فقط در دنیا یا فقط در برزخ یا تنها در قیامت پاك گردد.

فضل الهی و شفاعت اهل بیت علیهم السلام هم در همه این اقسام می تواند

1-1. بحار الانوار، جلد 68، صفحه 154، حدیث 11، از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام.

مطرح باشد. چه بسا بعضی گناهان شخص در دنیا بخشوده شود و برخی دیگر در برزخ و بعضی هم در قیامت شفاعت اهل بیت علیهم السلام هم در همه عرصه ها ممکن است شامل حال گناهکاری از اهل ایمان می شود. البته چنان که بیشتر گذشت، مطابق خواست پروردگار - که خواست اهل بیت علیهم السلام هم عین آن است - شفاعت گسترده در عالم برزخ برای نوع گناهکاران از اهل ایمان صورت نمی پذیرد و بنای کلی و قاعده اکثری این است که مؤمنان، نتایج و آثار طاعات و معاصی خود را در برزخ ببینند.

به هر حال هیچ مؤمنی نمی داند که از آلودگی گناهانش چه وقت (در دنیا، برزخ یا قیامت) و با چه نوع عذابی خارج و پاک می شود، همان طور که نمی داند کدام گناهش با شفاعت اهل بیت علیهم السلام یا نوع دیگری از فضل الهی ممکن است مورد عفو قرار گیرد. از همین جهت برای همه اهل ایمان، نگرانی و بلا تکلیفی از جهت این که بالاخره خداوند چگونه با ایشان رفتار می کند، تا پایان عمر وجود دارد. همیشه و نسبت به هر گناهی، امید به عفو و رحمت و ترس از عذاب و عقوبت در دنیا و برزخ و قیامت وجود دارد. همان طور که امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند، سرنوشت مؤمنان گناهکار از امت پیامبر صلی الله علیه و آله به صورت مبهم و همراه با ترس و وحشت برای ایشان باقی می ماند، تا آن که بالاخره شفاعت اهل بیت علیهم السلام شامل حالشان گردد.

مردی همسر خود را خدمت حضرت زهرا علیها السلام فرستاد تا از ایشان بپرسد که او از شیعیان اهل بیت علیهم السلام می باشد یا نه. حضرت در پاسخ آن زن فرمودند:

قولی له: ان كنت تعمل بما امرناك و تنتهي عما زجرناك عنه، فانت من شيعتنا. و الا قلا.

به او بگو: اگر به آن چه ما به تو فرمان داده ایم، عمل کنی و از آن چه ما تو را نهی کرده ایم، پرهیز نمایی، تو از شیعیان ما هستی.

و گرنه، نه.

وقتی آن زن، پاسخ حضرت زهرا علیها السلام را برای شوهرش گفت: او برآشفت و گفت: وای بر من! کیست که اهل گناه و خطا نباشد؟! پس من برای ابد در آتش جهنم خواهم بود! زیرا کسی که از شیعیان ایشان نیست، هیچ گاه از آتش خارج نمی شود. زن خدمت حضرت زهرا علیها السلام برگشت و سخنان شوهرش را برای ایشان بازگو کرد. حضرت فرمودند:

قولی له: لیس هكذا. شيعتنا من خيار اهل الجنة. و كل محبينا و موالی اولیائنا و معادی اعدائنا و المسلم بقلبه و لسانه لنا، لیسوا من شيعتنا اذا خالفوا او امرنا و نواهینا فی سائر المویقات. و هم مع ذلك فی الجنة ولكن بعد ما يطهرون من ذنوبهم بالبلايا و الرزایا او فی عرصات القيامة بانواع شدائدها او فی الطبقة الاعلی من جهنم بعدابها الی ان نستنقذهم بحبنا منها و نقلهم الی حضرتنا. (1)

به او بگو: چنین نیست (که هر کس از شیعیان ما نباشد، در عذاب جهنم به طور همیشگی باقی بماند). شیعیان ما جزء برگزیدگان اهل بهشت هستند. و همه دوستداران ما و دوستان دوستان ما و

1-1. بحار الانوار، جلد 68، صفحه 155، حدیث 11، از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام.

دشمنان دشمنان ما و هر کس که با دل و زبان خود تسلیم ماست، اگر با اوامر و نواهی ما در معاصی هلاک کننده مخالفت کنند، جزء شیعیان ما نیستند، اما با این حال اهل بهشت خواهند بود، ولی البته پس از آن که از گناهان خود پاک گردند به وسیله بلاها و مصیبتها (در دنیا) و یا در عرصه های مختلف قیامت به واسطه سختیهایی که آن جا متحمل می شوند و یا وارد بالاترین طبقه جهنم شده، عذاب می شوند تا وقتی که ایشان را به خاطر محبتی که به ما داشته اند، نجات دهیم و آنها را به حضور خود منتقل سازیم.

تفاوتی که در نوع پاک شدن افراد از آلودگی گناهان خود بیان شده، بستگی به میزان کم یا زیاد بودن گناهان شخص دارد. اگر گناهان کمتر باشد، در همین دنیا تطهیر و تصفیه صورت می پذیرد و به عذاب قیامت موكول نمی شود. ولی اگر فرد خیلی گناه کرده و آلوده شده باشد، پاک شدنش به قیامت و عذاب جهنم موكول می گردد.

مرحله قطعی نجات مؤمنان

نتیجه مباحث گذشته این است که مؤمنان به حکم وعده الهی: «اللہ ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور» همگی بالاخره از تاریکی گناهان خود خارج و به روشنایی مغفرت الهی وارد می شوند.

این امر به صورتهای مختلف و در مراحل مختلف دنیا، برزخ یا حداکثر قیامت صورت می پذیرد. قدر مشترك و یقینی در مورد همه اهل ایمان این است که بالاخره بهشتی می شوند و از آلودگی هایی که در اثر

ارتکاب گناهان پیدا کرده اند، در نهایت پاك می گردند.

این همان چیزی است که «عاقبت به خیری» تعبیر می کنیم و چنین کسانی را سعادت‌مند و اهل نجات می نامیم. به تعبیر دیگر می توان گفت که اهل ایمان، مخلد در عذاب الهی نیستند و اگر هم پاك شدن بعضی از آنها به ورود در آتش جهنم موکول شود، اما این عذاب برای آنها دائمی نیست و پس از مدتی (که ممکن است سیصد هزار سال باشد) بالاخره از آن خارج می گردند.

بنابراین مؤمنان «اهل جهنم» نیستند و «جهنمی» نامیده نمی شوند.

اهل جهنم کسانی هستند که برای همیشه در آن باقی می مانند و هرگز خارج نمی شوند. عذاب جهنم برای مؤمنانی که گناهان شدید و بزرگ دارند، پاك کننده آنهاست، در حالی که برای اهل جهنم پاك کننده نمی باشد. اینها اهل شقاوت هستند و همواره مبعوض درگاه الهی خواهند بود. پس عذاب جهنم همیشه و برای همه کس جنبه «تطهیر» ندارد و فقط برای مؤمنان چنین می باشد. این امر فقط و فقط به برکت «ولایت» اهل ایمان نصیب ایشان می شود. خداوند در آیه شریفه «الله ولی الذین آمنوا» خود را، صرفاً ولی این افراد دانسته است. اینها به برکت قبول ولایت و سرپرستی ائمه علیهم السلام چنین عاقبتی خواهند داشت.

کسی که تحت ولایت ایشان برود، در واقع خود را در پناه چتر نجات و رسیدگی آن بزرگواران قرار داده و زمام امر خود را به ایشان سپرده است. آنها هم به مقتضای ولایتشان پناهندگان به خود را ناامید نمی سازند و بالاخره آنها را دستگیری می کنند، یا در دنیا و یا در آخرت.

ولی غیر اهل ایمان چنین پناهی ندارند و در واقع سرپرستی و ولایت

الهی را که در ولایت و سرپرستی پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت گرامی ایشان تجلی کرده است، نپذیرفته اند. اینها هر چند اسلام ظاهری داشته باشند که همین اسلام ظاهری هم نور و هدایت خداست - ولی در مخالفت با کسانی که خدا ایشان را به عنوان ولی امر مسلمانان نصب کرده، به دنبال امامت ستمکارانی رفته اند که منصوب از طرف خدا نیستند و تسلیسم آن چه خدا برایشان واجب فرموده، نشده اند. لذا خدا هم ایشان را به حال خود رها کرده، از آنها دستگیری نمی کند. به همین جهت دستخوش فریبهای شیطان قرار می گیرند و از نور اسلام خارج شده، به تاریکی های کفر فرو می روند و بدین ترتیب مستحق عذاب همیشگی خدا متعال می شوند.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

ان الله لا يستحيي ان يعذب امة دانت بامام ليس من الله و ان كانت في اعمالها برية تقية. و ان الله ليستحيي ان يعذب امة دانت بامام من الله و ان كانت في اعمالها ظالمة مسيئة. (1)

خداوند شرم نمی کند از عذاب کردن امتی که خدا را با امامی که از جانب خدا نیست، دینداری کنند، اگر چه آن امت در اعمال خود نیکوکار و پرهیزکار باشند. و خداوند شرم می کند از عذاب کردن امتی که خدا را با (قبول) امامی از جانب خدا دینداری کنند، هر چند که آنها در اعمال خود ستمکار و بدکار باشند.

حیا و شرم از صفات مخلوقات است که نمی توان به خدای متعال

1-1. اصول کافی، کتاب الحجّة، باب فیمن دان الله عزوجل بغیر امام من الله جل جلاله، حدیث 5.

منسوب دانست. این گونه صفات وقتی به خدا نسبت داده شوند، فقط آثار و لوازمشان مقصود می باشند. در مورد حیا می توان گفت که انسان وقتی از چیزی شرم داشته باشد، هرگز مرتکب آن نمی گردد. خدای متعال هم بعضی از اموری را که خود مقرر فرموده، نمی خواهد، از آن عدول کند و خلاف آن را اراده نماید. از این اراده عدول نکردن، در برخی از روایات - مانند حدیث مذکور - تعبیر به شرم و حیا شده است.

بنابراین سنت قطعی پروردگار که هرگز از آن عدول نمی کند، این است که اهل ولایت - یعنی کسانی که خدا را با قبول امامت امام منصوب از جانب خدا بندگی می کنند - را هیچ گاه عذاب جاوید نمی کند و بالاخره آنها را می بخشاید، ولی گروه مقابل اینها را هرگز مورد بخشایش قرار نمی دهد.

این که عذاب را در حدیث فوق عذاب جاوید بر گرداندیم، به خاطر رعایت مجموعه احادیثی است که در این موضوع وارد شده که در بسیاری از آنها عذاب به طور مطلق نفی نشده، بلکه به تناسب میزان آلودگی شخص در اثر ارتکاب گناه عذاب قیامت یا برزخ اثبات شده است. بنابراین در احادیثی که عذاب به صورت مطلق نفی شده، اطلاق آن به وسیله احادیث دیگری که عذاب مقید را ثابت کرده اند، قید می خورد. پس قدر مسلم از عذابی که رفع می شود، همان عذاب جاوید است.

نجات نهایی مؤمنان مقتضای وعده ای است که خداوند به پیامبر گرامی اش داده و فرموده است:

وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ (1)

مطابق احادیث ائمه عليهم السلام آن چه خداوند به پیامبرش می بخشد، حق شفاعت عظمی در باره مؤمنان است. از امام صادق علیه السلام نقل شده است که:

رضا جدی ان لایبقی فی النار موحد. (2)

رضایت جد من (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) این است که هیچ موحدی در آتش باقی نماند.

موحد در لسان ائمه عليهم السلام چنان که در مباحث حلقه دوم به اثبات رسید - به امام شناس واقعی اطلاق می شود. کسی که خداوند را به خدایی پذیرفته، ولی به نبوت رسول خاتم صلی الله علیه و آله یا امامت امامان عليهم السلام معتقد نیست، اهل توحید به شمار نمی آید. بنابراین رضای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این است که همه معتقدان سبه ولایت ائمه عليهم السلام از آتش نجات پیدا کنند. تعبیر «لایبقی» در حدیث فوق دال بر این واقعیت است که بعضی از مؤمنان در آتش جهنم وارد شده اند و سپس با شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله از آن خارج گشته اند.

1- 1. ضحی، 5.

2- 2. تفسیر کنز الدقائق، جلد 14، صفحه 318، به نقل از مجمع البیان.

درس هفتم: ایمان در وقت مرگ**اشاره**

آن چه از درسهای گذشته روشن شد، این حقیقت است که مؤمنان به سبب ایمانشان عاقبت به خیر می شوند. برای آن که فهم دقیق و صحیحی نسبت به آن چه درباره اهل ایمان بیان شد، داشته باشیم، لازم است به این نکته حساس و لطیف توجه کنیم که در بحث فعلی، «مؤمن» به کسی گفته می شود که در وقت مردن، به ولایت و امامت ائمه علیهم السلام معتقد باشد و با ایمان از دنیا برود. چه بسا کسی قبل از مرگ مؤمن باشد، ولی هنگام مردن ایمان نداشته باشد.

ایمان مستقر و مستودع

مطابق آن چه از قرآن و سنت استفاده می شود، ایمان افراد دو گونه می تواند باشد، ایمان مستقر و ایمان مستودع. در قرآن کریم می فرماید:

وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ (1)

دو تعبیر «مستقر» و «مستودع» اشاره به دو نوع اهل ایمان است که در تفسیر این آیه شریفه از ائمه علیهم السلام نقل شده است. امام باقر علیه السلام می فرماید:

المستقر ما استقر الايمان في قلبه فلا ينزع منه ابداً. والمستودع الذي يستودع الايمان زماناً ثم يسلبه. وقد كان الزبير منهم. (1)

مستقر اشاره به کسی است که ایمان در دلش قرار گرفته پس هیچ گاه از او گرفته نمی شود. و مستودع به کسی گفته می شود که مدت زمانی ایمان در او به ودیعه گذاشته شده و سپس از او سلب می گردد. و زبیر جزء گروه دوم بوده است.

به طور کلی ایمان افراد دو گونه است: ایمان بعضی مستقر و ماندنی است و گروهی دیگر، ودیعه ای و عاریه ای. گاهی برای دومی تعبیر «معار» (2)

به کار رفته است که هر دو تعبیر نشانگر موقتی و متزلزل بودن این نوع از ایمان می باشند. مثالی که برای ایمان معار ذکر شده، زبیر بن عوام پسر عمه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می باشد که با وجود سابقه درخشانش در ایمان به خدا و رسول صلی الله علیه و آله می باشد و دفاع سرسختش از امیر المؤمنین علیه السلام در ماجرای سقیفه، مبتلا به سلب ایمان گردید و بی دین از دنیا رفت. در

1-1. بحار الانوار، جلد 69، صفحه 222، حدیث 8، از تفسیر عیاشی.

2-2. بحار الانوار، جلد 69، صفحه 222، حدیث 7، از قرب الاسناد، صفحه 223، حدیث 13، از تفسیر عیاشی.

مورد سابقه ایمان زبیر بن عوام، امام صادق علیه السلام فرمودند:

لقد مشى الزبير في ضوء الايمان ونوره حين فيض رسول الله صلى الله عليه وآله حتى مشى بالسيف وهو يقول: لا نبائع الا علياً. (1)

همانا زبیر رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله در پرتو نور ایمان، حرکت می کرد تا آن جا که با شمشیر (در دفاع از امیر المؤمنین علیه السلام) حرکت کرد در حالی که می گفت: با کسی جز علی علیه السلام بیعت نمی کنیم.

معلوم می شود که زبیر در وقت رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله منافق نبود، بلکه مؤمن بود و چهارمین نفری بود که در کنار سلمان و ابوذر و مقداد در دفاع از امامت و خلافت امیر المؤمنین علیه السلام ثابت قدم ماند. اما همین فرد کارش به جایی رسید که حاضر شد با آن حضرت وارد جنگ شود و حتی دیگران را نیز به جنگ با ایشان تهییج کند. او بالاخره ایمان خود را از دست داد و با حال کفر از دنیا رفت. این سرنوشت شوم در انتظار همه کسانی است که ایمان عاریه ای دارند.

با این وصف باید دید که چه کسانی مستقر و چه کسانی مستودع هستند. امام صادق علیه السلام فرمودند:

ان الله جبل النبيين على نبوتهم فلا يرتدون و ابداء. و جبل بعض المؤمنين على الايمان فلا يرتدون ابداءً. و منهم من اعير الايمان عارية، فاذا هو دعا و الح في الدعاء، مات

1-1. بحار الانوار، جلد 69، صفحه 223، حدیث 10، از تفسیر عیاشی.

علی الایمان (1)

خداوند پیامبران را بر سرشت نبوتشان آفرید، پس هرگز (از سرشت خویش) بر نمی گردند. و اوصیاء (ی ایشان) را بر سرشت وصایایشان (آن چه به آنها سفارش شده) آفرید. پس هرگز (از سرشت خود) بر نمی گردند. و بعضی از مؤمنان را بر سرشت ایمان آفرید، پس آنها هم (از ایمان خود) بر نمی گردند. و به گروه دیگری از مؤمنان ایمان به صورت عاریه داده شده است. پس اینها اگر دعا کنند و در دعا اصرار بورزند، با ایمان از دنیا می روند.

پیامبران و اوصیای ایشان چون حجت‌های خدا بر مردم هستند و خداوند از طریق آنها با مردم سخن گفته است، از لغزش و انحراف مصون داشته شده اند و خداوند هم ایمان آنها و هم نبوت و وصایت ایشان را تضمین فرموده است. پس احتمال این که در انجام رسالت با اجرای وصیت الهی لغزش پیدا می کنند، وجود ندارد. حساب این دو گروه روشن است.

نسبت به سایر مؤمنان، خداوند ایمان عده ای از ایشان را هم تضمین فرموده است، اما نسبت به بقیه چنین ضمانتی وجود ندارد. پس مردم عادی (غیر از پیامبران و اوصیای آنها) دو گروه می شوند، مستقر و مستودع. اینها اگر می خواهند جزء کسانی باشند که ایمانشان تا لحظه مرگ باقی بماند، پیش از هر چیز باید دین و اعتقادات خود را منحصرماً از کتاب و سنت اخذ کنند و در کسب دین سراغ استحسنات به ظاهر عقلی و امور تقلیدی و تأویلات بی پایه نروند.

توفیق الهی در کسب ایمان مستقر

محدث بزرگ شیعه و صاحب اثر بی نظیر، «کافی» در مقدمه کتاب شریف خود حدیثی را از امام علیه السلام در همین خصوص نقل کرده که بخشی از آن چنین است:

من اخذ دینه من کتاب الله و سنة نبیه صلوات الله علیه و آله، زالت الجبال قبل ان یزول. و من اخذ دینه من افواه الرجال، رده الرجال. (1)

هر کس دین خود را از کتاب خدا و سنت پیامبرش بگیرد، اگر کوهها جا به جا شوند، او تکان نمی خورد. و کسی که دینش را از دهانهای این و آن بگیرد، همان (گونه) افراد او را از دین بر می گردانند.

گرفتن از دهانهای افراد یعنی پیروی و تقلید بی دلیل از شخصیهایی که عقایدی سست و بی پایه دارند، هر چند ممکن است دم از عقل و عقلانیت هم بزنند. کسی که دین خود را به این صورت کسب کند، به همین صورت هم آن را از دست می دهد. مرحوم علامه کلینی در توضیح این حدیث شریف فرموده اند:

من اراد الله توفیقه و ان یكون ایمانه ثابتاً مستقراً، سبب له الاسباب التي تودیه الی ان یأخذ دینه من کتاب الله و سنة نبیه صلوات الله علیه و آله بعلم و یقین و بصیره فذاك اثبت فی دینه من الجبال الرواسی. و من اراد الله خذلانه و ان

يكون دينه معاراً مستودعاً، سبب له اسباب الاستحسان و التقليد و التأويل من غير علم و بصيرة. (1)

اگر خداوند بخواهد به کسی توفیق دهد و ایمانش را ثابت و مستقر گرداند، اسبابی برایش فراهم می کند تا دین خود را از کتاب خدا و سنت پیامبرش با علم و یقین و بصیرت اخذ کند.

چنین کسی در دینش از کوههای استوار ثابت قدم تر و محکم تر است. و خداوند اگر بخواهد کسی را به حال خودش واگذارد و دینش عاریه ای و و دیعه ای باشد، راه پیروی از سلیقه های شخصی و تقلید بی دلیل و تأویلات بی پایه بدون علم و بصیرت را برایش باز می گذارد.

توفیق و خذلان از ناحیه خداوند است. اگر توفیق الهی - مطابق فرمایش کلینی - شامل حال کسی گردد، اسبابی برای او فراهم می شود تا در دین خود بر غیر عقل سلیم و قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و عترت پاک ایشان اعتماد نکند، هر رأی و سلیقه ای را تحت عنوان حکم عقل بها ندهد، حق اظهار نظر و اعمال دیدگاههای شخصی را در دین برای خود یا دیگری قائل نشود، کورکورانه از شخصیتها تقلید نکند، به هیچ کس اجازه تأویل غیر مأثور ادله و عدول از نصوص دینی ندهد و و اگر در هر يك از این زمینه ها بلغزد، مبتلا به خذلان الهی شده است.

پس يك عامل مهم در ثبات دین انسان، استحکام پایه های اعتقادی آن است که تنها از طریق التزام جدی و عمیق به قرآن و حدیث به دست می آید.

نشانه ایمان مستقر و مستودع

عامل دیگر، توجه به عمل و تقلید به اطاعت از دستورات دین است.

این عامل به قدری اهمیت دارد که به عنوان تنها نشانه ایمان مستقر و مستودع مورد تأکید قرار گرفته است. امام صادق علیه السلام فرمودند:

ان الحسرة و الندامة و الويل كله لمن لم ينتفع بما ابصره و لم يدر ما الامر الذى هو عليه مقيم انفع له ام ضر.

حسرت و پشیمانی و عذاب، همگی از آن کسی است که از آن چه به حقانیتش پی برده سودی نبرد و نداند که آن چه بر آن اقامت گزیده برایش مفید است یا مضر.

راوی می پرسد: «فبم يعرف الناجی من هولاء جعلت فداك؟»: فدایت کردم، در میان ایشان (مؤمنان) اهل نجات چگونه شناخته می شوند؟ فرمودند:

من كان فعله لقلوبه موافقاً فثبت له الشهادة بالنجاة و من لم يكن فعله لقلوبه موافقاً، فانما ذلك مستودع. (1)

هر کس عملش مطابق با گفتار یا اعتقادش باشد، گواهی بر اهل نجات بودنش داده می شود. و هر کس عملش با گفتار یا اعتقادش مطابق نیست، ایمانش عاریه می باشد. (معلوم نیست اهل نجات باشد).

این حدیث شریف بسیار تکان دهنده و درس آموز است. اهل ایمان باید قدر لطف خداوند را در حق خویش بشناسد و این قدرشناسی با

1-1. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب فی علامة المعار، حدیث 1.

بهره برداری صحیح و کامل از نعمت ایشان و ولایت اهل بیت علیهم السلام محقق می گردد. اگر مؤمنی از این نعمت بی نظیر بهره برداری نکند، چیزی جز حسرت و پشیمانی و عذاب برایش نمی ماند. در این جا نعمت بصیرت و تقه در دین بسیار نقش اساسی دارد، چون راه بهره برداری صحیح از نعمت ایمان را به انسان می آموزد. انسان مؤمن باید بداند که چگونه می تواند از ایمانش سود سرشار معنوی ببرد.

چیزی که در این حدیث مورد تأکید فراوان قرار گرفته، همانا عمل کردن به اعتقاد و گفتار ایمانی است. کلمه «قول» در عربی هم به معنا اعتقاد به کار می رود و هم گفتار. در این جا گفتار توأم با اعتقاد و برخاسته از آن، مراد است. بنابراین اگر کسی معتقد و مدعی است که ائمه علیهم السلام از جانب خدا سخن می گویند و آن چه فرموده اند، انسان را به سعادت ابدی می رساند، پس باید مطابق اعتقادش عمل کند. اگر چنین باشد می توان او را اهل نجات دانست، و گرنه ایمانش عاریه است و ممکن است تا هنگام مرگ از او ستانده شود.

مرحوم علامه مجلسی در قسمتی از بیان خود در مورد جمله آخر این حدیث شریف می فرماید:

«و من لم یکن فعله لقوله موافقاً» ای بان یکون قوله حقاً و فعله باطلاً کما هو شأن اکثر الخلق «فانما ذلك مستودع» ایمانه غیر ثابت فیه. فیحتمل ان یبقی علی الحق و یشبث له الایمان و تحصل له النجاة و ان یزول عن الحق و یعود الی الشقاوة و یستحق الویل و الحسرة و الندامة. (1)

«و هر کس عملش مطابق با اعتقاد و گفتارش نباشد» یعنی اعتقاد و گفتارش حق و عملش باطل باشد، آن چنان که بیشتر مردم چنین هستند «پس ایمانش عاریه ای است» و بی ثبات است. پس احتمال دارد بر اعتقاد حق باقی بماند و ایمان برایش ثبوت پیدا کند و اهل نجات گردد. چنان که ممکن است از اعتقاد حق خود عدول کند و به شقاوت برگردد و استحقاق عذاب و حسرت و پشیمانی پیدا کند.

همان طور که مرحوم علامه مجلسی فرموده است، بیشتر مؤمنان در عمل، مسیری متفاوت با اعتقاد و ادعای خود طی می کنند و اینها همگی جزء کسانی هستند که ایمانشان عاریه است و به همین جهت نگرانی جدی نسبت به عاقبت امرشان وجود دارد.

سلب ایمان در يك روز

حساسیت مطلب در حدی است که چه بسا يك روزه تغییر مسیر دهد و از ایمان به کفر یا از کفر به ایمان بیفتد. امام صادق علیه السلام فرمودند:

ان العبد یصبح مؤمناً و یمسی کافراً، و یصبح کافراً و یمسی مؤمناً. و قوم یعارون الایمان ثم یسلبونه و یسمون المعارین. (1)

همانا بنده صبح مؤمن است و عصر کافر می گردد، و صبح کافر است و عصر مؤمن می شود. و گروهی هستند که به ایشان ایمان

1-1. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب المعارین، حدیث 2.

عاریه داده شده، سپس از آنها گرفته می شود و اینها «عاریست داده شدگان» نامیده می شوند.

با این ترتیب کسانی که گوهر ولایت و اکسیر امامت را در اختیار دارند، باید بسیار مراقب باشند که مبادا با ارتکاب گناهان، خود را مستحق سلب این نعمت بی نظیر الهی گردانند. تحقق این عقوبت، احتیاج به مدت زمان زیادی ندارد و در يك روز و يك ساعت ممکن است اتفاق افتد.

بهشتی بودن همه مؤمنان در دنیا

چقدر زیبا فرموده است امام صادق علیه السلام وقتی که کسی در مجلس ایشان گفت: «اسأل الله الجنة»: از خداوند درخواست بهشت مکنم ایشان به او فرمودند:

انتم فی الجنة. فاسالوا الله ان لا یخرجکم منها.

شما (اکنون) در بهشت هستید. پس از خدا درخواست کنید که شما را از بهشت بیرون نکند.

گفتند: «جعلنا فداك نحن فی الدنيا!» جانهای ما به فدای شما، ما در دنیا هستیم (هنوز به بهشت وارد نشده ایم)! حضرت فرمودند:

الستم تقرون بامامتنا؟ آیا شما به امامت ما متعرف نیستید؟ گفتند: «نعم». بلی. حضرت فرمودند:

هذا معی الجنة الذی من اقر به کان فی الجنة. فاسالوا الله ان لا یسلبکم. (1)

مقصود از بهشت همین امامت است که هر کس اقرار به آن نماید در بهشت می باشد. پس از خدا درخواست کنید تا این را از شما نگیرد.

آری، بهشت همان اعتقاد و اقرار به امامت و ولایت ائمه علیهم السلام است، چون تنها و تنها همین امر، انسان را بهشتی می کند. پس کسانی که این نعمت گران قدر را در اختیار دارند، باید با دعا و تضرع به پیشگاه الهی و نیز پاسداری و مراقبت شدید از آن، موجبات بقای این نعمت را فراهم آورند و خود را - با اعمال زشت خویش - مستحق سلب آن نکنند. پس برای حفظ و نگهداری از این نعمت بی دلیل، علاوه بر آن چه از علامه کلینی در مقدمه کتاب شریف کافی نقل کردیم، دو عامل مهم دیگر وجود دارد، دعا همراه با اصرار و الحاح برای بقا ایمان تا لحظه مرگ، و تقید به اطاعت از دستورات دین.

دعا برای حفظ دین تا هنگام مرگ

در زمینه حفظ دین، ادعیه و سفارشهای متعددی وارد شده است که به برخی از آنها اشاره می کنیم.

1- یکی از دعاهای زیبا در این خصوص، این آیه شریفه قرآن است:

رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ (1)

1-1. آل عمران، 8.

«زیغ» به معنای شناخت و عدول از حق است و از دعایی که در آیه شریفه ذکر شده، معلوم می شود که اگر رحمت خداوند شامل حال انسان نشود، قلبش از ایمان و حق منحرف می شود و به گمراهی می افتد.

ذیل همین آیه شریفه از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده است:

اکثروا من ان تقولوا: «ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا». و لا تأمنوا الزیغ. (1)

فراوان بگوئید: «ای پروردگار ما، دلهای ما را پس از آن که هدایت کردی، از حق بر مگردان». و از انحراف (قلب) ایمن نباشید.

2- دعای دیگری که برای همین منظور تعلیم داده شده، دعایی است که به عنوان تعقیب نمازهای واجب نقل شده است. محمد بن سلیمان دیلمی به امام صادق علیه السلام عرض می کند: فدایت شوم، همانا شیعیان شما می گویند: ایمان مستقر و مستودع دارد. به من چیزی بیاموزید که چون آن را بخوانم، ایمان کامل گردد (زائل نشود). حضرت می فرمایند:

قل فی دبر کل صلاة فريضة: رضيت بالله رباً و بمحمد نبياً و بالقرآن و الائمة صلوات الله عليهم. اللهم انی رضيت بهم ائمة، فارضنی لهم. انک علی کل شیء قدير. (2)

بعد از هر نماز واجب بگو: خداوند را به عنوان پروردگار و حضرت محمد را به عنوان پیامبر و قرآن را به عنوان کتاب و کعبه را به

1-1. تفسیر عیاشی، جلد 1، صفحه 164، حدیث 9.

2-2. تهذیب الاحکام، جلد 2، صفحه 109، حدیث 180.

عنوان قبله و امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین و سایر ائمه صلوات الله علیهم را به عنوان ولی و امام بپذیریم. خدایا، من امامت ایشان را قبول کردم، پس مرا نیز مقبول ایشان قرار ده. تو بر هر چیزی توانا هستی.

3. دعای دیگری به عنوان تعقیب نماز صبح و مغرب نقل شده است.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

من قال فی دبر صلاة الفجر و دبر صلاة المغرب سبع مرات: «بسم الله الرحمن الرحيم لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم دفع الله عزوجل عنه سبعین نوعاً من انواع البلاء... و ان كان شقیماً محی من الشقاء و كتب فی السعداء»⁽¹⁾.

هر کس در تعقیب نماز صبح و نماز مغرب، هفت بار بگوید: «بسم الله الرحمن الرحيم لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم» خدای عزوجل هفتاد نوع بلا را از او دور می کند... و اگر اهل شقاوت باشد، از آن محو شده، در زمره سعادت‌مندان قرار می گیرد.

استمرار بر این ذکر شریف، می تواند انسان را از شقاوت خارج کند و به سعادت برساند. سعادت و شقاوت انسان هنگام مرگش روشن می شود. اگر با ایمان از دنیا برود، سعید و گرنه شقی می باشد.

از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمودند:

حقیقة السعادة ان ینتختم الرجل عمله بالسعادة. و حقیقة

1-1. اصول کافی، کتاب الدعاء، باب القول عند الاصبح و الامساء، حدیث 25.

الشقاء ان یختم المرء عمله بالشقاء. (1)

حقیقت سعادت این است که انسان اعمال خود را ختم به (خیر و) سعادت کند. و حقیقت شقاوت هم این است که عملش را به (شر و) شقاوت ختم نماید.

ملاك سعادت و شقاوت، خاتمه کار انسان یعنی هنگام مرگش است. انسان باید دعا کند تا اعمالش ختم به خیر گردد.

4. دعای دیگری که برای همین منظور وارد شده، از حضرت هادی علیه السلام است:

اکثر من ان تقول: اللهم لا تجعلني من المعارين ولا تخرجني من التقصير. (2)

این دعا را زیاد تکرار کن: خدایا مرا از عاریه داران ایمان قرار مده و مرا از این که خود را (در عبادت تو) مقصر بدانم، خارج مکن. (3)

در این دعای شریف با صراحت به پیشگاه الهی عرضه می داریم که خداوند ایمان ما را مستقر قرار دهد.

5. مورد دیگر دعایی است که در اعمال روز عید غدیر از امام صادق علیه السلام نقل شده است. (4)

در انتهای آن چنین می خوانیم:

1-1. بحار الانوار، جلد 5، صفحه 154، حدیث 5، از خصال.

2-2. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الاعتراف، بالتقصیر، حدیث 4.

3-3. مقصود این است که انسان به لطف و عنایت الهی با وجود تلاش و کوشش در مسیر عبادت، همواره خود را در ادای حق پروردگار مقصر ببیند و هرگز تصور نکند که توانسته است از عهده آن بر آید.

4-4. البته این دعای شریف در خصوص این موضوع وارد نشده اما در روز غدیر که روز تجدید عهد ولایت و ایمان است خوانده می شود و به همین جهت در این جا آورده شد.

اللهم انى اسالك ... ان تبارك لنا فى يومنا هذا... و ثمن علينا بنعمتك و تجعله عندنا مستقراً ثابتاً و لا تسلبناه ابداً و لا تجعله عندنا مستودعاً فانك قلت: «فمستر و مستودع».(1)

فاجعله مستقراً ثابتاً.(2)

خدایا من از تو درخواست می کنم ... که امروز ما را بر ما مبارك سازی ... و با نعمت خود بر ما منت گذاری و آن (امامت و ولایت) را نزد ما مستقر و ماندنی قرار دهی و هیچ گاه آن را از ما نگیری و آن را نزد ما به صورت عاریه قرار ندهی. همانا تو خود گفتی: «آن گاه به مستقر و مستودع تقسیم شدید». پس آن را مستقر و ماندگار (تا هنگام مرگ) قرار ده.

غیر از موارد فوق، اعمال و ادعیه فراوان دیگری هم در ارتباط با همین موضوع به مناسبتهای مختلف وارد شده است که ما برای رعایت اختصار از نقل آنها در اینجا خودداری می کنیم.(3)

1-1 انعام، 98.

2-2 بحار الانوار، جلد 98، صفحه 307، حدیث 2، از اقبال الاعمال.

3-3. علاقمندان می توانند به کتاب ارزشمند «با پسر در سكرات» از جناب آقای سید مجتبی بحرینی از صفحه 134 تا 160 رجوع کنند.

پرسشهای مفهومی از درسهای 4 تا 7

1. آیا در عالم برزخ، اهل بیت علیهم السلام از شیعیان خود شفاعت می کنند، فرمایش «و الله ما اخاف عليكم الا البرزخ» را توضیح دهید.
2. چه گناهایی موجب فشار قبر برای مؤمن می شود؟
3. سه گروه انسانها از جهت وضعیت در عالم برزخ را بیان کنید.
4. در فرمایش «ان الله لیستحیی ان یعذب امة دانت بامام من الله و ان كانت فی اعمالها ظالمة مسیئة» منظور از «حیای خدا» چیست؟ این که فرموده اند چنان امتی را عذاب نمی کند، چگونه با روایات دیگر قابل جمع است؟
5. در ذیل آیه «و لسوف یعطیک ربك فترضی» چه فرموده اند؟
6. منظور از «ایمان مستقر» و «ایمان مستودع» را بیان کنید. نشانه هر یک چیست؟
7. مطابق فرمایش امیر المؤمنین علیه السلام ملاك سعادت و شقاوت چیست؟

فصل دوم : رابطه ایمان و عمل

درس هشتم: صیانت از ایمان به وسیله ورع

اشاره

حال که دانستیم ایمان چه گوهر ارزشمندی است و باید از آن تا لحظه مرگ، محافظت کنیم، به بحث درباره ارتباط ایمان و عمل می پردازیم. منظور از عمل در این جا طاعت و معصیت است، یعنی فرمانبری یا نافرمانی به دستورات شرع.

معنای ورع

عاملی که برای حفظ و صیانت از دین و ایمان بسیار مورد سفارش قرار گرفته است، رعایت «ورع» می باشد. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

اتقوا الله و صونوا دینکم بالورع. (1)

تقوای الهی پیشه کنید و دین خود را به وسیله ورع محافظت نمایید.

1-1. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الورع، حدیث 2.

رعایت ورع به این است که انسان نسبت به حرامهای قطعی، حریم بگیرد. یعنی به شکلی حرکت کند که مطمئن باشد به حرام نمی افتد. این صرفاً با رعایت احکام فقهی در حد واجب و حرام تأمین نمی شود. زیرا «فقه» متکفل بیان احکام و حدود الهی است و در آن، مرزهای حلال و حرام یا واجب و مستحب و... روشن می شود. وقتی کاری «حرام» دانسته می شود، به این معناست که نباید عمل انسان از آن مرز (حرام) فراتر رود. اما «ورع» نوعی احتیاط عقلی است که برای حصول اطمینان از عدم وقوع در حرام. این احتیاط گاهی در احکام است واهی در موضوعات. احتیاط در حکم مربوط به وقتی است که به عنوان مثال برای فقیه از روی ادله شرعی اطمینان به حرمت چیزی حاصل نمی شود تا بتواند مطابق آن فتوا دهد. در این صورت ورع این است که انسان از مواردی که حکمش مشکوک و مشتبه به حرام می باشد، پرهیز کند.

گاهی هم حکم شرعی روشن است اما بعضی مصادیق آن مشتبه می باشد.

مقتضای ورع در این صورت هم پرهیز از مشتبهات است.

اموری که حرمت آنها برای انسان قطعی نیست، «شبهات» نامیده می شوند (خواه منشأ شبهه جهل به موضوع باشد یا جهل به حکم).

«ورع» فضیلتی است که نه فقط با پرهیز از حرامهای قطعی بلکه با اجتناب از شبهات (اموری که حرام نیست، ولی به حرام شباهت دارد) حاصل می شود. ائمه اطهار علیهم السلام فرموده اند:

اورع الناس من وقف عند الشبهة. (1)

با ورع ترین مردم، کسی است که در موارد شبهه ناک توقف کند.

احتیاط در امر دین، حکم عقل است که می گوید: تا قبل از رسیدن به مرز حرام قطعی، انسان باید توقف کند، تا مطمئن شود به حرام نمی افتد.

انسان اگر درست روی مرز حرکت کند، احتمال لغزش برای او بسیار است. پس برای حصول اطمینان از این که به حرام نیفتد، عقل می گوید: احتیاط کن!

ما در امور مادی دنیوی، احتیاطهای عقلی داریم و در مواردی که خطر جدی وجود دارد، بی مبالاتی نمی کنیم. مثلاً هیچ گاه روی لبه پرتگاهی که یخ زده است، راه نمی رویم و با خود نمی گوئیم که ما یقین به پرت شدن نداریم، بلکه می گوئیم: چون احتمال پرت شدن، يك احتمال عقلایی است، احتیاط کردن، شرط عقل است. بنابراین از لبه پرتگاه تا حدی که مطمئن شویم سقوط نمی کنیم، فاصله می گیریم.

حال که در امور مادی و دنیوی چنین احتیاطی پسندیده است، به طریق اولی در امر دین - که ضرر احتمالی بسیار عمیق تر می باشد - احتیاط کردن، شرط عاقل بودن است.

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در سفارشی به جناب کمیل بن زیاد - که از خواص اصحاب ایشان بود - فرمودند:

یا کمیل، اخوك دينك. فاحتط لدينك بما شئت. (1)

ای کمیل، برادرت دین تو است. پس به هر صورتی که می خواهی، برای (حفظ) دین خود احتیاط کن.

امیر المؤمنین علیه السلام این سفارش را به صورت عمومی نفرموده اند، بلکه به کمیل - که از نزدیکان اصحاب ایشان بوده است - چنین توصیه

فرموده اند. بنابراین اهل ولایت و معرفت ائمه علیهم السلام باید این گونه سفارشها را الگوی اعمال و رفتار خود قرار دهند، نه این که در پی آن باشند که راهی - هر چند خلاف احتیاط - برای حلال دانستن آن چه مشکوک است، پیدا کنند.

نزدیک نشدن به حریم الهی

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با بیان مثال بسیار زیبایی، لزوم پرهیز از مشتبهات را به امت خود تذکر فرموده اند.

ان لكل ملك حمى. وان حمى الله حلاله و حرامه. و المشتبهات بين ذلك. كما لو ان راعياً رعى الى جانب الحمى لم تلبث غنمه ان تقع فى وسطه، فدعوا المشتبهات. 1

1. بحار الانوار، جلد 2، صفحه 259، حدیث 6 از امالی طوسی.

برای هر پادشاهی حریمی هست. و حریم خدا، حلال و حرام اوست. و موارد شبهه ناک، بین این دو محدوده (حلال و حرام قطعی) هستند. همان طور که اگر چوپانی (گله خود را) در کنار حریم مشخصی به چرا ببرد، بی درنگ گوسفندانش داخل آن حریم خواهند شد (در کنار مرز حرام خدا هم حرکت کردن همین طور است) پس از موارد شبهه ناک پرهیز کنید.

انسان وقتی نزدیک مرز حرام خدا حرکت کند، بدون آن که خودش بفهمد، به حرام می افتد. يك چوپان وقتی گوسفندهایش را در کنار حریم محافظت شده ای رها کند، اطمینان ندارد که وارد آن حریم

نشوند و مرز آن را محترم بشمارند. چنین چوپان لاابالی، يك لحظه که به خود می آید، متوجه می شود که گوسفندهایش وارد حریم ممنوعه شده اند و دیگر کاری از دستش بر نمی آید. ما انسانها نیز چنین هستیم.

وقتی چسبیده به مرزهای حرام حرکت کنیم و به گمان خود بخواهیم از حلال، حداکثر استفاده را ببریم، آن وقت بدون این که متوجه شویم، به حرام قطعی می افتیم. عقل و نقل می گویند که انسان به حلال قطعی بسنده کند و در پی عمل به موارد شبهه ناک نباشد تا از خطر افتادن به حرام قطعی در امان بماند.

اینجا موضع تسامح و تساهل نیست، چون ضرر احتمالی، يك ضرر جدی و چبران ناپذیر است. اگر دین انسان از دست او برود، به هیچ عنوان قابل جبران نیست. لذا عقل می گوید که انسان طریق احتیاط را پیش بگیرد.

با این توضیحات روشن می شود که چگونه می توان دین را با ورع حفظ و صیانت کرد. انسان مؤمن از ترس این که نکند ایمانش سلب شود، از همه گناهان می گریزد و به هیچ وجه خود را مجاز نمی شمرد که نسبت به گناهی - حتی يك گناه - بی تفاوت و لاابالی باشد. هیچ کس نمی داند که کدام يك از گناهانش موجب ناخشنودی خداوند از او می شود. از این رو هیچ گناهی را نباید کوچک شمرد.

امیر المؤمنین علیه السلام می فرمایند:

ان الله تبارك و تعالی... اخفی رضاه فی طاعته. فلا تستصغرن شیئاً من طاعته. فرما وافق رضاه وانت لا تعلم و اخفی سطحه من معصية.
فلا تستصغرن شیئاً من معصية. فرما

وفاق سخطه و انت لا تعلم... (1).

خدای تبارك و تعالی ... خشنودی خود را در طاعت خود پنهان کرده‌خ است. پس هیچ يك از طاعات الهی را كوچك شمار. چه بسا همان باعث خشنودی او گردد در حالی که تو نمی دانی. و ناخشنودی خود را نیز در نافرمانی اش پنهان نموده است. پس هیچ يك از معاصی او را كوچك نشمار. چه بسا همان سبب نارضایتی او گردد در حالی که تو نمی دانی... .

انسان نمی داند که کدام گناهش ممکن است در هنگام مرگ مانع شود که با ایمان از دنیا برود. گاهی انسان به گناهی اهمیت نمی دهد و همان، مانعی جدی بر سر راه ایمانش می شود.

اثر ناخشنودی مادر در هنگام مرگ

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که: فردی از اهل مدینه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به مرضی گرفتار آمد که منتھی به فوت او گردید. در حال احتضار پیامبر صلی الله علیه و آله بر بالینش حاضر شدند و به او تلقین «لا اله الا الله» کردند. او نمی توانست ادا کند و زبانش بند آمده بود. پیامبر صلی الله علیه و آله بار دیگر تلقین فرمود، باز هم نتوانست بگوید. بالای سرب او زنی حاضر بود. حضرت پرسیدند: آیا این مرد، مادر دارد؟ زن گفت: بله ای رسول خدا، من مادرش هستم. حضرت فرمودند: ایا شما از ایشان راضی هستید یا خیر؟ عرض کرد: خیر، من از او ناراحت هستم پیامبر صلی الله علیه و آله به زن فرمودند: «فانی احب ان ترضی عنه».. من دوست

دارم که از او راضی شوی. عرض کرد: ای رسول خدا، به خاطر رضای شما از او راضی شدم.

سپس بار دیسگر حضرت به آن مرد تلقین «لا اله الا الله» کردند، او هم گفت: «لا اله الا الله»، بعد به او فرمودند:

قل: يا من يقبل اليسير و يعفو عن الكثير، اقبل مني اليسير و اعف عني الكثير. انك انت العفو الغفور.

بگو: ای کسی که (کار خیر) ناچیز را می پذیری و از (کار زشت) زیاد در می گذاری، از من ناچیز را بپذیر و زیاد را درگذر. همانا تو عفو کننده بخشایشگر هستی.

آن مرد نیز دعا را به زبان آورد. آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله از او پرسیدند: چه می بینی؟ عرض کرد: دو فرد سیاه را می بینم که بر من وارد شده اند.

حضرت فرمودند: دوباره آن دعا را بخوان. او دعا را اعاده کرد. حضرت پرسیدند: چه می بینی؟ عرض کرد: آن دو سیاه از من دور شدند و دو سفید وارد شدند. سیاهها رفتند و دیگر آنها را نمی بینم و سفیدها به من نزدیک شدند. الان جان مرا می گیرند. در همین موقع از دنیا رفت. (1)

این نمونه ای بود که از گناهی که در وقت مرگ، مانع با ایمان از دنیا رفتن شد و چه بسا صاحب آن گناه تصور نمی کرد که ناخشنودی مادرش در آن زمان گریبانگیرش گردد. گناهان دیگر هم ممکن است همین اثر را داشته باشند و لذا انسان مؤمن هیچ گناهی را سبک و کوچک نمی شمارد.

تأثیر ورع در تعمیق ایمان

اینجا اهمیت هشدار امام باقر علیه السلام به جابر بن زید جعفری برای ما روشن می شود که فرمودند:

من كان لله مطيعاً فهو لنا ولي. و من كان لله عاصياً، فهو لنا عدو. ما تنال ولايتنا الا بالعمل و الورع. (1)

هر کس مطیع خدا باشد، دوستدار ماست. و هر کس نافرمانی خدا را بکند، دشمن ماست. ولایت ما جز با عمل و ورع به دست نمی آید.

اینجا يك اصل و قاعده کلی که مطلوب ائمه طاهرین علیهم السلام است، مورد تأکید قرار گرفته و آن این است که: اهل ولایت باید اهل عمل به دستورات دین باشند. ایشان همین امر را به عنوان نشانه و علامت دوستداران خود معرفی کرده اند.

منظور از «مطیع» در این جا کسی که هیچ گاه معصیت نکند، نیست، بلکه مراد کسی است که در اکثر حالات خود با توجه به محبت و ولایت پیشوایانش، اهل عمل به فرامین آنهاست و سعی می کند که از صف پیروان ایشان جدا نشود و کاری نکند که رنگ دشمنان ایشان به او بخورد. چنین فردی بنایش بر اطاعت از دستورات شرع است و اگر هم بلغزد، فوری پشیمان شده، خود را سرزنش می کند و به جبران اشتباهش می پردازد.

اما منظور از «عاصی» اگر کسی باشد که از روی عناد و دشمنی با

1-1. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الطاعة التقوی، انتهای حدیث 3.

خدا، به نافرمانی او دست بزند، چنین شخصی قطعاً دشمن خداست، و دشمن خدا، دشمن اهل بیت علیهم السلام هم هست. ولی چنین معنایی برای «عاصی» در این حدیث که مخاطب آن مدعیان تشیع و دوستداران اهل بیت علیهم السلام هستند، بعید به نظر می رسد. ظاهراً مراد از آن همان گناهکاری است که از روی طغیان و قصد مخالفت با خدا گناه نمی کند، ولی البته فریب خورده و با گناه که مرتکب شده، خود را در صف دشمنان خدا و اهل بیت علیهم السلام قرار داده است. چنین شخصی از جهت عملش دشمن اهل بیت علیهم السلام است، چون کاری کرده که از آن مخالفان و دشمنان اهل بیت علیهم السلام است.

به عنوان مثال: اگر اجتماعی از طرفداران و مخالفان اهل بیت علیهم السلام تشکیل شود که هر يك از اینها با رنگ لباسهایشان شناخته می شوند، این شخص گناهکار، با معصیت خود، لباس مخالفان را به تن کرده و اگر در همان لحظه عکسی از هر دو گروه گرفته شود، او هم جزء مخالفان محسوب می گردد. خطر بسیار بزرگ این است که خداوند در همان حال، او را از دنیا ببرد که در این صورت معلوم می شود که از جمله اشقیای بوده و نتوانسته است خود را در جرگه سعدا قرار دهد. پس باید از خدا کمک خواست و از راهنمایی های ائمه علیهم السلام بهره برد.

از جمله آخر حدیث استفاده می شود که با اهتمام داشتن به عمل و رعایت ورع، می توان اهل بیت علیهم السلام را به دست آورد. حصری که در این عبارت وجود دارد (ما تنال... الا...) روشن می سازد که - اگر نتوان گفت اصل ولایت اما لا اقل - درجاتی از آن بدون ورع و اهمیت دادن به عمل به دست نمی آید. کسی که می خواهد ایمانش مستقر باشد و

در هنگام مرگ، نگران از دست رفتن ایمانش نباشد، باید از طریق ورع پایه های ایمان را در قلب خود مستحکم و قوی سازد تا به کوچکترین تهدیدی از دست نرود.

راه عاقبت به خیری

از جمله سفارشهای امام صادق علیه السلام که آن را به صورت کتبی مرقوم فرمودند: این است:

ان اردت ان یختم بخیر عملک حتی تقبض و انت فی افضل الاعمال، فعظم الله حقه ان تبدل نعماءه فی معاصیه و ان تغتر بحمله عنک و اکرم کل من وجدته یدکرنا او ینتحل مودتنا.

ثم لیس علیک صادقاً کان او کاذباً انما نیتک و علیه کذبه. (1)

اگر می خواهی اعمال ختم به خیر شود تا این که در حال انجام بهترین کارها از دنیا بروی، پس حق خداوند را بزرگتر از این بدان که نعمتهای او را در مسیر انجام معاصی و صرف کنی و از بردباری خداوند نسبت به خود مغرور شوی، و هر کس ما (اهل بیت علیهم السلام) را (به خوبی) یاد می کند یا به ما اظهار محبت می نماید گرامی بدار. تو مسئول راستگو یا دروغگو بودن او نیستی، تو از نیت (خیر) خود فایده میبری و ضرر دروغگو بودن او به خودش می رسد.

این سفارشها بعضی از مصادیق ورع است که شیعیان باید به آنها

1-1. بحارالانوار، جلد 73، صفحه 351، حدیث 49، از عیون اخبار الرضا علیه السلام.

ملتزم گردند تا از عاقبت سوء در امان بمانند.

تأکید شید ائمه علیهم السیلام بر رعایت ورع

ائمه علیهم السلام نسبت به رعایت ورع از جانب دوستان خود، حساسیت زیادی داشته اند. گاهی فرموده اند که اگر کسی اهل ورع نباشد، اصلاً او را مؤمن نمی دانند. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

انا لا نعد الرجل مؤمناً حتى یکون لجميع امرنا متبعاً مریداً. الا و ان من اتباع امرنا و ارادته الورع. فتزینوا به یرحمکم الله و کبدوا اعداءنا [به] ینعشکم الله. (1)

ما کسی را مؤمن نمی شماریم مگر آن که از همه امر ما پیروی کند و اراده انجامش را داشته باشد. آگاه باشید که یکی از موارد پیروی از امر ما و اراده انجام آن، ورع می باشد. پس خود را به آن زینت دهید تا خداوند شما را مورد رحمت قرار دهد و با آن بر دشمنان ما سخت بگیرد و آنها را در تنگنا بگذارد، تا خداوند شما را سربلند قرار دهد.

شیعیان ائمه علیهم السلام باید با سلاح ورع به جنگ با دشمنان ایشان بروند و به این وسیله آنها را خوار و منکوب گردانند. اگل اهل ولایت، ورع نداشته باشند، زبان اعتراض و عیب جویی دشمنان ائمه علیهم السلام بر ایشان و حتی بر خود ائمه علیهم السلام باز می شود. در آن صورت به خاطر اعمال زشت مؤمنان، حضرات معصومین علیهم السلام مورد بی مهری و کم توجهی قرار می گیرند. مظلومیت ائمه علیهم السلام به آنجا می رسد که شخصی به نام

1-1. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الورع، حدیث 13.

«ابوالصباح کنانی» به امام صادق علیه السلام عرض می کند، به خاطر شما از مردم چه ها می بینیم؟! حضرت فرمودند: مگر از مردم به خاطر من چه می بینی؟! می گوید: میان ما و دیگری اختلافی به وجود می آید، او به من می گوید جعفری خبیث! حضرت فرمودند: یعنی مردم شما را به سبب من سرزنش می کنند؟! می گوید: آری. حضرت در پاسخ می فرمایند:

ما اقل و الله من يتبع جعفرًا منكم! انما اصحابی من اشد ورعه و عمل لخالقه و رجا ثوابه. فهؤلاء اصحابی. (1)

قسم به خدا چه کم هستند کسانی از شما که پیروی جعفر را می کنند! تنها کسانی اصحاب من هستند که اهل ورع شدید باشند و برای خالق خویش عمل می کنند و امید به پاداش او داشته باشند. اینها اصحاب من می باشند.

آری، این است نتیجه ورع نداشتن شیعه، یا بهتر بگوییم ورع شدید نداشتن ایشان.

پیام امام باقر علیه السلام به دوستان خود

این بحث را با پیامی از امام باقر علیه السلام برای همه دستداران خود، به پایان می بریم. وقتی «خیثمه» برای خدا حافظی خدمت امام علیه السلام می رسد، ایشان چنین می فرمایند:

یا خیثمة، ابلغ من تری من موالینا السلام. و اوصهم بتقوی الله العظیم، و ان یعود غنیهم علی فقیرهم و قویهم علی

ضعیفهم، و ان یشهد حیهم جنازة میتهم، و ان یتلاقوا فی بیوتهم. فان لقیاء بعضهم بعضاً حیاة لامرنا. و رحم الله عبداً احیا امرنا.

یا خیشمه، ابلغ موالینا انا لانغنی عنهم من الله شیئاً الا بعمل و انهم لن ینالوا ولایتنا الا بالورع، و ان اشد الناس حسرة یوم القیامة من وصف عدلاً ثم خالفه الی غیره. (1)

ای خیشمه، هر کس از دوستان ما را دیدی، سلام برسان. و آنها را به تقوای خدای بزرگ سفارش کن، و به این که ثروتمند آنها به فقیرشان و توانمندشان به ضعیف آنها رسیدگی نماید و زنده آنها برای (تشییع) جنازه مرده شان حاضر شود، و این که در خانه های یکدیگر به ملاقات هم بروند. زیرا دیدار آنها با یکدیگر باعث زنده شدن امر ماست. خداوند رحمت کند بنده ای را که امر ما را زنده بدارد.

ای خیشمه، به دوستان ما پیغام بده که ما آنها را از طرف خدا جز به وسیله عمل بی نیاز نمی کنیم و آنها هم جز به وسیله ورع به ولایت ما نمی رسند. و بیشترین حسرت را در روز قیامت کسانی می خورند که عدالتی را ستوده اند اما بر خلاف آن عمل کرده اند.

پیام امام علیه السلام در این حدیث این است که: اولاً: دوستان اهل بیت علیهم السلام باید به فکر یکدیگر باشند و از هم خبر داشته باشند و به درد هم رسیدگی کنند. ثانیاً: بدانند که برای پاسداری و محافظت از ولایت

1-1. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب زیارة الاخوان، حدیث 2.

اهل بیت علیهم السلام باید ورع را رعایت کنند.

این که فرموده اند: ما دوستان خود را از طرف خدا جز به وسیله عمل بی نیاز نمی کنیم، منظور از عمل، در درجه اول عمل قلب است که همان معرفت صحیح نسبت به اهل بیت علیهم السلام و تسلیم شدن به ولایت ایشان است. ارزش هر عمل خارجی هم بهب این عمل قلب بر می گردد. در مرتبه بعد، دستورات شرع است که باید جدی گرفته شوند.

پس در مجموع مشخص شد که آن چه اصل دین را تشکیل می دهد و باعث نجات انسان در آخرت می گردد، معرفت و ولایت اهل بیت علیهم السلام می باشد، به شرطی که انسان با این اعتقاد از دنیا برود. برای حفظ و صیانت ایمان تا لحظه مرگ، با رعایت حدود الهی و شریعت اسلام به طور کامل و در حد ورع، ضروری و اجتناب ناپذیر است.

درس نهم: رابطه ولایت و محبت اهل بیت علیهم السلام با طاعت و معصیت

تبعیت لازمه محبت

حال که روشن شد «دین» چیزی جز معرفت اهل بیت علیهم السلام و قبول ولایت ایشان نیست و تجلی این امر در شدت محبت به ایشان است، باید به این واقعیت هم توجه کنیم که از آثار ولایت و محبت اهل بیت علیهم السلام اطاعت از دستورات ایشان و تبعیت از آنان است، به طوری که هر چه محبت بیشتر باشد، تبعیت و پیروی از ایشان بیشتر و کاملتر است. خدا به پیامبرش چنین دستور می دهد:

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ (1)

1-1. آل عمران، 31.

دوست داشتن اهل بیت علیهم السلام جدا از دوستی و محبت نسبت به خدا نیست. بنابراین، دوستدار اهل بیت علیهم السلام اگر می خواهد مورد توجه و عنایت الهی قرار گیرد. باید از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام پیروی کند.

گناهان قطعاً مبعوض خدا و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است و کسی که به ایشان محبت دارد، نمی تواند در عمل به دستورات آنها بی تفاوت و لاابالی باشد. بنابراین اگر کسی نسبت به انجام فرامین ایشان بی تفاوت بود، از همین جا می توان فهمید که نسبت به محبت آنها صداقت ندارد. این حقیقت را امام باقر علیه السلام برای جابر چنین تعبیر فرموده اند:

حسب الرجل ان يقول: احب علياً و اتولاه ثم لا يكون مع ذلك فعالاً؟! فلو قال: اني احب رسول الله، فرسول (1)

الله صلی الله علیه و آله خیر من علی علیه السلام، ثم لا يتبع سيرته و لا يعمل بسنته، ما نفعه حبه اياه شيئاً فاتقوا الله و اعملوا لما عند الله. لس بين الله و بين احد قرابة احب العباد الى الله عزوجل (و اكرمهم عليه) اتقاهم و اعملهم بطاعته. (2)

آیا کافی است که کسی ادعا کند که من علی را دوست دارم و ولایت آن حضرت را قبول دارم، اما با وجود چنین ادعایی اهل عمل نباشد؟ پس اگر بگوید: من رسول خدا را دوست دارم - که رسول خدا صلی الهل علیه و آله از علی علیه السلام بهتر است - اما از سیره آن حضرت

1-1. در نسخه مجالس و بغضی کتب دیگر «و رسول» آمده است. مرآة العقول، جلد 8، صفحه 51 مرحوم مجلسی این عبارت را اظهر دانسته اند.

2-2. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الطاعة و التقوی، حدیث 3.

پیروی نکنند، و به سنت ایشان عمل نکنند، محبت (مورد ادعای) او به رسول خدا صلی الله علیه و آله فایده ای به حالش ندارد. پس (حال که چنین است) تقوای الهی را داشته باشید و برای رسیدن به آن چه نزد خداست، عمل کنید. میان خدا و هیچ کس خویشاوندی نیست. محبوبترین بندگان نزد خدای عزوجل (و گرامی ترین آنها نزد او) با تقواترین آنها و آن کسانی هستند که فرامین الهی را بیشتر و بهتر اطاعت می کنند.

تلازم ایمان با عمل

به نظر می آید در احادیثی نظیر حدیث فوق، ائمه علیهم السلام خواسته اند حساب ایمان را از حساب اسلام اصطلاحی جدا کنند، اسلامی که فقط با بیان شهادتین - و حتی بدون اعتقاد قلبی - محقق می شود و از لحاظ فقهی در دنیا آثاری دارد. چنین اسلامی به قلب و عمل انسان کاری ندارد و لذا این اسلام لزوماً با ایمان همراه نیست. مسلمان غیر مؤمن ممکن است همه اعمالش بر خلاف آن چه به زبان اقرار کرده است، باشد، ولی يك فرد با ایمان نمی تواند چنین باشد. چون ایمان کار قلب است، مؤمن نسبت به اعمال، حالت بی تفاوتی و بی خیالی نمی تواند داشته باشد.

مسلمان ممکن است چیزی را به زبان بگوید و بعد هر کاری که خواست انجام دهد، هر چند که آن کار، کشتن پیامبر صلی الله علیه و آله یا امام علیه السلام باشد، اما ایمان چنین نیست که شخص بگوید - آری فقط بگوید - من پیامبر صلی الله علیه و آله یا علی علیه السلام را دوست دارم و بعد هر کاری که خواست، انجام دهد.

محبت يك امر قلبی است و مانند گفتن شهادتین نیست که ممکن است از روی نفاق و تظاهر باشد. در اصل محبت نمی توان تظاهر کرد. این امر

قلبی هر چند در انسان قوت داشته باشد، به همان اندازه در طاعت و فرمانبری او از پیشوایان دین مؤثر است.

بنابراین از حدیث فوق با توجه به آن چه علامه مجلسی رحمه الله در شرح آن در مرآة العقول فرموده اند، چنین استفاده می کنیم که: اهل ولایت اگر به خاطر اتکال و دلگرمی به محبت امیر المؤمنین علیه السلام در عمل نسبت به سنت و سیره ایشان کوتاهی کنند، آن وقت مخالفان (منکران ولایت) می توانند با آنها چنین احتجاج کنند که ما هم بر محبت نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله اتکال و اعتماد کرده، دیگر به سنت و سیره ایشان کاری نداریم و چون پیامبر صلی الله علیه و آله از علی علیه السلام بهتر است، پس اگر با داشتن محبت علی علیه السلام و بدون آن که از ایشان اطاعت کنیم، می توانیم به سعادت برسیم. در این صورت شیعیان جوابی به مخالفان نمی توانند بدهند.

البته همان گونه که از متن حدیث پیداست، چنین سخنی از طرف مخالفان، بیش از يك ادعای محض نیست، و گرنه محبت نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله از محبت نسبت به امیر المؤمنین علیه السلام جدا نمی باشد. طبق نص صریح قرآن در آیه مباحله به ضمیمه عمل پیامبر صلی الله علیه و آله، وجود مقدس علی علیه السلام نفس و جان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شمرده شده است.

بنابراین کسی حقیقتاً پیامبر صلی الله علیه و آله را دوست دارد که امیر المؤمنین علیه السلام را هم دوست داشته باشد و اگر ایشان را دوست نداشت، می فهمیم که در که در ادعای محبت به پیامبر صلی الله علیه و آله هم راستگو نیست.

پس به طور کلی مدعیان تشیع باید بدانند که نمی توانند در عمل

کردن به دستورات دین و احکام شرع کوتاهی کنند و با اتکال بر محبت اهل بیت علیهم السلام تقیدی در عمل به وظایف شرعی خویش نداشته باشند.

مخاطب امام باقر علیه السلام در حدیثی که از قول جابر روایت شده مدعیان تشیع هستند. حضرت در ابتدای آن چنین فرموده اند:

یا جابر، اکتفی من ینتحل الشیع ان یقول بحبنا اهل البیت؟! فوالله ما شیعتنا الا من اتقی الله و اطاعه و ما کانوا یعرفون - یا جابر - الا بالتواضع و التخشع و الامانة و کثرة ذکر الله و الصوم و الصلاة و البر بالوالدین و التعاهد للجیران من الفقراء و اهل المسکنة و الغارمین و الایتام و صدق الحدیث و تلاوة القرآن و کف الالسن عن الناس الا من خیر و کانوا أمناء عشائهم فی الاشیاء.

ای جابر، آیا کسی که ادعای تشیع دارد، کافی است که از محبت ما اهل بیت دم زند؟! به خدا سوگند شیعه ما نیست مگر آن که تقوای الهی داشته باشد و از او اطاعت کند. ای جابر، شیعیان ما (در گذشته) شناخته نمی شدند جز با این ویژگیها: تواضع، خشوع، امانتداری، بسیار یاد کردن خدا روزه، نماز، نیکی به پدر و مادر، مراعات همسایگان فقیر و بیچاره و رسیدگی به قرض داران و یتیمها و راستی گفتار و تلاوت قرآن و باز داشتن زبان از مردم جز به نیکی، و (شیعیان) امانتدار قوم و عشیره خود بودند.

اینها و امثال اینها اموری است که امامان علیهم السلام از اهل ولایت انتظار دارند و دوست دارند که پیروانشان به این خصوصیات شوند.

منبع خیرات بودن ولایت ائمه علیهم السلام

به طور کلی می توان گفت که اعمال نیک، شاخه های درخت پر بار ولایت و محبت اهل بیت علیهم السلام هستند. در مقابل، معاصی و اعمال زشت، متناسب با انکار ولایت و نشانه دشمنی با اهل بیت علیهم السلام است.

کسی که خود را اهل ولایت می داند، نباید در عمل، به شاخه های درخت دشمنی با ائمه علیهم السلام متمسک شود. امام صادق علیه السلام این حقیقت را چنین بیان فرموده اند:

نحن اصل کل خیر. و من فروعنا کل بر. فمن البر التوحید و الصلاة و الصیام و کظم الغیظ و العفو عن المسیء و رحمة الفقیر و تعهد الجار و الاقرار بالفضل لاهله.

وعدونا اصل کل شر. و من فروعهم کل قبیح و فاحشة فمنهم الکذب و البخل و النمیمة و القطیعة و اکل الریا و اکل مال الیتیم بغير حقہ و تعدی الحدود التي امر الله و رکوب الفواحش ما ظهر منها و ما بطن و الزنا و السرقة و کل ما وافق ذلك من القبیح فکذب من زعم انه معنا و هو متعلق یفروع غیرنا. (1)

ما ریشه هر خوبی هستیم. و هر نیکی از شاخه های (درخت) ماست. از جمله نیکی ها است: توحید، نماز، روزه، فرو بردن خشم، گذشت از خطاکار، ترحم به فقیر، رعایت حال همسایه و اعتراف به برتری آن که شایستگی آن را دارد.

و دشمنان ما ریشه هر بدی هستند. و هر کار زشت و ناپسند از شاخه های (درخت) آنهاست. این شاخه ها عبارتند از: دروغ، بخل، سخن چینی، قطع ارتباط (با کسانی که سفارش به پیوند با آنها شده است)، ربا خواری، ستمکارانه خوردن مال یتیم، تجاوز از حدودی که خداوند به آن امر فرموده، ارتکاب زشتی ها، چه به طور آشکار و چه به صورت پنهان، زناکاری، دزدی، و هر کار زشتی از این قبیل. پس (حال که چنین است) آن که خود را با ما می داند اما به شاخه های غیر ما چسبیده است، دروغ می گوید.

امام صادق علیه السلام در این حدیث شریف می خواهند صف معتقدان به ولایت را از صف دشمنان خود جدا کنند. اگر قرار باشد اهل ولایت يك طرف بایستند و دشمنان اهل بیت علیهم السلام در طرف دیگر، آن چه از نظر پیشوایان ما، پرچم و نشانه دوستان ایشان است، همانا طاعت و کارهای نیک و شایسته می باشد. و آن چه پرچم و تابلوی مخالفان ایشان است، معاصی و اعمال زشت می باشد. بنابراین هر کار خوبی که در اصل از هدایت و ارشاد اهل بیت علیهم السلام ناشی شده و به برکت ولایت ایشان به دست آمده، معرف دوستان ایشان است. اگر یکی از دوستداران ایشان مرتکب معصیتی گردد، در حقیقت لباس دشمنان اهل بیت علیهم السلام را به تن کرده و خود را ناخواسته در صف مخالفان قرار داده است. البته چنین فردی تا وقتی محبت و ولایت خود را از دست نداده، در واقع جزء گروه دوستان است، ولی با کارهای زشت خود رنگ دشمنان را به خود گرفته و باید با توبه و استغفار، هر چه زودتر خود را از آن شکل مصنوعی خارج کند و به صف اهل ولایت برگردد.

مغرور نشوید!

پس به طور کلی، روال طبیعی و سفارش شده از ناحیه اهل بیت علیهم السلام این است که اهل ولایت باید اهل عمل هم باشند و هر چه محبت و ولایت بیشتر می شود و بالاتر می رود، باید اطاعت از فرامین ایشان هم بیشتر و بهتر شود. به همین جهت دوستانشان را از این که با اتکا بر دوستی خود با ایشان، در انجام طاعات و پرهیز از معاصی سستی بورزند، به شدت پرهیز داده اند.

والله ما معنا من الله براءة. ولا بیننا و بین الله قرابة. ولا لنا على الله حجة. ولا تقرب الى الله الا بالطاعة. فمن كان منكم مطيعاً لله، تنفعه ولايتنا. و من كان منكم عاصياً لله، لم تنفعه ولايتنا. و يحكم! لا تغتروا! و يحكم! لا تغتروا! (1)

قسم به خدا، همراه ما از طرف خدا (برات) خلاصی و تبرئه شدن نیست. و بین ما با خدا خویشاوندی نیست. و ما بر خدا حجتی نداریم. و جز با انجام طاعات، مقرب درگاه خدا نمی شویم. پس هر يك از شما که مطیع خدا باشد، ولایت ما برایش فایده دارد. و هر که از شما اهل معصت باشد، ولایت ما فایده ای به حالش ندارد. وای بر شما! فریفته نشوید! وای بر شما! فریفته نشوید! منظور از «براءة» در این حدیث، خلاصی و تبرئه از آتش و عذاب الهی است. این که فرموده اند ما چنین چیزی با خود همراه نداریم، یعنی

1-1 اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الطاعة و التقوی، حدیث 6، از امام باقر علیه السلام.

کسی گمان نکند که به محض قبول ولایت و محبت ما، حکم تیره از عذاب خدا را به دست آورده و دیگر هر معصیتی را که بخواهد، می تواند مرتکب شود و هر گونه دوست داشته باشد، می تواند نافرمانی ما را بکند، و خاطرش هم آسوده باشد که در هر صورت از آتش قهر خداوند گریخته و هیچ گاه گرفتار عذاب الهی نمی شود. برای پرهیز دادن از چنین انحرافی، فرموده اند که اگر در مسیر اطاعت خدا باشد، ولایت ما برایش مفید است و اگر در مسیر ارتکاب معصیت و دشمنی با خدا باشد، ولایت ما سودی به حالش ندارد. بنابراین نباید فریفته و مغرور گردد.

بازدارندگی محبت اهل بیت علیهم السلام از گناه

در این جا لازم است برای توضیح مطلب و این که ولایت و محبت اهل بیت علیهم السلام چگونه برای شخص سودمند است، رابطه وجدانی میان ولایت و محبت را با انجام طاعات و پرهیز از معاصی قدری توضیح می دهیم، به عنوان مقدمه توجه می دهیم به این که:

محبت شدت و ضعف دارد و در افراد مختلف و نسبت به امور مختلف، ممکن است کم یا زیاد شود. نه افراد مختلفی که نسبت به چیزی محبت دارند، همگی از یک درجه محبت برخوردار هستند و نه یک فرد خاص محبتش نسبت به یک امر، ثابت و لا یتغیر است. از طرف دیگر هر درجه از محبت منشأ آثاری است که درجات پایین تر آن چه دارای آن آثار نباشد.

انسان به اندازه ای که کسی را دوست می دارد، به همان اندازه نسبت به حب و بغض او بی تفاوت نیست. اگر محبتش شدید باشد، هرگز

مرتکب چیزی که محبوبش را آزرده خاطر می سازد، نمی شود و حتی فکر انجام آن را هم نمی کند.

حال يك دوستدار اهل بیت علیهم السلام را در نظر بگیرید. وقتی چنین شخصی در مجلس ذکر ایشان شعله محبتش در دل زیانه می کشد و خود را بیش از هر وقت دیگر دوستدار ایشان می یابد، در همان حال اگر از او بپرسند که آیا حاضری به گناہانی که قبل از این که مرتکب می شدی برگردی، از صمیم دل پاسخ می دهد، خیر. چرا؟ چون در آن لحظات با همه وجود خود را متنفر از هر چیزی می یابد که مبعوض اهل بیت علیهم السلام است و به خاطر شدت محبت به آن بزرگواران اصلاً فکر انجام گناہان گذشته خود را هم نمی کند. اگر پس از سپری شدن آن مجلس، همان حال در او باقی بماند، هرگز دنبال معصیت نخواهد رفت، ولی غالباً چنین نیست و محبت به ایشان شدت خود را از دست می دهد و ضعیف می گردد.

پس وجداناً تصدیق می کنیم که محبت اهل بیت علیهم السلام خاصیت بازدارندگی از انجام گناہان را دارد. از این جهت همان اثری که بر حال «توبه» در انسان مترتب می شود، بر محبت اهل بیت علیهم السلام هم مترتب است. انسان توبه کار در آن لحظاتی که از گذشته خود پشیمان شده و تصمیم جدی به ترك معصیت گرفته است، واقعاً توبه کرده و نمی توان گفت که در این راستگو نیست، ولی البتہ بعد از گذشت آن حال، ممکن است دوباره دست به انجام معصیت بزند و در واقع توبه خود را بشکند. دوستدار اهل بیت علیهم السلام هم همین طور است و نمی توان گفت شخص گناہکار، در دوستی اش نسبت به ایشان صادق نیست. بله، درجه

بالای محبت با ارتکاب گناه نمی سازد، ولی همیشه انسان در اوج محبت نیست و امکان دارد که شدت محبت خود را نسبت به ایشان از دست بدهد، ولی محبتش به صفر نرسد.

بنابراین، تفاوت، در شدت و ضعف حال توبه، و پشیمانی با حال توجه و ارادت و محبت به اهل بیت علیهم السلام است. درجه شدید محبت اهل بیت علیهم السلام مانع انجام گناه در انسان می شود. چون در آن صورت کشش و جذبه به سوی ایشان آن قدر قوی است که شخص را از این که در دام شهوات افتد و به سوی آنها کشیده شود، حفظ می کند. اما هر قدر محبت ضعیف تر باشد، این اثرش هم ضعیف تر می شود. ممکن است آن قدر کم شود که شهوات نفسانی بر او غلبه نمایند. از این خطرناکتر آن که در بعضی افراد چه بسا، محبت به اهل بیت علیهم السلام برای مدتی - هر چند محدود و گذرا - به کلی از دست برود، که در چنین حالی آن فرد از انجام هیچ گناهی پروا نخواهد داشت و دست به هر جنایتی ممکن است بزند.

حالات مختلف دوستدار اهل بیت علیهم السلام

به این ترتیب حال قلبی دوستدار اهل بیت علیهم السلام را در مقایسه با محبت و ولایت ایشان، می توان درجات بسیار متعددی دانست که ما متناسب با بحث فعلی، آن را در دو طیف مختلف دسته بندی می کنیم که هر طیفی خود دارای درجات می باشد:

طیف اول حالتی است که عشق و علاقه به پیامبر صلی الله علیه و آله و عترت گرامی اش علیهم السلام در انسان زنده شده و او خود را به شدت تحت تأثیر جذبه و محبت ایشان می یابد. در این حالت نه تنها دست به انجام

معصیت نمی زند، بلکه حتی فکر انجام آن را هم نمی کند و نسبت به آن گناہانی که در گذشته انجام داده نیز به شدت احساس شرمندگی و پشیمانی می کند.

طیف دوم حالتی است که آن آتش محبت فروکش کرده و شخص، اقبال قلبی شدید خود را نسبت به اهل بیت علیهم السلام از دست داده است، اما در دل با ایشان بیگانه نشده است، پیوند قلبی اش ضعیف شده، اما بریده نشده است، کشش او کم شده، اما از بین نرفته است. چنین کسی اگر تحت تأثیر هواهای نفسانی و شهوات آن قرار گیرد، چه بسا نتواند خود را نگه دارد و در نتیجه به ورطه گناه بلغزد. البته این هم بستگی به میزان محبت باقیمانده در قلب شخص دارد که اگر بتواند با آن شهوات، نفسانی برابری و مقابله کند، او را از لغزش حفظ می کند.

دوستدار اهل بیت علیهم السلام در این طیف، تا وقتی مغلوب شهوات و امیال نفسانی نشده است، حداقل بنای بر اطاعت از دستورات ایشان را دارد. «بنا داشتن بر انجام طاعت و ترک معصیت» یک فعل قلبی است که با تحقق خارجی طاعات و معاصی که آن را «اطاعت یا معصیت بالفعل» می نامیم، تفاوت دارد. اطاعت بالفعل به انجام طاعت و معصیت بالفعل به انجام معصیت گفته می شود. ولی بنا داشتن بر انجام طاعت و ترک معصیت، به آن حال قلبی اطلاق می شود که شخص تصمیم بر نافرمانی ندارد، بلکه تصمیم بر اطاعت دستورات پیشوایش دارد. این مرحله قبل از تحقق خارجی طاعات و معاصی است.

حال اگر برای چنین فردی زمینه جذب و کشش به سوی گناه پیش آید، متناسب با کمی محبتش نسبت به اهل بیت علیهم السلام ممکن است

مغلوب شود و دست به گناه بزند. هر چند که شاید به فاصله کمی به خودش آید و با همه وجود از کرده خود پشیمان شود و خود را در برابر محبوبش شرمنده و خجل احساس کند، ولی به هر حال در آن لحظات گناه، لغزیده است و از حال محبت به پیشوایانش خارج شده و غفلت کرده است.

در این حالت، هر چند گناه چنین شخصی، معصیت و دشمنی با خدا و اهل بیت علیهم السلام محسوب می شود، ولی خود او با این که گناهکار است، قصد دشمنی با خدا ندارد و دشمن اهل بیت علیهم السلام هم نیست. زیرا آن عمل زشتی را که مرتکب شده، به قصد سرکشی و نافرمانی و مخالفت با خدا و اهل بیت علیهم السلام انجام نداده است. به همین دلیل معمولاً وقتی متذکر اشتباهش شود، به شدت ناراحت می گردد و از کرده خود پشیمان می شود و از درگاه الهی طلب مغفرت می نماید.

پس ممکن است دوستدار اهل بیت علیهم السلام به صورت موقت و گذرا، حال محبت به ایشان را از دست بدهد. در این شرایط حداقل این است که از روی غفلت، دیگر بنای بر اطاعت ندارد و چه بسا بنای بر نافرمانی و معصیت هم بگذارد، اما قصد دشمنی با خدا و اهل بیت علیهم السلام هم ندارد.

این پایین ترین سطح در طیف دوم است. این حالت اگر تکرار گردد، از او سلب می شسود و چه بسا موجب خذلان الهی گردد و ایمان شخص را از او سلب نماید. اما اگر مورد لطف خدا و اهل بیت علیهم السلام قرار گیرد، از گناه خود توبه می کند و تا وقتی محبت و ولایت ایشان را دارد، وعده مغفرت و رحمت الهی شامل حال او می باشد.

تأثیر متقابل محبت ائمه علیهم السلام و طاعات

نکته دیگر این که، هر چه محبت به اهل بیت علیهم السلام در انسان فزونی یابد، از طرفی شوق به انجام طاعات در او افزون می شود، اما از طرف دیگر اغواگری ها و زمینه های فریب شیطانی هم بیشتر می گردد.

بنابراین اگر به هدایت اهل بیت علیهم السلام راههای مقابله با شیطان را بشناسد و به آنها عمل کند، در عمل به طاعات توفیق بیشتری می یابد. از طرف دیگر هر کار خوبی که انجام دهد. درجه بالاتری از محبت اهل بیت علیهم السلام نصیبش می شود. پس کارهای خوب و محبت و ولایت اهل بیت علیهم السلام در یکدیگر تأثیر و تأثر متقابل دارند و هر کدام باعث افزایش دیگری می شود.

متقابلاً هر چه محبت به اهل بیت علیهم السلام کمتر و ضعیف تر باشد، انسان راحت تر و سریعتر در ورطه گناهان سقوط می کند. از طرف دیگر هر کار زشتی که انسان انجام می دهد، حداقل يك درجه او را از محبت اهل بیت علیهم السلام دورتر کرده، به بغض و دشمنی با ایشان نزدیک می سازد. پس کارهای بد هم با ضعیف تر شدن محبت اهل بیت علیهم السلام و دشمنی با ایشان رابطه مستقیم دارد.

بغض اهل بیت علیهم السلام ابر اصرار بر گناه

گاهی يك گناه که انسان آن را سبک شمرده است، باعث ناخشنودی خداوند از او می گردد. در صورت اصرار بر گناه و بی توجهی و بی مبالاتی، چه بسا کار انسان به دشمن و بغض نسبت به اهل بیت علیهم السلام بکشد. امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

ما من عبد الا و عليه اربعون جنة حتى يعمل اربعين كبيرة فاذا عمل اربعين كبيرة، انكشفت عنه الجنن. فيوحى الله اليهم ان استروا عبدى باجنحتكم. فتستره الملائكة بلجنحتها.

فما يدع شيئاً من القبيح الا قارفة حتى يمتدح الى الناس بفعله القبيح. فيقول الملائكة: يا رب هذا عبدك ما يدع شيئاً الا ركة. وانا لنستحيى مما يصنع. فيوحى الله عزوجل اليهم ان ارفعوا اجنحتكم عنه. فاذا فعل ذلك. اخذ فى بغضنا اهل البيت. فعند ذلك ينهتك ستره فى السماء وستره فى الارض. فيقول الملائكة: يا رب هذا عبدك قد بقى مهتوك الستر. فيوحى الله عزوجل اليهم: لو كانت لله فيه حاجة ما امركم ان ترفعوا اجنحتكم عنه. 1

1. اصول كافي، كتاب الايمان و الكفر، باب الكبائر، حديث 9.

بر هر بنده ای چهل پرده کشیده شده تا وقتی که چهل گناه کبیره مرتکب شود. چون چهل گناه کبیره مرتکب شد، پرده ها از او کنار می رود. آن گاه خدا به آنها (فرشته) وحی می کند که بنده مرا با بالهای خود بپوشانید. فرشتگان او را با بالهای خود می پوشانند.

سپس آن بنده هر کار زشتی را مرتکب می شود، تا آن جا که به عمل زشت خود نزد مردم افتخار می کند. آن گاه فرشتگان می گویند: پروردگارا، این بنده تو است که مرتکب هر چیزی (گناهی) می شود. و ما از کارهای او خجالت می کشیم. پس خدای عزوجل به ایشان وحی می کند که بالهای خود را از او بردارید. و

چون چنین شود. شروع به دشمنی با اهل بیت می کند. و اینجاست که پرده او در آسمان و در زمین دریده می شود.

فرشتگان عرضه می دارند، پروردگارا، این بنده تو است که پرده دریده باقی مانده است. خدای عزوجل به ایشان وحی می کند، اگر خدا به او نیازی (توجهی) داشت، به شما دستور نمی داد که بالهای خود را از او بردارید.

اگر کسی بر اثر بی مبالاتی نسبت به گناهان، کارش به بغض نسبت به اهل بیت علیهم السلام برسد، دیگر اصل دین و ایمان خود را از دست می دهد.

محبت و ولایت، حقیقت ایمان و روح دین است که بدون آن، انسان عاقبت به خیر نمی شود. پیامبر صلی الله علیه و آله برای کسی که با محبت اهل بیت علیهم السلام از دنیا برود، بهشت را تضمین کرده اند:

الا و من مات علی حب المحمّد فانا کفیله بالجنة. قالها ثلاثاً. (1)

آگاه باشید! هر کس با محبت آل محمد از دنیا برود، من بهشت را برای او ضمانت می کنم. این مطلب را سه بار فرمودند.

آثار مرگ با محبت یا بغض اهل بیت علیهم السلام

به طور کلی همه احادیثی که اهل محبت و ولایت اهل بیت علیهم السلام را سعادت‌مند و اهل نجات دانسته اند، مربوط می شود به کسانی که با این حال از دنیا رفته اند و در بعضی از آنها هم تصریح به این شرط شده است.

1-1. بحار الانوار، جلد 68، صفحه 125، حدیث 53، از بشارة المصطفی.

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ (1)

اهل سنت از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین نقل کرده اند:

من مات على حب آل محمد صلى الله عليه وآله مات شهيداً الا و من مات على حب آل محمد صلى الله عليه وآله مات مغفوراً له. الا و من مات على حب آل محمد صلى الله عليه وآله مات تائباً. الا و من مات على حب آل محمد صلى الله عليه وآله مات مؤمناً مستكمل الايمان. الا و من مات على حب آل محمد صلى الله عليه وآله بشره ملك الموت بالجنة ثم منكر و نكير. الا و من مات على حب آل محمد صلى الله عليه وآله يرف الى الجنة كما تزف العروس الى بيت زوجها. الا و من مات على حب آل محمد صلى الله عليه وآله جعل الله زوار قبره الملائكة بالرحمة. الا و من مات على حب آل محمد صلى الله عليه وآله مات على السنة و الجماعة. الا و من مات على بغض آل محمد صلى الله عليه وآله لم يشم رائحة الجنة. (2)

هر کس با محبت آل محمد صلی الله علیه و آله از دنیا برود، شهید مرده است.

آگاه باشید! هر کس با محبت آل محمد صلی الله علیه و آله از دنیا برود، آمرزیده از دنیا رفته است. آگاه باشید! هر کس با محبت آل محمد صلی الله علیه و آله از دنیا برود، توبه کرده مرده است. آگاه باشید! هر

1-1. شوری، 23.

2-2. بحار الانوار، جلد 27، صفحه 111 و 112 به نقل از صاحب کشف و ثعلبی.

کس با محبت آل محمد صلی الله علیه و آله از دنیا برود، با ایمان کامل مرده است. آگاه باشید! هر کس با محبت آل محمد صلی الله علیه و آله از دنیا برود، فرشته مرگ و سپس نکیر و منکر (دو فرشته مأمور سؤال در قبر) او را به بهشت بشارت می دهند. آگاه باشید! هر کس با محبت آل محمد صلی الله علیه و آله از دنیا برود، همان گونه که عروس به خانه شوهرش برده می شود به سوی بهشت برده می شود. آگاه باشید! هر کس با محبت آل محمد صلی الله علیه و آله از دنیا برود، خدا زیارت کنندگان قبر او را فرشتگان رحمت قرار می دهد. آگاه باشید! هر کس با محبت آل محمد صلی الله علیه و آله از دنیا برود، بر سنت (پیامبر) و جماعت (اهل حق) مرده است. آگاه باشید! هر کس با دشمنی آل محمد صلی الله علیه و آله از دنیا برود. روز قیامت در حالی محشور می شود که میان دو چشم او این عبارت ثبت شده است: ناامید از رحمت خدا. آگاه باشید! هر کس با دشمنی آل محمد صلی الله علیه و آله از دنیا برود بوی بهشت را استشمام نمی کند.

همه وعده ها به دوستداران اهل بیت علیهم السلام و متقابلاً و عیدهایی که به دشمنان ایشان متوجه است. مربوط به حال مرگ آنهاست. از آن جا که کسی از آن حال خود مطلع نیست، در دنیا نمی تواند به محبت و ولایت فعلی خود مغرور شود و با اعتماد بر آن نسبت به عمل و رعایت دستورات شرع، لایبالی و بی تفاوت باشد.

پرسشهای مفهومی از درسهای 8 و 9

1. معنا و نقش «ورع» را بیان کنید.
2. منظور از فرمایش «من كان لله مطيعاً فهو لنا ولي و من كان الله عاصياً فهو لنا عدو» را توضیح دهید.
3. پیام امام باقر علیه السلام به دوستانشان حاوی چه نکاتی است؟
4. منظور از این که فرموده اند: «و الله ما معناه من الله براءة» چیست؟
5. رابطه وجدانی میان ولایت و محبت را با انجام طاعات و پرهیز از معاصی توضیح دهید.
6. مطابق فرمایش امیر المؤمنین علیه السلام عاقبت اصرار بر گناهان چیست؟

بخش دوم : معرفت امام عصر علیه السلام در زمان غیبت

اشاره

از مباحث بخش‌های گذشته روشن شد که دینداری فقط و فقط به معرفت امام علیه السلام محقق می‌شود. به طوری که اگر کسی امام شناس باشد در واقع خداشناس و پیغمبر شناس هم می‌باشد و با وجود معرفت امام علیه السلام اصل وجود دین محفوظ است. در مقابل اگر کسی امام شناس نباشد، در حقیقت توحید و نبوت را هم نپذیرفته و چنین کسی از نظر کتاب و سنت، «بی دین» شناخته می‌شود و عاقبت به خیر نخواهد بود.

اکنون سخن در این است که همه آن چه درباره معرفت امام علیه السلام بیان شد، در معرفت نسبت به آخرین امام و حجت الهی، یعنی وجود مقدس حضرت حجة بن الحسن علیهما السلام خلاصه می‌شود.

به همین جهت در این بخش به مباحثی در مورد معرفت آن حضرت در زمان غیبت و شناخت اوصاف ایشان می‌پردازیم.

فصل اول : عصاره دین: معرفت امام عصر علیه السلام

درس دهم: عصاره دین: معرفت امام عصر علیه السلام

معرفت امام عصر علیه السلام شرط لازم دینداری

کسی که امامان منصوب از جانب خدا را قبول دارد، لازمه اش این است که به آخرین آنها که پیشوای زنده موجود در این زمان است، معتقد باشد و قبول داشتن پیشوایان قبلی بدون اعتقاد به امام زمان علیه السلام بی فایده است. لذا فرموده اند:

لا يكون العبد مؤمناً حتى يعرف الله ورسوله والائمة كلهم و امام زمانه و یرد الیه و یسلم له. (1)

بنده، ایمان نخواهد آورد مگر آن که معرفت خدا و رسول او و همه

1-1. اصول کافی، کتاب الحجّة، باب معرفة الامام و الرد الیه، حدیث 2، از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام.

امامان و (معرفت) امام زمان خود را داشته باشد و به آن حضرت رجوع کند و تسلیم ایمان باشد.

ملاحظه می شود با این که به معرفت همه امامان تصریح شده، ولی برای نشان دادن اهمیت مطلب، به ذکر امام زمان شخص، از باب ذکر خاص بعد از عام، اشاره رفته است. این امر نقش محوری معرفت امام هر زمان را در تحقق ایمان می رساند. وجود همه معرفتهای پیشین بدون معرفت امام زمان شخص، برای وی بی فایده است و او را از بی دینی و گمراهی خارج نمی سازد. آن چه انسان را از بی دینی و اعتقاد جاهلی به نور ایمان و هدایت الهی می آورد، فقط و فقط معرفت امامه زمان وی می باشد. این مضمون را شیعه و سنی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند.

من مات و لم يعرف امام زمانه، مات میتة جاهلیة. (1)

هر کس بمیرد در حالی که امام زمان خود را نشناخته باشد، به مرگ جاهلی از دنیا رفته است.

مرگ جاهلی یعنی مردن بدون شناخت خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله کس که به معرفت امام زمان خود نایل نشده، در واقع از گمراهی زمان جاهلیت که خدا و پیغمبر را نمی شناختند، خارج نشده است. بنابراین معرفت خدا و رسول، اگر به معرفت امام زمان علیه السلام منتهی نشود، به حال

1-1. کمال الدین، باب 38، حدیث 9، مرحوم علامه امینی از برخی منابع اهل سنت مانند صحیح مسلم حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله را نقل کرده است. الغدیر، جلد 10، صفحه 360 البته لازم به تذکر است که در برخی از منابع شیعی مانند کافی متن حدیث با عبارات دیگری نیز نقل شده است.

انسان فایده ای نخواهد داشت و او را دیندار نمی کند.

درباره عبارت فوق، شخصی از امام صادق علیه السلام سؤال می کند: «جاهلیة جهلاء او جاهلیة لا یعرف امامه؟»: منظور از جاهلیت، جهل مطلق و نسبت به همه چیز است یا فقط نشناختن امام است؟ حضرت در پاسخ می فرماید:

جاهلیة کفر و نفاق و ضلال. (1)

منظور جاهلیت کفر و نفاق و گمراهی است.

یعنی عدم معرفت نسبت به امام زمان علیه السلام نتیجه اش کفر و نفاق و گمراهی است. عدم معرفت ممکن است بر اثر عدم معرفی امام زمان علیه السلام از جانب خدای متعال - بدون کوتاهی کردن خود شخص - باشد که این حالت «ضلال» نامیده می شود و مرادف با «استصعاف» است. در این حالت، شخص مقصر نیست، ولی به هر حال از هدایت الهی و دینداری محروم گشته است. حالت کفر و نفاق مربوط به شخصی است که برایش معرفی الهی صورت گرفته، ولی او در پذیرفتن و زیر بار آن رفتن کوتاهی کرده است. این دو حالت دارد: یا انکار و عدم تسلیم خود را صریحاً ابراز می کند که «کفر» نامیده می شود، و یا مخفی می دارد که «نفاق» است. در هر سه مورد، بالاخره شخص از مسیر عبودیت خداوند دور افتاده و عاقبت به خیر نیست. (2)

1-1. اصول کافی، کتاب الحجة، باب من مات و لیس له امام... حدیث 3.

2-2. به این معنا که اگر شخص در یکی از این حالات از دنیا برود، مشمول وعده دستگیری و نجات الهی نیست.

موضوعیت داشتن معرفت امام عصر علیه السلام

در حقیقت، با نشناختن و تسلیم نشدن به امام زمان علیه السلام، انسان همه چیز را از دست می دهد. همه کارهای خوب و اعمال نیک، در صورت شناخت امام زمان علیه السلام از انسان پذیرفته می شود و در غیر این صورت هیچ کدام مقبول نیست.

نباید تصور شود که این همه تأکید بر اهمیت معرفت امام زمان علیه السلام صرفاً برای این است که از طریق آن، احکام دین و شریعت به دست می آید. به تعبیر دیگر: ارزش معرفت امام زمان علیه السلام فقط از جهت «طریقت» داشتن آن برای آشنایی با فروع دین نیست، بلکه بالاتر و مهمتر از آن، «موضوعیت» داشتن معرفت امام عصر عجل الله تعالی فرجه است، به طوری که اصلاً حقیقت دین خلاصه می شود در معرفت آن حضرت. بیش از همه آن چه از طریق نماز و روزه و حج و سایر عبادات، خداوند عبادت می شود، از طریق معرفت امام زمان علیه السلام این عبادت صورت می پذیرد. نفس اعتقاد به امامت ایشان و رجوع و تسلیم به ایشان، بالاترین بندگی خدا و روح همه اعمال عبادی به حساب می آید و خداوند بیش از هر چیز به همین اعتقاد و قبول ولایت، بندگی می شود.

هدف از خلقت: معرفت امام عصر علیه السلام

همه آن چه درباره موضوعیت داشتن معرفت امام زمان علیه السلام بیان گردید، نسبت به غیر معرفت خدا صادق است. زیرا همه چیز حتی معرفت امام علیه السلام نسبت به معرفت الله طریقت دارد. اگر عمل به شریعت و تسلیم شدن به پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام در مسیر تسلیم شدن به

خدای متعال باشد، ارزش پیدا می کند. اصولاً ارزش هر چیز به این است که انسان را در پیشگاه الهی ذلیل گرداند و تسلیم او را بیشتر کند.

بنابراین می توان مباحث گذشته را این طور خلاصه نمود: معرفت امام زمان علیه السلام نسبت به معرفه الله طریقت دارد و طریقت آن منحصر به فرد نیز می باشد، به طوری که جانشینی برای آن نمی توان داشت. اما همین معرفت امام علیه السلام فی نفسه موضوعیت دارد، به طوری که همه دستورات دین تا شخص را به تسلیم و خضوع در برابر امام علیه السلام و ولایت او نکشاند، مقبول نخواهد بود. بنابراین بندگی خدا منحصر می شود در این که شخص به معرفت امام زمان علیه السلام تسلیم گردد و وظایف خود را در قبال ایشان به انجام رساند.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

خرج الحسين بن علي عليه السلم على اصحابه فقال: ايها الناس، ان الله جل ذكره ما خلق العباد الا ليعرفوه، فاذا عرفوه عبده، فاذا عبده استغنوا بعبادته عن عبادة ما سواه.

فقال له رجل: يا بن رسول الله باني انت و امي فما معرفة الله؟ قال: معرفة اهل كل زمان امامهم الذي يحب عليهم طاعة. (1)

روزی حسین بن علی علیه السلام نزد اصحاب خود آمد و بعد از حمد خدای عزوجل و صلوات بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود: ای مردم، قسم به خدا، خدا بندگان را نیافرید مگر برای این که معرفت به او پیدا کنند، پس وقتی معرفت او را یافتند، به عبادت او

1-1. بحار الانوار، جلد 5، صفحه 312، به نقل از علل الشرایع.

بپردازند، پس با بندگی او از بندگی غیر او بی نیاز شوند.

آنگاه مردی از ایشان پرسید: پدر و مادرم فدای شما شوند ای پسر رسول خدا، معرفت خدا چیست؟ حضرت فرمودند: معرفت اهل، هر زمانی امام خودشان را که اطاعت او بر ایشان واجب است.

اگر آن چه از ابتدای این سلسله درسها تا این جا بیان شد، مورد قبول باشد، به راحتی می توان پذیرفت که: معرفت خدا جز به معرفت امام زمان علیه السلام محقق نمی شود. و از همین جهت است که امام حسین علیه السلام معرفت خدا را به معرفت امام زمان علیه السلام تفسیر کرده اند، در حالی که نه خدای تعالی امام زمان است و نه امام زمان، خداست و نه صحبت از هیچ گونه حلول و وحدتی می باشد. تنها چیزی که هست، این است که اگر کسی امام خود را آن چنان که باید، بشناسد و تسلیم او گردد، برترین چیزی که به هدایتگری امام علیه السلام نصیب او می شود، حفظ شدن در مسیر معرفت خدای متعال و رسیدن به درجات بالاتر آن می باشد که این خود سرچشمه همه فضایل است.

حکمت جناب لقمان

بنابراین، معرفت امام برای شخص عارف، منشأ و منبع همه خیرات و تضمین کننده سعادت کامل اوست، به طوری که با داشتن آن، همه چیز را به دست می آورد. این معرفت همان است که در قرآن «حکمت» نامیده شده، آن جا که درباره لقمان می فرماید:

وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ (1)

به فرموده امام صادق علیه السلام حکمت در آیه، معرفت لقمان به امام زمان خودش می باشد. (2)

پس هدف از خلقت که عبارت از شناخت و بندگی خدای بزرگ است، در مقام عمل و تحقق خارجی در يك کلمه خلاصه می شود و آن «معرفت امام عصر علیه السلام» می باشد. تنها کسانی به هدف از آفرینش خود رسیده اند که به این مرتبه رسیده باشند، و گرنه از خواست خداوند دور هستند.

1-1. لقمان، 12.

2-2. بحار الانوار، جلد 24، صفحه 86، حدیث 1، از تفسیر قمی.

فصل دوم : دین داری در زمان غیبت

اشاره

درس یازدهم: دینداری در زمان غیبت

غصب الهی در غیبت امام علیه السلام

خدای متعال برای هدایت انسانها، امامان از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را معرفی کرد تا مردم با مراجعه به ایشان، از گمراهی نجات یافته، به سعادت ابدی برسند. این بزرگترین نعمت خدا بر انسانها بوده است، زیرا هم چنان که ملاحظه شد، تنها وسیله هدایت، همین چهارده معصوم علیهم السلام هستند.

امت اسلام این افتخار را پیدا کردند که با سیزده نفر از این بزرگواران زندگی کنند و از محضر آنها استفاده ببرند. البته با کمال تأسف از امکان استفاده ای که برای امت بود، تعداد بسیار اندکی استفاده صحیح کردند، ولی خداوند نعمت حضور ایشان را تا قبل از آخرین

امام علیه السلام از مردم سلب نکرد.

باید توجه داشت که: اگر خداوند نعمتی را بدون آن که شخص استحقاق آن را داشته باشد، به او ارزانی کند، این لطف خدا «فضل» نامیده می شود. اگر بعد از مدتی آن نعمت را سلب کرد، چون در اصل، استحقاقی برای به دست آوردن آن نداشته است، ظلمی از طرف خداوند به او صورت نگرفته و گرفتن آن نعمت عین «عدل» است.

بر خدا واجب نیست که همواره و برای همه کس با فضل خود رفتار کند، بلکه گاهی به فضل و گاهی هم به عدل خویش رفتار می کند و هر دو حالت، حکیمانه است. اما البته هیچ لزومی ندارد که ما انسانها هم از حکمت رفتار متفاوت خداوند با مخلوقات خود، سر در آوریم.

آن چه او انجام می دهد، چه عدل و چه فضل، قطعاً حکیمانه است، چه ما حکمت آن را بفهمیم و چه نفهمیم. فهم حکمت کارهای خدا هم - اگر امکان پذیر باشد - نوعاً از طریق ادله نقلی میسر است و در حد تشخیص و روشنگری عقل آدمی نمی باشد.

سنت قطعی الهی در سلب نعمتها

یکی از سنتهای الهی که در قرآن و روایات بیان شده، این است:

إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرَ مَا بِأَنْفُسِهِمْ (1)

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَيَّ قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرَ مَا بِأَنْفُسِهِمْ (1)

امام باقر علیه السلام می فرمایند:

ان الله قضی قضاء حتماً لا ینعم علی عبده نعمة فیسلبها اياه قبل ان یحدث العبد ذنباً یتوجب بذلك الذنب سلب تلك النعمة. و ذلك قول الله: «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم». (2)

قضای حتمی خدا این است که اگر به بنده اش نعمتی عنایت فرماید، آن نعمت را از او نمی گیرد مگر آن که گناهی مرتکب شود که استحقاق سلب آن نعمت را پیدا کند. و این مطلب همان قول خداوند است که فرمود: «خداوند وضعیت یک گروه را تغییر نمی دهد مگر آن که خودشان وضع خود را دگرگون کنند».

این سنت الهی یکی از مصادیق سبقت گرفتن رحمت خدا بر غضب اوست. بنابراین هر چند گرفتن یک نعمت از یک امت، ظلم نسبت به آنها نیست، اما طبق آن چه خود خدا مقرر فرموده، تا آن امت در برابر نعمت خداوند ناشکری و قدرشناسی نکنند، مبتلا به سلب آن نمی گردند. با توجه به این مقدمه، می توان گفت:

هر چند حکمت غیبت امام عصر علیه السلام برای ما به طور کامل روشن

1-1 انفال، 53.

2-2 تفسیر نور الثقلین، جلد 2، صفحه 488.

نشده و طبق احادیثی که در این خصوص وارد شده، علت آن پس از ظهور خود حضرت مشخص می‌گردد. (1)

اما یکی از حکمتها و علت‌هایی که برای آن ذکر شده و به خود مردم بر می‌گردد، مسئله غضب خداوند بر امت قدر ناشناس پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد. نعمت حضور ائمه علیه السلام فضل بزرگی از طرف خدا بر امت اسلام بوده است که متأسفانه به خاطر معاصی خود، مبتلا به سلب آن گشته‌اند و بر اثر غضب خدا بر خلق، امام عصر علیه السلام از دیدگان آنها مخفی گشته‌اند. امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

إذا غضب الله تبارك و تعالی علی خلقه، نحانا عن جوارهم. (2)

وقتی خدای متعال و آفریده‌های خود (مردم) غضب نماید، ما (اهل بیت) را از مجاورت با آنها دور می‌کند.

در اختیار مردم بودن امامان برای رجوع سهل و ساده به ایشان، از مصادیق فضل خداست و دور کردن امام از دسترسی عادی به ایشان مطابق عدل الهی است. آن فضل، بر این عدل مقدم بوده است، ولی غضب خدا سبب عدو از فضل به عدل گردید و این غضب هم نتیجه نافرمانی و معصیت خود مسلمانان است.

به هر حال انکار نمی‌توان کرد که محرومیت مردم از استفاده عادی بردن از امام زمان علیه السلام در زمان غیبت، از بزرگترین محرومیت‌هایی است که هیچ چیز جای آن را در زندگی نمی‌گیرد. ما از این بابت نه

1-1. بحث تفصیلی در این زمینه در حلقه‌های بعدی این سلسله در سها در مباحث «غیبت» خواهد آمد.

2-2. اصول کافی، جلد 1، صفحه 343، کتاب الحجج، باب فی الغیبه، حدیث 31.

خرسند و خوشحال بلکه ناراضی و ناراحت هستیم، اما نه از خداوند که عدل او جای ناراحتی و ناخرسندی نارد بلکه از خود و گناه خود و مردمان دیگری که سبب این غضب الهی را فراهم کرده اند، به خصوص که می دانیم خداوند با غیبت امام علیه السلام امت را امتحان می کند و بسیاری از امام شناسنها در این امتحان سرافکننده و مردود می شوند.

امتحان سخت دینداری در زمان غیبت

«امتحان» یکی از حکمتهایی است که بنا به دلایل نقلی، در امر غیبت امام زمان علیه السلام وجود داشته است، امتحانی که بسیاری از شیعیان موفقیتی در آن پیدا نمی کنند. امام کاظم علیه السلام می فرمایند:

انه لا بد لصاحب هذا الامر من غيبة حتى يرجع عن هذا الامر من كان يقول به. انما هي محنة من الله عزوجل امتحن بها خلقه. (1)

صاحب این امر (ولایت و امامت) غیبتی دارد که (در آن) معتقدان به امامت (هم) از اعتقاد خود بر می گردند. این امر (غیبت) چیزی نیست جز امتحانی از جانب خدا که خلق خود را به آن می آزماید.

این امتحان، خاص معتقدان به امامت است و دیگران قبل از این رتبه، در امتحانهای قبل شکست خورده و از رده خارج شده اند. اکنون در زمان غیبت آخرین پیشوا، خداوند می خواهد ثابت قدمها را از افراد سست ایمان و سطحی نگر جدا نماید. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

1-1. اصول کافی، کتاب الحجج، باب فی الغیبه، حدیث 2.

اما والله لیغیبین امامکم سنیناً من دهرکم. ولتمحصن حتی یقال: مات. قتل. هلك. بای واد سلك؟! و لتدمعن علیه عیون المؤمنین و لتكفون كما تكفا السفن فی امواج البحر. (1)

توجه داشته باشید! قسم به خدا امام شما سالهایی از روزگارتان را در غیبت خواهد بود. و شما مورد آزمایش سخت قرار خواهید گرفت، تا آن جا که گفته می شود: امام زمان از دنیا رفت. کشته شد.

به هلاکت رسید. به کدام ذره وارد شد؟! و همانا دیدگان مؤمنان بر آن امام اشک می ریزد. و شما هم چون کشتی هایی که گرفتار امواج دریا شده، سرنگون می شوند، سرنگون خواهید شد.

انسان باید در اعتقادات خود سخت استوار باشد تا بر اثر این سختی ها و ناملایمات نلغزد و در عقاید خویش سست نشود. از این جهت باید از پیشوایان خود بسیار سپاسگزار باشیم که قبل از آن که زمان غیبت فرا برسد، ما را از خطرات و لغزشگاههای آن آگاه کرده اند.

مردن یاد امام علیه السلام در زمان غیبت

امتحان غیبت کار را به جایی می رساند که اکثر کسانی که معتقد به امامت امام غایب هستند، از عقیده خود بر می گردند و دیگر چندان اسمی از حضرت نمی برند و یادی هم از آن بزرگوار نمی کنند. صقرین ابی دلف می گوید:

سمعت ابا جعفر محمد بن علی الرضا علیه السلام یقول: ان الامام بعدی، ابنی علی. امره امری. و قوله قولی. و طاعته طاعتی.

و الامام بعده ابنه الحسن امره امر ابيه. وقوله قول ابيه. وطاعته طاعة ابيه.

ثم سكت. فقلت له: يابن رسول الله، فمن الامام بعد الحسن؟ فبكى عليه السلام بكاء شديداً ثم قال: ان من بعد الحسن ابنه القائم بالحق المنتظر.

فقلت له: يابن رسول الله، لم سمى القائم؟ قال عليه السلام: لانه يقوم بعد موت ذكره و ارتداد اكثر القائلين بامامته. (1)

از ابوجعفر محمد بن علی (امام جواد) علیهما السلام شنیدم که می فرمایند: امام بعد از من پسر من علی است. امر او امر من، و سخن او سخن من، و اطاعت از او اطاعت از من است. و امام پس از او پسرش حسن است. امر او امر پدرش، و سخن او سخن پدرش، و اطاعت از او اطاعت از پدرش می باشد.

سپس حضرت سکوت فرمودند: عرض کردم: ای پسر رسول خدا، پس امام بعد از حسن کیست؟ حضرت علیه السلام گریه شدیدی کردند، سپس فرمودند: بعد از حسن پسرش، قائم به حق است که انتظار (ظهورش) می رود.

عرضه داشتم: ای پسر رسول خدا، چرا ایشان «قائم» نامیده شده اند؟ فرمودند: چون او زمانی قیام می کند که یادش مرده است و اکثر معتقدان به امامت وی، از عقیده خود بازگشته اند.

آری، آن قدر بی وفایی و قدرناشناسی نسبت به امام زنده در زمان

غیبت زیاد می شود که نام و یاد ایشان در جامعه می میرد و اکثر شیعیانش آن اعتقادی را که باید به امامت ایشان داشته باشند، از دست می دهند.

بی دین شدن ناخودآگاه

سختی مطلب آن گاه بیشتر درك می شود که انسان بداند به نحوی اعتقاداتش را از دست می دهد که خودش هم متوجه نمی شود. این حالت مدت زیادی هم طول نمی کشد، بلکه يك صبح تا غروب برای بی دین شدن کفایت می کند، امام باقر علیه السلام می فرماید:

لتمحصن يا شيعة آل محمد صلى الله عليه وآله تمحيص الكحل في العين. وان صاحب العين يدري متى يفع الكحل في عينه ولا يعلم متى يخرج منها. وكذلك يصبح الرجل على شريعة من امرنا ويمسى وقد خرج منها، ويمسى على شريعة من امرنا ويصبح وقد خرج منها. (1)

ای شیعیان آل محمد صلی الله علیه و آله یقیناً برای پاک شدن مود آزمایش سخت قرار می گیرید، هم چون پاک شدن سرمه در چشم. (از این جهت که) انسان می فهمد چه موقع سرمه وارد چشمش گردید ولی خارج شدنش را از چشم متوجه نمی شود. و به همین شکل انسان بامداد اعتقاد به امامت ما (اهل بیت) دارد، ولی شامگاه بی اعتقاد می شود، و نیز شامگاه اعتقاد به امامت دارد، ولی بامداد عقیده خود را از دست می دهد. (بدون آن که خود بفهمد چطور اعتقادش دگرگون گردید).

خطاب حضرت در این حدیث به همه شیعیان است و شامل پیروان ائمه علیهم السلام در زمان حضور ایشان هم می شود. اگر برای کسانی که درك حضور امام علیه السلام را می کردند، چنین خطری وجود داشته، پس وای به حال شیعیان زمان غیبت حضرت که به غضب الهی مبتلا شده و حیران و سرگردان مانده اند!

گریه امام صادق علیه السلام به خاطر گرفتاری های مؤمنان در زمان غیبت

همین شدت بلایا و سختی های زمان غیبت بود که امام صادق علیه السلام را به حال مؤمنان آن زمان، گریان و پریشان ساخته بود. سدید صیرفی می گوید: همراه با مفضل بن عمر و ابوبصیر و ابان بن تغلب، خدمت مولایمان حضرت صادق علیه السلام مشرف شدیم. دیدیم ایشان روی خاك نشسته اند، در حالی که يك عبای خیبری بر دوش دارند و چون زن فرزند مرده جگر سوخته اشک می ریزند، به طوری که غم و اندوه بر گونه هایشان مشخص است و رخساره حضرت دگرگون شده و اشکها اطراف چشمان مبارکشان را مرطوب ساخته است.

در این حال حضرت کلماتی را خطاب ب حضرت مهدی علیه السلام بر زبان داشتند که سدید عیسن آن عبارت را نقل می کند و بعد می گوید: به ایشان عرضه داشتیم: ای پسر بهترین مردم، خدا دیده ات را گریان نکند.

از چه پیشامدی اشک شما روان و دیده شما گریان شده است؟ و چه چیز شما را این گونه به ماتم نشانده است؟ حضرت آهی کشیدند و فرمودند:

نظرت فی کتاب الجفر صبیحة هذا اليوم. و هو الكتاب

المشتمل على علم المنايا و البلايا و الرزايا و علم ما كان و ما يكون الى يوم القيامة الذى خص الله به محمداً صلى الله عليه و آله و الائمة من بعده عليهم السلام. و تامك منه مولد قائمنا و غيبته و ابطاءه و طول عمره و بلوى المؤمنين فى ذلك الزمان و تولد الشكوك فى قلوبهم من طول غيبته و ارتداد اكثرهم عن دينهم و خلعتهم ربة الاسلام من اعناقهم، التى قال الله تقديس ذكره:

وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ (1)

يعنى الولاية - فأخذتني الرقة و استولت على الاحزان. (2)

صبح امروز در کتاب جفر نظر کردم، همان کتابی که در آن علم مرگ و میرها و بلاها و گرفتاریها و گذشته و آینده تا روز قیامت مندرج است و آن (کتاب یا علم) را خداوند مخصوص به پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه بعد از ایشان علیهم السلام قرار داده است. و در آن کتاب تأمل نمودم درباره تولد قائم ما اهل بیت و غیبت و دیرکرد او و طولانی شدن عمرش و گرفتاری مؤمنان در آن زمان و پدید آمدن تردیدهایی که به خاطر طولانی شدن زمان غیبت در دلهای آنها حاصل می شود و برگشتن بیشتر آنها از دین خود و باز کردن طوق اسلام از گردنهای خود، همان طوقی که خدای متعال درباره اش فرموده است: «هر انسانی را طائری هست که بر گردنش آویخته ایم» که منظور ولایت اهل بیت می باشد. (بعد از این تأملات) دلم سوخت و اندوه فراوان بر من چیره شد.

1-1 اسراء، 13.

2-2. کمال الدین، باب 33، حدیث 51.

این دلسوزی و ناراحتی در حق کسانی است که امام زمان خود را گم کرده اند و به شك و تردید در اعتقادات خویش مبتلا گشته اند و همین باعث ارتداد و بی دینی آنها شده است. این مطلب امام صادق علیه السلام را قرن‌ها قبل از فرا رسیدن زمان غیبت گریان کرده بود.

حفظ دین در زمان غیبت

همان طور که گذشت، مهمترین خطری که در زمان غیبت امام عصر علیه السلام ما را تهدید می کند، خطر از دست رفتن اعتقادات صحیح و بی دین شدن است. به همین جهت در خصوص زمان غیبت، سفارشهای اکیدی بر مراقب از دین شده است. امام کاظم علیه السلام می فرماید:

إذا فقد الخامس من ولد السابع فالله الله في ادیانکم لا یزینکم عنها احد. (1)

وقتی پنجمین فرزند از فرزندان امام هفتم غایب گردید، در مورد دین خود بسیار مراقب باشید و خدا را در حفظ آن فراموش نکنید تا مبادا کسی شما را از دینتان جدا کند.

حفظ دین در زمان غیبت، کار ساده ای نیست و به صرف این که انسان تصمیم قلبی بر انجام آن بگیرد، محقق نمی شود. تحقق هر چیزی راه خاصی دارد که باید از آن راه وارد شد و کسی که از راهش وارد نشود، نباید انتظار حصول آن را داشته باشد. حفظ دین هم باید از راه خودش باشد.

1-1. اصول کافی، کتاب الحجج، باب فی الغیبه، حدیث 2.

دقت در غذای روح

یکی از راههای حفظ دین، کنترل کردن کتابها و مجلاتی است که انسان مطالعه می کند، با نوارهایی که گوش می کند، با فیلمهایی که می بیند. همه اینها باید حساب شده باشد و تا انسان مطمئن نشده است که «چه می خواند یا می بیند یا می شنود، از لحاظ فکری و اعتقادی سالم می باشد و او را نسبت به اعتقادش سست نمی کند، نباید سراغ آن برود.

هر کتابی را نباید خواند. پای صحبت هر کسی نباید نشست. دروازه دل را به سوی هر بیگانه و نااهل نباید گشود. همان گونه که انسان غذایی را که می خواهد بخورد، تا مطمئن از سلامتیش نشود، استفاده نمی کند و از هر جایی و هر کسی آن را تهیه نمی کند، افکار و آراء و اندیشه ها را هم نباید از هر کسی گرفت و به هر کسی اعتماد کرد. قرآن به ما چنین سفارش می کند:

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ (1)

این غذا، هم شامل غذای جسم و بدن آدمی می شود و هم غذای روح و فکر آدمی را در بر می گیرد. به همین جهت در حدیثی از امام باقر علیه السلام در پاسخ سؤال راوی از «طعامه» در آیه شریفه چنین آمده است:

علمه الذی یاخذه ممن یاخذه. (2)

1- 1. عبس، 24.

2- 2. بحار الانوار، جلد 2، صفحه 96، حدیث 38، از حاسن برقی.

منظور از طعام علم اوست که کسب می کند، باید نظر کند که از چه کسی آن را می گیرد.

پس انسان در مورد غذای روح - یعنی افکار و اندیشه هایی که بر او وارد می شود - باید بیش از غذای بدن و جسم خود حساسیت داشته باشد و تا اطمینان پیدا نکرده که چیزی به ضرر دین او نیست، سراغش نرود.

گاهی انسان به نام تحقیق و از روی انگیزه های به ظاهر روشنفکرانه، به سراغ کتابها و مقالاتی می رود که از نظر علمی صلاحیت کافی را برای تشخیص درست و نادرست آن ندارد و آن وقت به خیال تحقیق، آن چه را معتقد بوده، به آسانی از دست می دهد. کم کم در آن چه یقین داشته، شك می کند و آن گاه به خودش می آید که دیگر کار از کار گذشته و آن چنان فکر و قلبش از سخنان باطل و افکار انحرافی پر شده که دیگر سخن حق جایی در روح و قلب او ندارد و نسبت به هر فکر صحیحی، موضعی خصمانه می گیرد.

این کوری دل ممکن است با خواندن يك مقاله در يك روز - بین صبح تا غروب - واقع شود. زیرا مدت زمان انحراف، بستگی به میزان قوت و ضعف بنیه ایمانی و علمی شخص دارد. اگر خیلی ضعیف باشد، در مقابل يك طرز فکر به ظاهر زیبا اما در واقع فاسد، نمی تواند مقاومت کند و به شك و تردید و سپس انکار می افتد.

اینها خطراتی است که در زمان غیبت بیش از هر زمان دیگری انسانهای با ایمان را تهدید می کند. برای حفظ دین در این زمان، باید به شدت نسبت به این امر مراقب بود. این که همه فقهای شیعه خواندن کتابهایی را که شخص توانایی علمی برای رد و اثبات مطالب آن ندارد

تحت عنوان مطالعه «کتب ضاله» حرام دانسته اند، از همین جهت است. این فتوای فقها برخاسته از ادله مأثور از ناحیه ائمه علیهم السلام است.

آنها به دلیل علاقه و محبتی که به دوستداران خود داشته اند و خواسته اند دین و اعتقادات آنها به راحتی دستخوش انحراف و تباهی قرار نگیرد. سفارش فرموده اند.

عمل به این سفارش، یکی از راههای حفظ و مراقبت از دین در زمان غیبت می باشد. کسی که با وجود همه این راههای انحرافی، بتواند مقاومت کند و اعتقادات سالم خود را حفظ کند و از مسیر اهل بیت علیهم السلام خارج نگردد. بسیار ارزشمند و تلاش او فوق العاده قیمتی است.

در احادیث ما نکه داشتن دین در زمان غیبت، به نکه داشتن شاخه پر از خار در دست تشبیه شده است. این تشبیه به خوبی سختی دینداری را در این زمان می رساند. امام صادق علیه السلام می فرماید:

ان لصاحب هذا الامر غيبة المتمسك فيها بدینه كالخارط للقتاد. ثم قال هكذا بیده. فايكم يمسك شوک القتاد بیده؟!... ان لصاحب هذا الامر غيبة. فليتنق الله عبد و لیتمسك بدینه. (1)

صاحب این امر (ولایت و امامت) غیبتی دارد که در آن زمان کسی که دین خود را حفظ نماید، مانند کسی است که شاخه پر از خار قتاد (2) را

با دست بترشد (سپس حضرت این کار را با اشاره

1-1. اصول کافی، کتاب الحجج، باب فی الغیبه، حدیث 1.

2-2. قتاد نام درختی سخت است که خارهای آن مانند سوزن است. در عربی برای کارهای بسیار سخت و دشوار، تراشیدن خارهای قتاد با دست، به عنوان ضرب المثل به کار می رود.

دست مجسم فرمودند). پس کدام يك از شما می تواند تیغ قتاد را با دست خود بکند؟! ... صاحب این امر غیبتی دارد. پس بنده باید تقوای الهی را حفظ نماید و دین خود را رها نکند.

دینداری غریبانه

اوضاع زمان غیبت يك اوضاع آرام و بی دردسر نیست. شرایط به گونه ای است که انسان نباید از خطراتی که دینش را تهدید می کند، غافل شود. غفلت از این امر همان و از دست رفتن دین همان. انسان باید به مصلحت خودش بیندیشد و مشکلات زندگی، او را از سعادت خویش غافل نسازد. به تعبیری که در روایات آمده است، باید دینش را بگیرد و فرار کند. یعنی از مقابل دشمنانی که به اشکال مختلف می خواهند به دین او لطمه وارد کنند، بگریزد. هر کسی، توانایی مقابله و از پا در آوردن دشمن را ندارد. حفظ خود بیش از هر چیز دیگری اهمیت دارد. امام جواد علیه السلام می فرمایند:

إذا مات ابني علي، بدا سراج ثم خفي. فويل للمرتاب! و طوبى للغريب الفار بدینه! (1)

بعد از مرگ پسر (حضرت هادی علیه السلام) نوری ظاهر می شود (یعنی حضرت عسکری علیه السلام). سپس نور پنهان می گردد (زمان غیبت امام دوازدهم علیه السلام). پس وای بر کسی که به شك و تردید

افتد! و خوشا به حال آن غریبی که دین خود را بردارد و فرار نماید!

در زمان غیبت، غریبانه زیستن، انسان را در برابر انحرافات بهتر حفظ می کند. این صفتی است که مؤمنان از امام غریب خود - حضرت بقیة الله ارواحنا فداه - به ارث می برند.

اینها گوشه ای است از تصویر دینداری در زمان غیبت امام علیه السلام از دیدگاه احادیث اهل بیت علیهم السلام. با توجه به وجود این مشکلات، باید دید راه چاره چیست و چگونه می توان از این خطرات گریخت و جان سالم به در برد.

در فصل بعد پاسخ این پرسش را در احادیث جستجو می کنیم.

فصل سوم : معرفت امام علیه السلام تنها راه حفظ دین در زمان غیبت

درس دوازدهم: درخواست معرفت از خداوند در زمان غیبت

اشاره

چه باید کرد؟

این سؤال که در زمان غیبت امام علیه السلام چه باید کرد و راه نجات را در چه چیزی باید جستجو کرد، در زمان امامان گذشته مطرح شده و ایشان هم پاسخ داده اند. این سؤال و جواب به درد امروز ما می خورد و باید از پیشوایان خود سپاسگزاری کنیم که ما را در این مورد راهنمایی فرموده اند.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

ان للغلام غيبة قبل ان يقوم... غير ان الله عزوجل يحب ان يمتحن الشيعة. فعند ذلك يرتا المبطلون. (1)

1-1. اصول کافی، کتاب الحججه، باب فی الغیبه، حدیث 5.

آن جوان پیش از آن که قیام کند، غیبتی دارد ... ولی خدای عزوجل دوست دارد که شیعه را امتحان نماید. پس در آن هنگام (زمان غیبت) اهل باطل به تردید می افتند.

زراره که راوی حدیث است، پس از نقل این عبارات، از خدمت حضرت سؤال می کند که اگر من آن زمان را درک کنم، چه وظیفه ای دارم. حضرت چنین پاسخ می دهند:

اذا ادركت هذا الزمان فادع بهذا الدعاء: اللهم عرفني نفسك . فانك ان لم تعرفني نفسك، لم اعرف نبيك. اللهم عرفني رسولك. فان ان لم تعرفني رسولك، لم اعرف حجبتك. اللهم عرفني حجبتك. فانك ان لم تعرفني حجبتك، ظلت عن ديني.

اگر این زمان را درک کردی، این دعا را بخوان، خدایا، معرفت خود را به من ارزانی دار، که اگر خود را به من معرفی نکنی، من پیامبر تو را نمی شناسم. خدایا، معرفت رسول خود را به من ببخش، که اگر رسول خود را به من معرفی نکنی، من حجت تو را نمی شناسم. خدایا، معرفت خود را به من عطا فرما، که اگر حجت خود را به من معرفی نکنی، از دین خود گمراه می شوم.

نقش دعا در کسب معرفت

در این سفارش امام صادق علیه السلام دو نکته جلب توجه می کند:

اول این که: حضرت دستور دعا می دهند و این که باید در خانه خدا

رفت و از او طلب دستگیری و نجات کرد و این، مطلب بسیار مهمی است. اگر کسی ذره ای به خودش یا به دیگرانی که مثل او هستند، متکی باشد و بخواهد روی اعمال خودش حسابی باز کند و اطمینانی - هر چند کم - به آن چه مطالعه کرده یا خدمتهایی که انجام داده و امثال اینها داشته باشد، همین اعتماد و اتکال بر غیر خدا، باعث لغزش و سقوط او در وادی هلاکت و بی دینی می شود. اگر خدا لحظه ای انسان را به خودش واگذار کند و توفیقات خود را از او سلب نماید، در آن صورت هیچ يك از اعمال انسان، به کارش نمی آید و احدی دست او را نخواهد گرفت.

مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُّرْسِدًا (1)

«اضلال» خدا به معنای سلب توفیق و رها کردن شخص به حال خویش است. (2)

و گرنه خداوند منزّه است از این که کسی را به جبر، جهنمی سازد. بنابراین باید فقط به فضل و عنایت خداوند تکیه کرد و به آن بایی که او برای هدایت و دستگیری گشوده، رجوع نمود. در قرآن فرموده است:

وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا (3)

1-1. كهف، 17.

2-2. در این مورد در حلقه اول به تفصیل سخن گفتیم.

3-3. بقره، 189.

باب هدایت خداوند تنها اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام هستند.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند:

نحن البيوت التي امر الله بها ان توتي من ابوابها... فمن تابعنا و اقر بولايتنا، فقد اتى البيوت من ابوابها. و من خالفنا و فضل علينا غيرنا، فقد اتى البيوت من ظهورها. (1)

ما هستیم آن خانه هایی که خداوند امر فرموده که از درهای آن وارد شوند... پس هر که از ما پیروی کند و به ولایت ما اقرار نماید، از درهای خانه ها وارد آنها شده است. و هر کس با ما مخالفت کند و غیر ما را بر ما ترجیح دهد، از پشت خانه ها وارد آنها شده است.

بنابراین انسان باید فقط از این ابواب الهی به خداوند توجه کند تا مورد عنایت او قرار گیرد.

با چنین اعتقادی باید به درگاه الهی دعا کرد. اگر دعا نباشد، انسان مورد توجه خداوند قرار نمی گیرد.

قُلْ مَا يَعْجَبُكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ (2)

نفس اعتقاد به این واقعیت، در پیشگاه خدای متعال اهمیت خاصی دارد، این که انسان بداند با وجود انجام همه وظایف خود، نباید بر اعمالش تکیسه نماید. لذا می بینیم در دعاهای واد شده از ناحیه

1- احتجاج طبرسی جلد 1, ص 338

2-2. فرقان، 77.

معصومین علیهم السلام روی همین مطلب تأکید و سفارش شده است. به عنوان مثال در دعای افتتاح که منسوب به امام عصر علیه السلام می باشد، این عبارت شریفه - مأخوذ از قرآن کریم

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ (1)

آمده است:

الحمد لله....

اهمیت دعای مأثور

جهت دیگر در امر دعا، توجه خاص به دعاهای مأثور است. با این که انسان مجاز است به هر زبانی و با هر بیانی - البته به شرطی که صحیح باشد - خدا را بخواند و از او اجابت خود را بخواهد، اما از آنجا که خدای متعال، انبیاء و ائمه علیهم السلام را برای تعلیم نحوه بنگی و چگونگی ارتباط مردم با پروردگار خود، معین فرموده، بهتر است انسان نحوه دعا کردن را هم از ایشان سؤال کند و آن طور که آنها فرموده اند، خدا را بخواند. اثری که دعاها مأثور دارد، در دعاهایی که انسانها خود آن را می سازند، وجود ندارد. آن گاه که دعایی از ناحیه معصومین علیهم السلام به دست انسان رسید، باید همان گونه که خود فرموده اند، آن را بخواند و مجاز نیست که مطابق میل خود در آن دستکاری کرده، کم یا زیادش نماید.

این موضوع در ضمن یکی از سفارشهای امام صادق علیه السلام برای

خصوص زمان غیبت حضرت ولی عصر علیه السلام به صراحت آمده است. در آغاز حدیث فرموده اند:

ستصیبکم شبهة فتبقون بلا علم یری و لا امام هدی. لا ینجو منها الا من دعا بدعاء الفریق. (1)

در آینده مبتلا به شبهه ای (مشتبه شدن حق و باطل) می شوید پس بدون وجود نشانه و پرچمی که دیده شود و حضور امامی که هدایت کند، باقی خواهید ماند. از این وضعیت جز کسی که دعای غریق را بخواند، نجات نمی یابد.

عبدالله بن سنان که راوی حدیث است، سؤال می کند: دعای غریق چگونه است؟ حضرت می فرمایند: می گویی:

یا الله یا رحمن یا رحیم یا مقلب القلوب، ثبت قلبی علی دینک.

ای خدا، ای رحمان، ای رحیم، ای کسی که دلها را زیر و رو می کنی، قلب مرا بر دین خودت ثابت بدار.

آن گاه عبدالله بن سنان فرمایش حضرت را به این عبارت می خواند: «یا مقلب القلوب و الابصار، ثبت قلبی علی دینک». اما امام علیه السلام برای متذکر شدن او به اصالت لفظ صادر شده از معصوم، می فرمایند:

ان الله عزوجل مقلب القلوب و الابصار، ولكن قل كما اقول: یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک.

خدای عزوجل زیر و رو کننده دلها و دیده ها می باشد (و عبارتی که

تو خواندی، فی نفسه صحیح است) ولی تو همان گونه که من می گویم، بگو: یا مقلب القلوب، ثبت قلبی علی دینک.

در این سفارش که خاص زمان غیبت امام علیه السلام، بر دعا و درخواست از خداوند تأکید شده است. نکته جالب، نامی است که حضرت روی این دعا گذاشته اند و آن را دعای «غریق» نامیده اند. غریق یعنی غرق شده و منظور از آن کسی است که به امواج بلا و فتنه های زمان غیبت گرفتار آمده و نمی تواند خود را از آنها نجات دهد. چنین کسی احتیاج به دستگیری دارد و باید دیگری او را نجات دهد. به همین جهت دعای غریق به او تعلیم داده شده تا بداند از چه کسی بخواهد و چه چیزی بخواهد.

نگرانی از بی دینی در زمان غیبت

توجه داشتن به این واقعیت که مؤمنان در زمان غیبت در حال غرق شدن در دریای فساد و تباهی هستند، می تواند برای انسان بسیار مفید باشد. اگر انسان درد را بشناسد، به دنبال داروی آن می رود. کسی که احساس دردی نکند، دنبال معالجه هم نمی رود.

متأسفانه در زمان غیبت امام علیه السلام بسیاری از اهل ایمان، اصلاً شرایط حساس و خطرناک خود را درک نمی کنند و با خیال راحت و بدون دغدغه در کشتی نشسته اند که از هر طرف، مورد هجوم امواج خطرناک قرار گرفته و هر لحظه احتمال شکستن و خرد شدن آن وجود دارد. تنها کسانی که می دانند بیرون چه خبر است و نسبت به طوفانی بودن دریا و سست بودن بدنه کشتی آگاه هستند، نگرانی دارند. دیگران با خاطر آسوده در کشتی آرمیده اند و به انجام کارهای عادی خود

مشغول هستند!

در زمان غیبت، بسیار کم هستند افرادی که خطرات زمانه را درك می کنند و اوضاع بحرانی آن را تشخیص می دهند. وظیفه این افراد توجه دادن به دیگران و هشدار دادن به آنهاست، تا آنها هم به فکر افتند و لااقل نصف آن مقدار که نگران دنیای خود هستند، به فکر دین خود باشند و نسبت به حفظ آن بی تفاوت و لاپابالی نباشند.

وقتی انسان حساسیت زمان غیبت و سختی دینداری در آن را فهمید، آن گاه از جان و دل دعا می کند به درگاه پروردگار دست نیاز بلند می کند و به ذیل عنایات ائمه علیهم السلام متوسل می شود تا او را از این وضعیت بحرانی نجات دهند و سالم به ساحل نجات و سعادت برسانند.

پس به طور خلاصه ما باید باور داشته باشیم که اگر قلباً به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام معتقد بوده، در این اعتقاد ثبات و پایداری داشته ایم، جز به لطف پروردگار و فضل الهی نبوده است و هرگز نباید این نعمت را به خود منتسب بدانیم.

اگر درست بیندیشیم، هر قدر بر الطاف الهی نسبت به ما افزوده شود، عدم استحقاق خود را نسبت به آنها بیشتر و عمیق تر وجدان می کنیم و به پیشگاه الهی خالصانه تر و با سوز بیشتر دعا و تضرع می کنیم. آری، انسان هر چه در مسیر هدایت جلوتر رود و پیشرفت نماید، به دستگیری بیشتری احتیاج دارد و باید به موازات ترقی در مسیر هدایت، توسل خود را به ابواب هدایت الهی بیشتر کند و از اعماق دل بخواند:

اللهم لاتمتنى ميته جاهلية. ولا تزغ قلبي بعد اذ هديتني. (1)

خدایا، مرا به مرگ جاهلی نمیران. و قلب مرا پس از آن که هدایت کرده ای، منحرف مگردان.

قلب انسان که محل نزول هدایت الهی است، به دست خدا زیر و رو می شود و اختیارش با انسان نیست. دست خدا همانا وجود مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت گرامی ایشان هستند. لذا باید به آنها متوسل بود و از خدا طلب هدایت کرد.

محتوای دعاها در زمان غیبت

دومین نکته ای که در سفارش امام صادق علیه السلام: «اللهم عرفنی نفسک... ظللت عن دینی» جلب توجه می کند، محتوای این دعای شریف است که شامل معرفت خدا، معرفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و معرفت امام علیه السلام می شود. این امور اصول دین هستند و سایر مسائل، فروع دین محسوب می شوند.

در مباحث حلقه دوم به تفصیل بیان گردید که اگر کسی معرفت امام علیه السلام را داشته باشد و به ولایت ایشان پایبند گردد، در واقع آن دو معرفت قبلی را هم به دست آورده است. زیرا با اعتصام به حبل ولایت امام علیه السلام، اولین نعمتی که نصیب انسان می شود، توحید صحیح و اعتراف به معرفت خدا و التزام و تسلیم نسبت به بندگی اوست. لذا در انتهای

1-1. قسمتی است از دعای وارد بعد از نماز عصر روز جمعه، منقول از نایب اول امام زمان علیه السلام در جمال الاسبوع سید بن طاووس فصل 47 صفحه 315 و کمال الدین، باب 45، حدیث 43.

دعا عرضه می داریم که اگر حجت خدا (امام علیه السلام) را نشناسم، نتیجه اش گمراهی از دین است. این نتیجه صرفاً به این جهت که عدم شناخت امام، موجب جهل به احکام دین است. این، امر مسلمی است که احکام فروع دین را فقط باید از اهل بیت علیهم السلام آموخت، اما مهمتر از فروع، اصول دین و پایه های اعتقادی است که معرفت امام علیه السلام، توحید و معرفت خداوند هم به حال انسان مفید نخواهد بود و با وجود آن، عملاً همه عقاید حقه در اختیار انسان می باشد.

بنابراین اگر گفته شود که «دین» همان معرفت امام علیه السلام است، سخنی مبالغه آمیز و از روی مسامحه نخواهد بود. آن چه در این دعا و دعای غریق، مورد درخواست انسان است، بیش از هر چیز معرفت صحیح نسبت به خود امام عصر عجل الله تعالی فرجه و ثبات و پایداری در آن می باشد. اگر این حاصل شود، بقیه چیزها هم حاصل می شود و اگر این حاصل نشود، هیچ چیز دیگر هم به درد انسان نمی خورد.

درس سیزدهم: فضیلت پایداری بر ولایت امام علیه السلام در زمان غیبت

شگفت ترین ایمان

در دو درس گذشته از خطرات زمان غیبت و راههای در امان ماندن از آن، سخن گفتیم، حال اگر کسی با همه سختی‌ها و دشواریهای زمان غیبت، به لطف خدا و دستگیری اهل بیت علیهم السلام بر معرفت امام علیه السلام و قبول ولایت ایشان ثابت قدم شد و از مسیر ایمان خارج نگردد، ایمانش بسیار قیمتی و ارزشمند خواهد بود. چنین شخصی از جهت این که به امام غایب و دور از دیدگان ایمان آورده، بر کسانی که زمان حضور ائمه علیهم السلام را درک کرده و با دیدن نشانه‌های آشکار، تسلیم شده‌اند، برتری و فضیلت دارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

يا على، و اعلم ان اعجب الناس ايماناً و اعظمهم يقيناً قوم يكونون في آخر الزمان لم يلحقوا النبي و حجبتهم الحجة

فامنوا بسواد علی بیاض. (1)

ای علی، بدان که شگفت انگیزترین مردم از جهت ایمان و بزرگترین آنها از جهت یقین، گروهی هستند که پیامبر را ندیده اند و از دیدن حجت (خدا) محجوب مانده اند و به سیاهی روی سپیدی ایمان آورده اند.

سیاهی روی سپیدی می تواند کنایه از نوشته های قرآن و احادیث اهل بیت علیهم السلام باشد که ایمان در زمان غیبت امام علیه السلام با اتکا بر همین نوشته هاست.

در حدیث دیگری وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله از حضرت قائم علیه السلام یاد کردند، چنین فرمودند:

طوبی للصابرین فی غیبتہ! طوبی للمقیمین علی محبتہم! اولئک من وصفہم اللہ فی کتابہ فقال:

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ (2) (3)

خوشا به حال صبر کنندگان در غیبت او! خوشا به حال کسانی که بر محبت ایشان (ائمہ) پا بر جا می مانند! آنها هستند کسانی که خداوند در کتاب خود، ایشان را چنین توصیف کرده است: «کسانی که به غیبت ایمان داند»... .

راستی وقتی انسان معجزات و نشانه های حقانیت اهل بیت علیهم السلام را بالعیان مشاهده کند، ایمان آوردن به آنها و تسلیم شدن به ایشان،

1-1. کمال الدین، باب 25، حدیث 8.

2-2. بقره، 3.

3-3. تفسیر برهان، جلد 1، صفحه 54، حدیث 6.

به مراتب ساده تر است از وقتی که انسان این گونه شواهد را مشاهده نکند و با مراجعه به نقل آن در تاریخ و احادیث، ایمان آورد، با این حال ایمانش مانند ایمان کسی باشد که این چیزها را به چشم خود دیده و با گوش خود شنیده است. مردم زمان حضور ائمه علیهم السلام به گونه ای امتحان می شدند و اهل زمان غیبت هم به گونه دیگری مورد امتحان قرار می گیرند.

برادران پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان غیبت

مهمترین ماده امتحانی برای مردم زمان غیبت، همین ایمان به غیب است. آن قدر ایمان به غیب ارزش دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان حیات خویش، این افراد را برادران خود خواندند. ایشان روزی در جمع گروهی از اصحاب چنین دعا کردند: «اللهم لقنی اخوانی»: «خدایا، برادرانم را به دیدار من برسان». این دعا را دوبار بر زبان آوردند.

اصحابی که گرد آن حضرت بودند، گفتند: ای رسول خدا، مگر ما برادران شما نیستیم؟ فرمودند:

لا انکم اصحابی، و اخوانی قوم من آخر الزمان آمنوا و ملّم یرونی. لقد عرفنیهم الله باسمائهم و اسماء آبائهم من قبل ان یخرجهم من اصلاب آبائهم و ارحام امهاتهم. لاحدهم اشد بقیة علی دینه من خرط القتاد فی اللیلة الظلماء او کالقابض علی جمر الغضا. اولنک مصابیح الدجی، ینجیهم الله من کل فتنة غبراء مظلمة. (1)

1-1. بحار الانوار، جلد 52، صفحه 124، حدیث 8، از بصائر الدرجات.

خیر، شما همنشینان و همراهان من هستید، و برادران من گروهی هستند در آخر الزمان که ایمان می آورند با این که مرا ندیده اند. خداوند آنها را با نامهای پدرانشان به من معرفی کرده است. قبل از آن که ایان را از صلب پدران و رحم مادرانشان خارج سازد (قبل از تولد) ثابت قدم بودن هر يك از آنها در دین خود، از تراشیدن خارهای قتاد در تاریکی شب سخت تر است یا مانند کسی است که آتش درخت «غضا» را با دست گرفته باشد. اینها چراغهای روشن کننده در تاریکی هستند که خداوند ایشان را از هر فتنه تیره و تاری نجات می دهد.

«غضا» نام درختی است که چوب آن مدت زیادی آتش و حرارت را در خود حفظ می کند و به همین جهت، زغال بسیار خوبی دارد.

دینداری در زمان غیبت نظیر آن است که انسان آتش آن درخت را در دست خود نگه دارد، با توجه به این که حرارتش مدت زیاد باقی می ماند و به زودی سرد نمی شود، می تواند نشانگر خوبی از دینداری در زمان غیبت باشد که بسیار کار سختی است.

کمی مؤمنان حقیقی در زمان غیبت

مؤمنی که این چنین دین ورزی کند، آن فضایی را که در روایات فرموده اند، خواهد داشت. اما حیف که این گونه افراد بسیار کمیاب هستند! رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند:

ان علی بن ابیطالب امام امتی و خلیفتی علیها من بعدی. و من ولده القائم المنتظر الذی یملا الله به الارض عدلاً و

قسطاً كما ملئت جوراً و ظلماً. و الذی بعثنی بالحق بشیراً الثابتین علی القول به فی زمان غیبتہ لاعز من الکبریت الاحمر. (1)

حضرت علی بن ابیطالب پیشوای امت من و جانشن من بر امتم پس از من می باشد. و از فرزندان اوست آن قیام کننده ای که انتظار (ظهور)ش می رود. همان کسی که خداوند به وسیله او زمین را از عدل و داد پر می کند همان طور که از ظلم و جور پر شده باشد. قسم به آن که مرا به حق بشارت دهنده قرار داد، آنها که در زمان غیبت او بر اعتقاد به او ثابت قدم می مانند، از گوگرد سرخ (اکسیر) کمیاب تر هستند.

پاداش این گونه افراد با کسانی که در ابتدای هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله برای پیشبرد اسلام در رکاب ایشان جنگیده اند و به شهادت رسیده اند، برابری می کند، هر يك نفر مطابق با هزار شهید از شهدای جنگ بدر و احد، امام زین العابدین علیه السلام می فرماید:

من ثبت علی مولاتنا فی غیبة قائمنا، اعطاه الله عزوجل اجر الف شهید من شهداء بدر و احد. (2)

کسی که بر ولایت و محبت ما (اهل بیت) در زمان غیبت قائم ما ثابت قدم بماند، خدای عزوجل پاداش هزار شهید از شهدای جنگ بدر و احد را به او عنایت می فرماید.

اگر انسان قدر و ارزش چیزی را بداند، با میل و رغبت به دنبال

1-1. کمال الدین، باب 25، حدیث 7.

2-2. کمال الدین، باب 31، حدیث 7.

تحصیل آن می رود و از هر تلاشی برای به دست آوردن آن دریغ نمی کند و تحمل هر ناراحتی و سختی در راه حفظ و نگهداری، آن برایش راحت می شود. پس خوشا به حال کسی که ارزش ایمان به غیب را عمیقاً درک نماید!

کسب ثواب یاری امام علیه السلام در زمان ظهور با معرفت ایشان

از آن چه گذشت، روشن شد که همه فضیلتها و ارزشها در بندگی خدای متعال به داشتن معرفت امام علیه السلام و ملتزم شدن به آن بر می گردد، به طوری که اگر کسی این اکسیر گرانقدر را در اختیار داشته باشد، هیچ کمبودی از نظر آن چه مطلوب خداوند متعال است، ندارد. اگر مقدمه دیگری را به این مطلب بیفزاییم، می توانیم نتیجه مهمی را به دست آوریم. آن مقدمه این است که:

معرفت امام علیه السلام يك امر قلبی است که نتیجه اش محبت و ولایت ایشان و آرزوی یاری کردن آن حضرت در زمان ظهور و خدمت کردن در زیر پرچم می باشد. دیدن با چشم سر، مدخلیتی در تحقیق این امر قلبی ندارد و لازمه آن هم نیست. چه بسا کسانی زمان حضور ائمه علیهم السلام یا پیامبر صلی الله علیه و آله را درک کرده بودند، اما هیچ معرفتی نسبت به ایشان نداشتند. در تاریخ می بینیم که دشمنان قسم خورده و درجه اول پیشوایانما همان کسانی بودند که سالها با اهل بیت عصمت و طهارت زندگی کرده و در حالات مختلف، درک محضر ایشان را کرده بودند.

معرفت امام علیه السلام آن شناخت و پذیرش قلبی است که اگر کسی آن را نداشته باشد، دیدن هر ماه و هر هفته و هر روز امام علیه السلام برایش هیچ تأثیری ندارد. البته اگر اهل معرفت باشد، آن وقت مشاهده حسی آن

بزرگوار، برایش سبب مزید معرفت و افزایش ارادت و تسلیم نسبت به ایشان می گردد و زمینه ای برای اظهار آمادگی نسبت به یاری ایشان در زمان ظهور خواهد بود.

حال از این دو مطلب می توان نتیجه گرفت که اگر کسی معرفت امام علیه السلام و در نتیجه آمادگی برای یاری کردن ایشان را داشت، ولی به علتی که تقصیر او هم نیست، از درك محضر آن بزرگوار و در خدمت ایشان بودن محروم بود، بعید نیست که خداوند پاداش کسی را که زمان ظهور امام علیه السلام را درك کرده و در لشکر ایشان انجام وظیفه نموده است، به او بدهد و او را از این نعمت بزرگ و ثواب عظیم محروم نگرداند.

به این ترتیب اگر کسی امام خود را بشناسد، تحقق یا عدم تحقق حکومت ظاهری ائمه موجب زیانی برای او نخواهد بود و به منزله همان کسانی است که زمان قیام و حکومت امام خود را درك کرده اند و در شمار لشکریان وی جای گرفته اند.

فضیل بن یسار از امام صادق علیه السلام درباره آیه شریفه

يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ (1)

پرسید: حضرت چنین فرمودند:

یا فضیل، اعرف امامك. فانك اذا عرفت امامك، لم يضرك تقدم هذا الامر او تأخر. و من عرف امامه ثم مات قبل ان يقوم صاحب هذا الامر، كان بمنزلة من كان قاعداً في عسكرة لا، بل بمنزلة من قعد تحت لوائه. (2)

1-1. اسراء، 71.

2-2. اصول کافی، کتاب الحجّه، باب فی انه من عرف امامه...، حدیث 2.

ای فضیل، امام خود را بشناس. زیرا اگر معرفت امام خود را داشته باشی، جلو افتادن یا تأخیر افتادن این امر (حکومت ظاهری ائمه حق) زیانی به تو نمی زند. و کسی که امام خود را بشناسد، سپس (با معرفت) قبل از آن که صاحب این امر قیام نماید از دنیا برود، هم چون کسی است که در لشکر آن حضرت بوده باشد، نه، بلکه (بالا تر) مانند کسی است که زیر پرچم ایشان (در میدان جنگ) نشسته باشد.

این مژده برای کسانی که آرزوی درک زمان قیام و ظهور امامشان را دارند، بزرگترین مژده و بالاترین نوید است و آنها را بیش از پیش نسبت به اهمیت معرفت امام عصر عجل الله تعالی فرجه و التزام به آثار و نشانه های آن، معتقد می سازد. در زمان امامان گذشته هم گاهی بعضی از اصحاب که اوصاف حضرت قائم علیه السلام و فضیلت درک زمان ظهور ایشان را شنیده بودند، آرزوی قلبی خود را که همان درک زمان حکومت حقه بود، خدمت ائمه علیهم السلام اظهار می داشتند و ایشان هم در پاسخ، بر «معرفت» امام علیه السلام تکیه و تأکید می کردند.

یکی از این افراد ابوبصیر است که خدمت امام صادق علیه السلام عرض کرد: «ترانی ادرك القائم عليه السلام؟»: آیا شما چنین می بینید که من زمان حضرت قائم علیه السلام را درک کنم؟ حضرت در پاسخ از او پرسیدند: «یا ابابصیر، الست تعرف امامك؟»: آیا امام (زمان) خود را نمی شناسی؟ ابوبصیر عرضه داشت: «ای و الله و انت هو.»: آری قسم به خدا. و او شما هستید. و در همین حال دست مبارك حضرت را به دستش گرفت.

آن گاه امام علیه السلام به او فرمودند: «و الله ما تبالی یا ابابصیر الا تكون محتبياً

يسيقك في ظل رواق القئم صلوات الله عليه؟!» (1)

(حال که چنین است) به خدا قسم - ای ابوبصیر - نباید نگران باشی از این که شمشیر بسته در خیمه حضرت قائم صلوات الله علیه حاضر نیستی.

این دلداری برای یکی از کسانی بود که آرزوی درك زمان ظهور امام قائم علیه السلام را داشت و حضرت، معرفت داشتن به امام زمان خودش را برای نیل به ثواب این آرزو کافی دانسته، اهمیت آن را گوشزد فرمودند.

بنابراین در زمان غیبت هم که مؤمنان آرزوی درك زمان ظهور و قیام امام خود را دارند، لازم است تا می توانند معرفت خویش را نسبت به ن حضرت عمق بخشند و هر چه بیشتر با فضایل و اوصاف ایشان آشنا شوند و وظیفه خود را در قبال آنها بدانند و آثار و لوازم معرفت را بشناسند و در خود پیاده کنند و با دقت و جدیت تمام در این امر همت کنند - تا انشاء الله - عاقبت به خیر از دنیا بروند.

1-1. اصول کافی، کتاب الحجّه، باب انه فی عرف امامه...، حدیث 4.

پرسش های مفهومی از درسهای 10 تا 13

- 1 امام صادق علیه السلام در مورد فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله: «من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة» چه توضیحی فرموده اند؟
2. این جمله را توضیح دهید: «معرفت امام علیه السلام نسبت به معرفة الله طریقت دارد (طریقت منحصر به فرد) و نسبت به غیر معرفت خدا موضوعیت دارد».
3. مطابق فرمایش امام حسین علیه السلام معرفت خدا همان معرفت امام زمان علیه السلام است. این معنا را تبیین کنید.
4. آیه شریفه: «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی ینظروا ما بانفسهم» بیانگر کدام سنت الهی است؟ توضیح دهید غیبت امام عصر علیه السلام با این سنت الهی چه ارتباطی دارد؟
5. امام باقر علیه السلام در توضیح آیه شریفه «فلینظر الانسان الی طعامه» چه فرموده اند؟
6. منظور از «دعای مأثور» چیست و چرا بر دعای غیر مأثور

برتری دارد؟

7. دعاهایی که سفارش فرموده اند در زمان غیبت خوانده شود، دارای چه محتوایی است؟
8. چگونه است که معرفت امام عصر علیه السلام ثواب یاری کردن ایشان را در زمان ظهور دارد؟

فصل چهارم: شناخت اوصاف امام عصر علیه السلام

درس چهاردهم: مراتب معرفت امام علیه السلام

اشاره

از مباحث گذشته دانستیم که تنها راه حفظ دین در زمان غیبت، معرفت امام علیه السلام است. در این فصل می خواهیم از چگونگی تحقق این معرفت سخن بگوییم.

حد واجب معرفت امام علیه السلام

امام صادق علیه السلام در حدیثی خطاب به معاویه بن وهب درباره معرفت امام علیه السلام فرموده اند:

ان افضل الفرائض و اوجبها على الانسان معرفة الرب و الاقرار له بالعبودية... و بعده معرفة الامام الذى به يأتى، بنعته و صفته و اسمه فى حال العسر و اليسر. (1)

1-1. بحار الانوار، جلد 36، صفحه 407، حدیث 16.

به درستی که با فضیلت ترین و ضروری ترین واجبات بر انسان، معرفت پروردگار و اقرار به بندگی اوست... و بعد از آن (یعنی پس از معرفت رسول) معرفت آن امامی است که به او اقتدا می کند - هم شناخت ویژگی ها و اوصاف و هم شناخت نامش - چه در سختی و چه در آسایش.

در مورد ابتدای این حدیث شریف در مباحث حلقه دوم سخن گفته ایم.

در ادامه روایت، امام صادق علیه السلام معرفت امام را به دو مرتبه معرفت به اسم و معرفت به وصف و نعت (1) تقسیم فرموده اند.

با توجه به اهمیت و ضرورت آگاهی از این تقسیم، به توضیح و بررسی هر يك از این اقسام می پردازیم و سپس هر يك از این مراتب را بر وجود مبارك امام زمان علیه السلام تطبیق می دهیم.

معرفت به اسم و صفت

هر شخصی ممکن است از طریق اسم یا صفتش به ما معرفی شود.

«اسم» در لغت به معنی نشانه است که وسیله شناخت فرد می باشد. به هر چیزی که فرد مورد نظر را از غیر او جدا سازد، اطلاق نشانه و یا اسم می توان کرد.

گاهی ممکن است کسی را به اسم لفظی او بشناسیم. مثلاً بدانیم که نامش «علی» است. دانستن نام خانوادگی او، به طور مشخص تری از دیگران متمایزش می کند. اگر بخواهیم اطلاعات دقیق تری درباره اش

1-1. نعت و وصف تقریباً مرادف یکدیگرند.

داشته باشیم، باید نام پدر، سال تولد، محل تولد، و ... او را بدانیم و اصطلاحاً به خصوصیات شناسنامه ای او آگاهی پیدا کنیم.

بدین ترتیب او را از طریق اسم «لفظی» اش می شناسیم و از این لحاظ او را با دیگری اشتباه نمی کنیم، هر چند که اگر خودش را ببینیم و یا صدایش را بشنویم، چه بسا او را نشناسیم.

نوع دیگری از معرفت به اسم، شناخت نشانه های تکوینی و ظاهری فرد است، مثلاً شکل و قیافه یا قد و قامت او را بدانیم، و یا او را از طریق صدایش بشناسیم، بدین ترتیب، شکل و صدا و دیگر خصوصیات تکوینی او برای ما نشانه می شود و ما را با دیگران اشتباه نمی گیریم. اینها مصادیق معرفت به اسم هستند. این مرتبه از معرفت، سطحی ترین رتبه شناخت ما نسبت به کسی است که می خواهیم نسبت به او معرفت پیدا کنیم.

معرفت به نعت و صفت، مرتبه بالاتری از معرفت است. در این معرفت، ما شخص را تنها از روی اسم و شکل و لباس و دیگر خصوصیات ظاهری نمی شناسیم، بلکه به يك سلسله ویژگیها و کمالات باطنی او آگاه می شویم.

به این ترتیب حوزه معرفت به صفت و نعت، خیلی گسترده تر از معرفت به اسم است و عمق بیشتری هم دارد. چه بسا ما کسی را بارها و بارها دیده باشیم و خصوصیات شناسنامه ای او را به خوبی بدانیم، ولی بسیاری از جنبه های شخصیتی و اخلاقی و دینی و دیگر خصوصیات او بر ما مخفی باشد. عمق معرفت - که برخاسته از مراتب معرفت به نعت

و صفت است - گاهی آن قدر تفاوت دارد که گویی شناخت اسمی فرد، اصلاً به عنوان معرفت مطرح نمی شود. مثلاً ما فردی را به نام می شناسیم، اما نمی دانیم که چه فرد عالم و متقی و درستکار و خیری است. ولی فرد دیگری که حتی يك بار هم او را ندیده است، از این ویژگی هایش اطلاع دارد. در این فرض، کسی که معرفت به اوصاف این فرد عالم دارد، معرفتش از ما بیشتر است. اگر ما روزی با این فرد عالم همسفر و همراه شویم. ممکن است صفات از او برای ما روشن شود که اعتراف کنیم: «من تا به حال او را نشناخته بودم و تازه او را شناختم».

بنابراین عمق معرفت به وصف، با معرفت به اسم، اصلاً قابل مقایسه نیست.

مراتب معرفت به صفت

معرفت به نعت و صفت هم مراتب دارد و هر کدام از این مراتب اثری متفاوت با دیگری دارد.

مرتبۀ «اول» معرفتی است که از طریق «شنیدن اوصاف» فرد حاصل می شود، یعنی وقتی که صفت و خصوصیات فرد را از دیگری می شنویم و یا در نوشته ای می خوانیم: این مرتبه، معرفت «غیابی» است، زیرا آن فرد، خود حاضر نیست و با توصیف دیگران به ما معرفی می گردد، مثلاً می شنویم که پزشکی در کار خود بسیار حاذق است و عملهای حراحی مشکلی را با موفقیت انجام داده یا بیماران سخت را مداوا کرده است. یا می شنویم که عالمی در مسائل دینی بسیار متخصص و خودش نیز اهل عمل است و موعظه اش بسیار به دل می نشیند هم چنین افراد بسیاری را تحت تأثیر قرار داده است و یا در کتابی فضائل و

کرامات او را می خوانیم.

بدین ترتیب نسبت به آن عالم یا پزشک معالج معرفت پیدا می کنیم. این شناختها آثاری در قل ما ایجاد می نماید و حال قلبی ما نسبت به وقتی که این اوصاف را شنیده بودیم دگرگون می شود. البته این معرفت که از راه شنیدن حاصل می شود، خود درجات مختلفی دارد. هر چه این شنیدنها بیشتر باشد و هر قدر که وصف کننده موثق تر و عالم تر باشد، وصفش اثر بیشتری در دل می گذارد.

مثلاً اگر کسی پزشکی را به ما معرفی کند، علاوه بر نوع توصیف او، وضعیت خود وصف کننده را هم در نظر می گیریم. اگر بدانیم او راستگوست و اهل اغراق و غلو نمی باشد، اثر معرفی او عمیق تر خواهد بود. هم چنین اگر بفهمیم که خودش پزشک است و حتی پزشک متخصص در همان رشته می باشد، در ما اطمینان بیشتری حاصل می شود. از نظر ما معرفی متخصص با توصیف شخص غیر وارد، کاملاً متفاوت است و ما در اثر توصی فرد متخصص، اطمینان خاطری می یابیم که در حالات دیگر، این اطمینان هرگز حاصل نمی شود.

عامل دیگری که اثر معرفت به وصف از راه شنیدن را افزون می سازد، این است که معرف، خود اثر آن وصف را چشیده باشد. مثلاً کسی که از پزشکی تعریف می کند، اگر بگوید من ده سال است که فرزندم را نزد او می برم و نتیجه دیده ام، بیشتر اثر دارد تا این که بگوید یک ماه است که با او آشنا شده ام و با خودم نیز تعریف او را شنیده ام، ولی تا به حال مراجعه نداشته ام. در این صورت کلام و تعریف او اثر کمتری در شنونده ایجاد خواهد کرد.

بنابراین ویژگی های معرف و سنخیت او با شخص تعریف شده و کیفیت شناخت خود او، ناخودآگاه، در میزان تأثیر تعریف و توصیف، مؤثر می باشد. این عوامل باعث می شود که عمق تأثیر شنیدن آنها متفاوت گردد. این تأثیرات به صورت غیر اختیاری در دل فرد ایجاد می شود و ارتباطی به عمل او ندارد.

در «مرتبۀ دوم» می توانیم با «مشاهده» یا «دیدن» آثار، نسبت به اوصاف چیزی معرفت پیدا کنیم، یعنی تأثیر عمل و فعالیت او را روی دیگران ببینیم. فرض کنید یکی از نزدیکان شما ناراحتی خاصی داشته و شما شاهد رنج بردن او و مراجعه او به پزشکان مختلف بوده اید. سپس با چشم خود می بینید که مراجعه به پزشک خاصی باعث بهبود و سلامت بیمار شده است.

یا ممکن است ببینیم که جوانی دچار سرگردانی و حیرت شده و قدرت تشخیص ارزشها را از دست داده است و در عمل نسبت به انجام وظایف شرعی و اخلاقی خود کوتاهی می نماید. سپس مصاحبت او را با فرد عالمی مشاهده می کنیم. به دنبال این معاشرت، می بینیم که این جوان تغییر رویه داده و نسبت به انجام وظایف خود کوشا شده است.

این «دیدن» ها باعث می شود که ما شناختی نسبت به این فرد عالم پیدا کنیم.

بدین ترتیب با دیدن اثر یکی از اوصاف شخص در دیگران، پی به صفت او می بریم. این مرتبه از معرفت، از جهتی «حضور» می باشد، چون اثر صفت آن شخص نزد ما حاضر است و می توانیم آن را ببینیم.

اثری که از این طریق در قلب انسان ایجاد می شود، بسیار عمیق تر از

معرفت از راه شنیدن می باشد.

«مرتبہ سوم» معرفت به وصف، شناخت چیزی از راه «چشیدن» آن می باشد. در این نوع معرفت، از طریق مواجهه با واقعیت چیزی، آن را می شناسیم و خود تجلی گاه آن صفت می شویم. مثلاً وقتی به بیماری سختی دچار می شویم و به رنج بسیاری می افتیم، پس از مراجعه به پزشکهای مختلف، اثری از بهبود در ما ایجاد نمی شود. در اوج سختی و ناراحتی، به پزشک متخصصی مراجعه می کنیم و او واسطه بهبود بیماری صعب العلاج ما می شود و با معالجه او، از آن درد و ناآرامی به حالت سلامت و آرامش می رسیم. در این حالت، خیلی خوب به متخصص بودن این پزشک پی می بریم و نسبت به این صفت او معرفت بیشتری پیدا می کنیم و این معرفت، تأثیر بسیار زیادی در قلب ما می گذارد.

مثال دیگر: در مسائل دینی به حیرت می افتیم، در تشخیص تکالیف خود ناتوان می شویم، حق و باطلها در نظرمان مخلوط شده، از دستیابی به شیوه صحیح زندگی عاجز می گردیم. ناگهان متوجه می شویم که عمرمان بیهوده تلف شده و در گام برداشتن در مسیر بندگی خدا ناموفق هستیم و نمی توانیم راه را از بیراهه تشخیص دهیم. در این زمان به هر کوی و برزنی برای یافتن «صراط مستقیم» سر می زنیم. در این میان دستگیری عالمی را چشیده، به وسیله او نسبت به وظایف خود، تنبه می یابیم. در این صورت ما گوشه ای از علم این عالم را چشیده ایم و او به ما معرفی شده است.

این مرتبه از معرفت را که خود ما، یکی از اوصاف شخص را وجدان

می کنیم، می توان «معرفت شهودی» نامید، چرا که خود، شاهد صفت آن شخص می شویم و البته می توانیم مبین آن هم باشیم. عمق و میزان تأثیری که این مرتبه از معرفت در قلب انسان ایجاد می کند، با مراتب قبلی قابل مقایسه نیست.

پس به طور کلی می توانیم برای معرفت، چهار مرحله قائل شویم:

1. معرفت به اسم.

2. معرفت غیابی به وصف.

3. معرفت حضوری به وصف.

4. معرفت شهودی به وصف.

معرفت در هر مرحله نسبت به مرحله قبلی عمیق تر است و در هر درجه آن، نسبت به مرتبه بعدی، می توان اطلاق عدم معرفت (شناختن) کرد. انسان با رسیدن از يك مرحله به مرحله بعدی، در واقع معرفت جدیدی نصیبش می گردد و ضعف خود را که در مرحله قبل داشته، با تمام وجود خویش می یابد.

مراتب معرفت اختیاری (اعتقاد)

بنابر آن چه گفته شد، در مورد يك پزشك، سه درجه معرفت به وصف وجود دارد:

1. شنیدن اوصاف او.

2. دیدن آثار طبابت او.

3. معالجه شخص به وسیله او.

هر کدام از این درجات معرفت که برای ما حاصل شود، متوجه می شویم که آنها در حقیقت به ما شناسانده شده اند و شناختن آنها کار

خود ما نبوده است.

مثلاً وقتی وصف يك پزشك متخصص و متعهد را می شنویم، شرایطی فراهم شده که ما در روز خاص به محل معینی رفته، با فرد مشخصی برخورد کنیم که بیشتر با پزشك مورد نظر برخوردی داشته است. خدای تعالی به دل او انداخته تا از آن پزشك تعریف کند و به یاد او آورده است که خاطره خود را برای ما بیان نماید. البته در این حالت، توجه کردن به صحبت‌های گوینده، اختیاری ما بوده است، ولی علم و فهمی که در اثر این توجه حاصل می شود و انسان را تحت تأثیر قرار می دهد، امری است که به اختیار شنونده نیست و کار خداست.

بنابراین، شناخت اوصاف دیگران کار خود شناسا (1)

نیست و این مطلب در همه مراتب معرفت صادق است. اما عمل و نحوه برخورد شناسا بعد از معرفت شروع می شود. یعنی وقتی وصف پزشکی را شنید و فهمید و یا طبابت او را دید و یا به وسیله او معالجه شد و تخصص او را چشید، این تعریفها آثاری در قلب او ایجاد می کند که بنا به شدت و نوع معرفت، عمق آن تفاوت دارد.

این اثرگذاری ها کار خود شخص نیست، ولی بعد از این که قلب او تحت تأثیر این معرفتها قرار گرفت، او ممکن است پذیرای این شناخت قلبی خود باشد و یا این که از آن روی گرداند. مثلاً اگر برخوردی با آن پزشك داشت، می تواند به او احترام بگذارد. جلو برود، و به او سلام کند و با این که بی توجهی کرده، هیچ احترامی برایش قائل نشود.

1-1. شخصی که شناخت برای او حاصل شده است.

به خوبی روشن است که بین شناخت قلبی فرد با عملکرد اختیاری او تفاوت زیادی وجود دارد و فرد می تواند عملکردی متناقض با معرفت قلبی خود داشته باشد. البته عملکرد اختیاری انسان، ممکن است در حد گفتن به زبان باشد. در این صورت شخص می تواند زبان به مدح آن پزشك بگشاید و یا از او بسیار بدگویی کند.

ظریف ترین و حساس ترین و در عین حال مهمترین عمل اختیاری در برابر معرفت، مربوط به قلب می باشد. در این مرحله با وجود این که شخص فهمیده است که این پزشك، متخصص و متعهد و متقی و ... است و عقلش گواهی می دهد که باید نسبت به او خاضع باشد و به او احترام بگذارد، ولی شخص می تواند قلباً برای او ارزشی قائل نشود و نزد خود، او را پست شمارد. پس اعتقاد داشتن به او یا بی اعتقادی نسبت به او، يك عمل اختیاری قلبی است که جایگاه آن پس از حصول معرفت می باشد.

بدین ترتیب، معرفت به اسم و وصف، به صورت غیر اختیاری برای انسان حاصل می شود ولی پس از معرفت، اعتقاد یا عدم اعتقاد به آن، اختیاری اوست و همین اعتقاد داشتن را معرفت اختیاری می نامیم.

هر چه درجه معرفت فرد بالاتر باشد، اگر تسلیم شود و زیر بار معرفت خود برود، اعتقاد قلبی او عمیق تر خواهد بود. به عنوان مثال، اگر انسان اثر معالجه پزشکی را بر روی بیماری ببیند، در صورت عناد نداشتن، اعتقاد قویتر به آن پزشك می یابد تا نسبت به وقتی که فقط وصف مهارت او را شنیده است. نیز اگر خودش حاذق بودن او را چشیده باشد، در صورتی که تسلیم معرفت شهودی خود گردد، اعتقاد عمیق تری نسبت به آن پزشك در مقایسه با حالت قلبی پیدا می کند.

این اعتقاد مراتب مختلفی دارد که همگی اختیاری اند، اما معمولاً با

عمیق تر شدن معرفتها شدیدتر و عمیق تر می شوند، البته در صورتی که شخص اهل عناد و انکار واقعیات نباشد و بخواهد در برابر آن چه فهمیده و شناخته است، تسلیم شود. انسان پس از شناخت هر حقیقتی، این دو موضوع کاملاً مختلف را می تواند داشته باشد. هر جا که معرفت، صفت و جوب پیدا کند، مقصود از آن، تسلیم و اعتقاد داشتن به چیزی است که معرفتش به صورت غیر اختیاری حاصل شده است. (1)

معرفت قلبی به امام علیه السلام

همه مراتب معرفت که به طور کلی توضیح داده شد، درباره معرفت امام علیه السلام نیز صدق می کند. در درجه اول می توانیم نسبت به ایشان معرفت به اسم داشته باشیم. از طریق روایات، اطلاعاتی در این زمینه به ما رسیده است و وظیفه داریم که از خصوصیات اسمی و نشانه ای ولی نعمت خود آگاه باشیم، حداقل که در این حد که ایشان را از دیگران تمیز داده، کسی را به جای حضرت اشتباه نگیریم. نام پدر و اجداد طاهرین ایشان و این که در چه تاریخی و در کجا متولد شده اند و نیز خصوصیات ظاهری ایشان مانند قد و اندام و شکل صورت و ... از جمله این مشخصات است. اگر تشخیص امام زمان علیه السلام به دانستن این اطلاعات بستگی دارد، لازم است انسان اینها را بداند، و در غیر این صورت شناخت اینها ضرورت ندارد، هر چند که معرفت انسان را به امامش شدیدتر و عمیق تر می سازد. البته لزوم و ضرورت در اینجا، به

1-1. در مورد معنای غیر اختیاری و اختیاری «معرفت» در حلقه اول به تفصیل سخن گفته ایم.

اعتقاد پیدا کردن انسان تعلق دارد که جایگاه آن پس از حصول شناخت است.

به عنوان مدخلی برای بیان و معرفی بعضی از اوصاف امام عصر عجل الله تعالی فرجه این حقیقت توجه می‌هیم که همه امامان ما، وارث کمالات پیامبران الهی از آدم ابوالبشر تا حضرت خاتم النبیین علیه السلام بوده‌اند. این مطلب در احادیث به صراحت آمده است.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند:

الا ان العلم الذي هبط به آدم من السماء الى الارض و جميع ما فضلت به النبیین في عترة خاتم النبیین. (1)

بدانید آن علومی که حضرت آدم علیه السلام از آسمان به زمین آورد، و همه فضائل پیامبران الهی تا حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله در عترت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله وجود دارد.

البته از عترت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله هیچ کدام «نبی» نیستند، بنابراین باید همه کمالات و فضائل انبیاء علیهم السلام را به جز «نبوت» برای همه امامان قائل شویم. این همان مطلبی است که در حدیث امام صادق علیه السلام آمده است. ایشان پس از تذکر به وجوب معرفت امامیه اسم و وصف، به پائین ترین حد معرفت امام به وصف اشاره فرموده‌اند.

... و ادنی معرفة الامام انه عدل النبى صلی الله علیه و آله الا درجة النبوة و وارثة. (2)

1-1. تفسیر علی بن ابراهیم قمی، جلد 1، صفحه 368.

2-2. بحار الانوار، جلد 36، صفحه 407، حدیث 16.

پایین ترین حد معرفت امام این است که او همتای پیامبر صلی الله علیه و آله و وارث ایشان غیر از درجه نبوت می باشد.

بنابراین اگر بخواهیم امام شناس باشیم، باید امام علیه السلام را دارای مقامات پیامبر صلی الله علیه و آله بدانیم، یعنی معتقد باشیم که امام علیه السلام همه مقامات پیامبر صلی الله علیه و آله را جز نبوت دارا هستند. در واقع همه خصوصیات پیامبر در امام علیه السلام هم یافت می شود و تنها مقام نبوت از این قاعده مستثنی است.

منظور از «درجه نبوت» تأسیس شریعت و مخاطب شدن به وحی تشریحی از طرف خدا می باشد.

وحی شریعت اسلام به طور کامل به پیامبر صلی الله علیه و آله ابلاغ شده است و آن چه ائمه علیهم السلام در بیان احکام و اعتقادات دینی ابلاغ می کنند، همه را از رسول خدا صلی الله علیه و آله گرفته اند و به طور مستقیم به خود ائمه علیهم السلام، «وحی تشریحی» نمی شود.

غیر از این شأن بقیه کمالات پیامبر صلی الله علیه و آله اعم از علم، عصمت، ولایت و ... همگی را ائمه علیهم السلام دارا هستند. از طرف دیگر، آن چه برای يك امام ثابت شده، برای سایر ائمه علیهم السلام هم ثابت می شود. این حقیقت در کلام امام صادق علیه السلام اشاره شده است.

انه لا یجد عبد حقیقة الایمان حتی یعلم ان لاخرنا ما لاولنا(1)

بنده ای به حقیقت ایمان نمی رسد، مگر این که برای آخرین فرد ما (امامان) همان را که برای اولین ما بوده، قائل شود.

پس اگر صفتی برای يك امام ثابت شود، برای بقیه هم آن ویژگی وجود دارد. این مطلب با آن چه درباره خصوصیات هر يك از ائمه علیهم السلام

با برتری خمسه طیبه بر امامان دیگر آمده است، منافاتی ندارد. چون در بحث فعلی، از اوصافی سخن می‌گوییم که به امامت امامان مربوط می‌شود و بین ایشان در بعد امامت تفاوتی وجود ندارد. با استفاده از این مقدمه، در درسهای بعد به معرفی برخی اوصاف امام زمان عجل الله تعالی فرجه می‌پردازیم.

درس پانزدهم: امام علیه السلام طیب جسم و روح

طیب دوار بطبه

آیات روایات بسیاری را می توان یافت که در آن اوصاف پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است. از آن جا که امام علیه السلام عدل (همتای) پیامبر می باشد، با مراجعه به این اقوال، می توانیم اوصاف امام علیه السلام را بشناسیم.

یعنی آن چه درباره پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده، در مورد همه امامان معصوم علیهم السلام از امیر امیر المؤمنین علیه السلام تا حضرت حجة بن الحسن المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف صدق می کند.

با توجه به این مطلب، به یکی از اوصاف پیامبر صلی الله علیه و آله که امیر المؤمنین علیه السلام آن را نقل فرموده اند، توجه می کنیم. اما قبل از بیان حدیث، این نکته را یادآور می شویم که هر چه معرف، بهتر و عمیقتر معروف را بشناسد، او بسیار اثر بخش تر خواهد بود. حال بنگریم که در این روایت، معرف پیامبر صلی الله علیه و آله کیست؟! امیر المؤمنین

علی بن ابیطالب علیه السلام چگونه و تا چه حد، پیامبر صلی الله علیه و آله را می شناخته اند؟! حضرت علی علیه السلام در خطبه قاصعه می فرمایند:

من مانند بچه شتری که به دنبال مادرش راه می افتد، پیامبر صلی الله علیه و آله را پیروی می کردم، در هر روزی یکی از خصوصیات اخلاقی خود را ارائه کرده، به من دستور دنباله روی از آن را می دادند. (1)

پیامبر صلی الله علیه و آله تربیت شده خدا است و امیر المؤمنین علیه السلام دست پرورده پیامبر صلی الله علیه و آله بوده اند. حضرت علی علیه السلام خطاب به کمیل رحمه الله فرموده اند:

یا کمیل ان رسول الله صلی الله علیه و آله ادیه الله عزوجل، و هو ادبنی، و انا اودب المؤمنین. (2)

ای کمیل! به درستی که خداوند پیامبرش را تربیت فرمود، و ایشان هم مرا تربیت فرمودند، و من مؤمنان را تربیت می کنم.

پس وقتی ایشان پیامبر صلی الله علیه و آله را توصیف می فرمایند، در واقع استاد خویش را معرفی می کنند.

نکته مهم دیگر، این است که حضرت علی علیه السلام اهل مسامحه و مبالغه گویی هم نبوده اند. مسلماً معرفتی که معرفی چنین فردی ایجاد می کند، عمق و تأثیر بیشتری خواهد داشت.

اکنون به کلام مهم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در وصف پیامبر صلی الله علیه و آله گوش جان می سپاریم.

طیب دوار بطبه، قد احکم مراهمه و احمی مواسمه، یضع

1-1. نهج البلاغه، خطبه 234.

2-2. بحار الانوار، جلد 77، صفحه 269.

من ذلك حيث الحاجة اليه من قلوب عمى و آذان صم و السنه بكم، متتبع بدوائه مواضع الغفلة و مواطن الحيرة... (1)

(پیامبر صلی الله علیه و آله) طبیعی است که (در بیماریها و یا بین بیماریها) طب خود را می گرداند (در حالی که) مرهم های خود را به خوبی ساخته و داغهایش را آماده کرده است. آنها را هر جا که نیاز باشد قرار می دهد: بر دل‌های کور و گوش‌های ناشنوا و زبانهای لال. با داروهای خود موارد غفلت و سرگردانی را می جوید (و معالجه می کند).

در ابتدایس روایت اشاره شد که پیامبر صلی الله علیه و آله طبیعی است که طب خود را می گرداند. دو معنا برای «دوار بطبه» می توان در نظر گرفت: یکی این که که طبیب دلسوز، طب خود را بین بیماران می گرداند، یعنی خود سراغ بیماران می آید، حتی اگر آنها به او مراجعه نکنند، طبیب با طب خود برای مداوای آنها اقدام می نماید. معنای دیگر این که طب خود را در میان بیماریهای مختلف می گرداند، یعنی طب او نسبت به انواع بیماریها جریان پیدا می کند و هر نوع بیماری را مداوا می کند.

این طبیب، مرهم های خود را آماده کرده است و برای جایی که مرهم کارساز نباشد و احتیاج به ریشه کن کردن بیماریها باشد، «مواسم» خود را داغ کرده است. «مواسم» جمع «میسَم» و از «وس م» می باشد.

«وسم» به داغی گفته می شود که به حیوان زده می شود و جای آن روی بدنش باقی می ماند. هم چنین «وسم» به معنای نشانه گذاشتن از طریق

داغ کردن کردن است. (1)

کلمه «میسَم» (2)

اسم ابرازی است که به وسیله آن بر حیوان داغ می زدند. در قدیم برای ریشه کن کردن عفونتها، شیء داغی را روی زخم می گذاشتند و این عمل با وجود این که خیلی دردناک بود، ولی ریشه عفونتها را می سوزاند و آنها را به کلی از بین می برد. (3)

«طیب بودن» یکی از اوصاف پیامبر صلی الله علیه و آله است که انسان، با معرفت به این وصف، می فهمد که دوی همه دردهای جسمانی و روحانی به دست ایشان بوده، آمادگی کامل برای شفای همه دردها را دارند. اگر این معرفت برای کسی حاصل شد، می تواند همین مقام را برای همه امامان در نظر گرفته، قائل به مقام طبابت برای حضرت علی و اولاد گرامی ایشان علیهم السلام باشد.

1-1. کلمه «اسم» هم از «وسم» ریشه گرفته و به معنای «نشانه» است.

2-2. «میسَم» در اصل «موسم» بر وزن مفعَل بوده که واو در آن قلب به باء شده است. سپس برای جمع بستن «میسَم»، حرف یاء به اصل خود بر می گردد و جمع آن موسم می شود. البته میاسم هم در جمع «میسَم» گفته می شود. لسان العرب، جلد 15، صفحه 214.

3-3. ضرب المثل مشهور عربی «آخر الدواء الكی» آخرین دارو، داغ گذاشتن است از همین واقعیت ریشه گرفته است. بنابراین پیامبر صلی الله علیه و آله طیبی است که همه ابزار طبابت خود را آماده کرده است و هر جا که مرهم کارساز نباشد، با داغ، بیماری را ریشه کن می سازد. این طیب، هم بیماریهای جسمی و هم بیماریهای روحی را مداوا می کند. دلهای کور، گوشهای ناشنوا و زبانهای لال را شفا داده، افراد سرگردان و غافل را از غفلت و سرگستگی می بخشد.

طیب جسم

امام عصر علیه السلام هم چون پدران گرامی خود، طیب جسم و روح می باشند، طیبی که با طب خود به سراغ بیماران مختلف می روند و بر زخمهای ایشان مرهم می گذارند. خواندن شرح حال کسانی که از این جهت مورد عنایت امام علیه السلام قرار گرفته و شفا یافته اند، می تواند وسیله ای برای ایجاد معرفت بیش تر امام زمان علیه السلام به وصف طبابت باشد. با این هدف، به ذکر نمونه هایی از دستگیریهای حضرت بقیه الله عجل الله تعالی فرجه الشریف می پردازیم.

نمونه اول

یکی از اعضاء هیأت امناء مسجد مقدس جمکران «آقای - ل» که توفیق بیش از بیست سال خدمت در این مسجد را دارد، چنین نقل می کند:

سنه 51 یا 52 بود. دقیقاً خاطر من نیست. شب جمعه بود و من طبق معمول به مسجد مشرف شده بودم. جلو ایوان مسجد قدیمی، کنار مرحوم ابوالقاسم، کارمند مسجد که داخل دکه مخصوص قبض می داد و پول می گرفت، نشسته بودم. نماز مغرب و عشاء تمام شده بود و جمعیت کم و بیش مشرف می شدند. در همین حیث بودیم که ناگهان خانمی جلو آمد. او دست دخترش را که 12 تا 13 سال نشان می داد، گرفته بود، و یک پسر بچه تقریباً 9 ساله هم در بغل داشت. پاهای بچه فلج بود. نگاهی به آنها کردم و گفتم: امری داشتید؟ خانم سلام کرد و من هم جواب دادم. بدون هیچ مقدمه ای گفت: من نذر کردم که

امام عصر علیه السلام بچه ام را امشب شفاء بدهد، پنج هزار تومان بدهم.

حال می خواهم اول هزار تومان بدهم.

من گفتم: آمدی امتحان کنی؟ گفت: پس من چه کنم؟ بی درنگ به او گفتم: نقدی معامله کن، با قاطعیت بگو: این پنج هزار تومان را می دهی و شفای بچه ام را می خواهی. کمی فکر کرد و گفت: خیلی خوب، قبول است. پنج هزار تومان را داد و قبض را گرفت و رفت. بعد از سه چهارب ساعت آخر شب بود. من اصلاً قضیه را فراموش کرده بودم، دیدم خانمی آمد این بار دست پسر بچه اش و دخترش را گرفته بود. ابتدا به نظرم رسید که دختر بچه را قبلاً دیده ام، ولی یادم نیامد تا این که خانم شروع کرد به دعا کردن. هی می گفت: خدا به شما طول عمر بدهد. حاج آقا، انشاء الله خا به شما توفیق بدهد.

گفتم: چه شده خانم؟ گفت: این بچه همان بچه است، که اول شب آمدم خدمتتان و توی بغلم بود. پاهایش را نشان داد. کاملاً خوب شده بود. اصلاً آثاری از ضعف و فلج در او نبود و گفت: شما را به خدا کسی نفهمد.

گفتم: خانم، این وقایع برای ما غیر منتظره نیست و تقریباً همیشه از این جور چیزها می بینیم. گفت: هفته دیگر انشاء الله با پدرش می آییم و گوسفندی می آوریم و خداحافظی کرد و رفت.

هفته بعد آمد و گوسفندی آوردند و ذبح کردند و خیلی اظهار تشکر کردند، من خودم بچه را دیدم، بغلش کردم و بوسیدم. این مطلب را خودم دیدم. (1)

وقتی این داستان را می شنویم یا می خوانیم، ناخودآگاه معرفت ما نسبت به امام زمان علیه السلام بیشتر می شود، چون ایشان را به وصف «طبابت» بیشتر می شناسیم، در حالی که چه بسا این معرفت را در حد ضعیف تری داشتیم. ما کسی که شاهد این قضیه بوده (مادر یا آن کارمند مسجد) و با چشم خود دیده که بچه فلج در مدت کوتاهی به عنایت و توجه امام زمان عجل الله تعالی فرجه شفا یافته است، دیدن این امر تأثیر بیشتری در او داشته است. بدین ترتیب ارادتی که او از این طریق به امام عصر علیه السلام پیدا کرده، بیشتر از ماست.

بالاترین مرتبه معرفت در این داستان، نصیب همان بچه 9 ساله ای شده که طبابت حضرت را چشیده است. عمق معرفت او با دیگران قابل مقایسه نیست. چه بسا هر وقت اسم مسجد جمکران را بشنود، منقلب شود، چرا که او اثری در آن جا دیده و چشیده که دیگران نچشیده اند.

نمونه دوم

مرحوم آیه الله حاج شیخ علی اکبر نهاوندی (قدس سره) شرح توسل یکی از علماء و بزرگان نجف به نام شیخ حسین آل رحیم را از قول دو شیخ جلیل القدر و مورد اعتماد - شیخ باقر کاظمی و شیخ محمد طه - چنین نقل کرده است.

در نجف شخصی به نام شیخ حسین آل رحیم زندگی می کرد که مرد پاك طينت و از مقدسين و مشغول به تحصیل علم بود.

ایشان به مرض سل مبتلا شد، به طوری که با سرفه کردن، از سینه اش اخلاط و خون خارج می شد. با همه این احوال در

نهایت فقر و پریشانی بود و قوت روز خود را هم نداشت. غالب اوقات نزد اعراب بادیه نشین در حوالی نجف اشراف می رفت تا مقداری قوت - هر چه که جو باشد - به دست آورد. با وجود این دو مشکل، دلش به زنی از اهل نجف تمایل پیدا کرد، اما هر دفعه که او را خواستگاری می کرد، نزدیکان زن به خاطر فقرش جواب مثبت به او نمی دادند و همین خود، علت دیگری بود که در هم و غم شدیدی قرار بگیرد.

مدتی گذشت و چون مرض و فقر و ناامیدی از زن، کار را بر او مشکل کرده بود، تصمیم گرفت عملی را که در بین اهل نجف معروف است انجام دهد یعنی چهل شب چهارشنبه به مسجد کوفه برود و متوسل به حضرت بقیة الله ارواحنا فداه بشود، تا به مقصد برسد.

شیخ حسین می گوید: من چهل شب چهارشنبه بر این عمل مواظبت کردم. چهارشنبه آخر شد. آن شب تاريسك و از شبهای زمستان بود. باد تندی می وزید و باران هم اندکی می بارید. من در دکه مسجد که نزدیکی در است، نشسته بودم، چون نمی شد داخل مسجد شوم، به خاطر خونی که از سینه ام می آمد و چیزی هم نداشتم که اخلاط سینه را جمع کنم و انداختن آن هم در مسجد جایز نبود. از طرفی چیزی نداشتم که سرما را از من دفع کند، لذا دلم تنگ و غم و اندوهم زیاد گشت و دنیا پیش چشمم تاریک شد.

فکر می کردم شبها تمام شد و امشب، شب آخر است، نه کسی را دیدم و نه چیزی برایم ظاهر شد. این همه رنج و مشقت دیدم و

بار زحمت و ترس بر دوش کشیدم تا بتوانم چهل شب از نجف به مسجد کوفه بیایم، با همه این زحمات، جز یأس و ناامیدی نتیجه ای نگرفتم.

در این کار تفکر می کردم، در حالی که در مسجد احدی نبود.

آتشی برای درست کردن قهوه روشن کرده بودم و چون به خوردن آن عادت داشتم، مقداری کمی با خودم از نجف آورده بودم، ناگاه شخصی از سمت در اول مسجد متوجه من شد. از دور که او را دیدم، ناراحت شدم و با خود گفتم: این شخص، عربی از اهالی اطراف مسجد است و نزد من می آید تا قهوه بخورد. اگر آمد، بی قهوه می مانم و در آن شب تاریک، هم و غم زیاد خواهد شد.

در این فکر بودم که به من رسید و سلام کرد. نام مرا برد و مقابلم نشست. از این که اسم مرا می دانست، تعجب کردم! گمان کردم او از آنهایی است که اطراف نجف هستند و من گاهی میهمانشان می شوم. از او سؤال کردم: از کدام طایفه عرب هستی؟ گفت: از بعضی از آنهایم.

اسم هر کدام از طوایف عرب را که در اطراف نجف هستند، بردم، گفت: نه، از آنها نیستم. در اینجا ناراحت شدم و از روی تمسخر گفتم: آری تو از طری طره ای؟ (این لفظ يك کلمه بی معنی است).

از سخن من تبسم کرد و گفت: من از هر کجا باشم، برای تو چه اهمیتی خواهد داشت؟ بعد فرمود: چه چیزی باعث شده که به اینجا آمده ای

گفتم: سؤال کردن از این مسائل هم به تو سودی نمی رساند.

گفت: چه ضرری دارد که خبر دهی؟ از حسن اخلاق و شیرینی سخن او متعجب شدم و قلبم به او مایل شد و طوری شد که هر قدر صحبت می کرد، محبتم به او زیادتر می شد، لذا يك سبیل از دخانیات ساخته و به او دادم.

گفت: خودت بکش، من نمی کشم.

برایش يك فنجان قهوه ریختم و به او دادم. گرفت و کمی از آن خورد و بعد فنجان را به من داد و گفت: تو آن را بنخور. فنجان را گرفتم و آن را خوردم و متوجه نشدم که تمام آن را نخورده است. خلاصه طوری بود که لحظه لحظه محبتم به او زیادتر می شد.

به او گفتم: ای برادر، امشب خداوند تو را برای من فرستاده که مونس من باشی، آقای من! حاضری با هم کنار حضرت مسلم علیه السلام برویم و آنجا بنشینیم؟ گفت: حاضرم. جال جریان خودت را نقل کن.

گفتم: ای برادر، واقع مطلب را برای تو نقل می کنم. از روزی که خود را شناخته ام، شدیداً فقیر و محتاجم و با این حال چند سال است که از سینه ام خون می آید و علاجش را نمی دانم. از طرفی عیال هم ندارم و دلم به زنی از اهل محله خودمان در نجف اشرف مایل شده است، ولی چون دستم از مال و ثروت خالی است، گرفتنش برایم میسر نمی شود. این آخوندها مرا تحریص کردند و گفتند: برای حوائج خود متوجه حضرت صاحب الزمان علیه السلام بشو و چهل شب چهارشنبه در مسجد کوفه بیتوته کن، زیرا آن جناب را خواهی دید و حاجتت را عنایت خواهد کرد. و این آخرین

شب از شبهای چهارشنبه است و با وجود آن که این همه زحمت کشیدم اصلاً چیزی ندیدم. این است علت آمدنم. به اینجا، و حوائج من هم همینها است.

در این جا در حالی که غافل بودم، فرمود: سینه ات که عافیت یافت، اما آن زن، پس به همین زودی او را خواهی گرفت و اما فقرت، تا زمان مردن به حال خود باقی است.

در عین حال من متوجه این بیان و تفضلات نشدم و به او گفتم: به طرف مزار جناب مسلم علیه السلام نرویم؟ گفت: برخیز.

برخاستم و ایشان جلوی من به راه افتاد. وقتی وارد مسجد شدیم، گفت: آیا دو رکعت نماز تحیت مسجد را نخوانیم؟ گفتم: چرا.

او نزدیک شاخص (سنگی که میان مسجد است) و من پشت سرش با فاصله ای ایستادم. تکبیرة الاحرام را گفتم و مشغول خواندن فاتحه شدم. ناگاه قرائت فاتحه او را شنیدم به طوری که هرگز از احدی چنین قرائتی را نشنیده بودم. از حسن قرائتش با خود گفتم: شاید او حضرت صاحب الزمان علیه السلام باشد و کلماتی شنیدم که به این مطلب گواهی می داد. تا این فکر در ذهنم افتاد، به سوی او نظری انداختم، اما در حالی که آن جناب مشغول نماز بود، دیدم نور عظیمی حضرتش را احاطه نمود، به طوری که مانع شد که من شخص شریفش را تشخیص دهم.

همه اینها وقتی بود که من مشغول نماز بودم و قرائت حضرت را می شنیدم و بدنم می لرزید، اما از بیم ایشان نتوانستم نماز را قطع کنم، ولی به هر صورتی که بود، نماز را تمام کردم. نور حضرت از

زمین به طرف بالا می رفت.

مشغول گریه و زاری و عذرخواهی از سوء ادبی که در مسجد با ایشان داشتیم، شدم و عرض کردم: آقای من وعده شما راست است. مرا وعده دادید که با هم به قبر مسلم علیه السلام برویم. اینجا دیدم که نور متوجه سمت قبر مسلم علیه السلام شد. من هم به دنبالش راه افتادم، تا آن که وارد حرم حضرت مسلم علیه السلام گردیدم و توقف کرد و پیوسته به همین حالت بود و من مشغول گریه و ندبه بودم، تا آن که فجر طالع شد و آن نور عروج کرد.

صبح، متوجه کلام آن حضرت شدم که فرمودند: اما سینه ات که شفا یافت، و دیدم سینه ام سالم است و ابداً سرفه نمی کنم. يك هفته هم طول نکشید که ازدواج با آن دختر من حیث لا احتسب (از جایی که گمان نداشتم) فراهم شد و فقر هم به حال خود باقی است، همان طوری که آن جناب فرمودند. و الحمدلله. (1)

مسلماً مرحوم شیخ حسین آل رحیم، پس از آن واقعه مبارک، معرفت و ارادت خاصی به حضرت بقية الله عجل الله تعالی فرجه الشریف پیدا کرده بود که مال بود هر جا می نشیند، از ایشان سخن بگوید. سخن کسانی که این گونه معرفتهای شهودی به امام علیه السلام پیدا کرده اند، معمولاً اثر عمیقی بر شنوندگان می گذارد و چه بسا آنها را منقلب کند. کسانی که مرحوم شیخ حسین را دیده بودند، هم قطعاً معرفت بالاتری نسبت به وصف طبابت امام عصر علیه السلام پیدا کرده اند، اما هیچ يك از این

1-1. برکات حضرت ولی عصر علیه السلام، صفحه 141 - 144، به نقل از کتاب العبقری الحسان، جلد 2، بساط چهارم، صفحه 147.

دو دسته - آنها که او را دیده یا وصفش را شنیده اند - معرفتی را که خود آن مرحوم نصیصش شد، هرگز نچشیده اند. تا کسی در معرض آن گونه حوادث قرار نگیرد، چنان معرفتی نصیصش نمی گردد. بله، اگر به همین درجه معرفتی که نائل شده است، ملتزم باشد، امید است که خداوند، معرفتهای بالاتر را روزی او بگرداند.

نمونه سوم

مرحوم نهاوندی (قدس سره) از قول مرحوم علامه آقا میرزا محمد حسین شهرستانی در «زوائد الفرائد» نقل کرده است:

از جمله کرامات حضرت حجت منتظر عجل الله تعالی فرجه الشریف، که در سرداب مقدس ظاهر شد، آن است که شخص لالی در آن جا شفا یافت. این خبر کم کم شایع شد تا این که شنیدیم که آن شخص وارد کربلا شده است.

به قصد ملاقات او و تحقیق حال و منزلتش رفتیم، اما در خانه نبود و چون بعد از مراجعت به خانه خبردار شد که حقیر به قصد ملاقات او رفته و دم، عصر خود با رفقاییش به منزل ما آمدند.

از جمله رفقای او حاج کربلایی اسماعیل تاج شیرازی، ساکن کاظمین است. غالب رفقاییش از معتمدین هستند و با او از هند در کشتی بوده و کمال معاشرت را با هم دارند. همه شهادت دادند که او لال بوده و از قراین هم یقین به لال بودن او حاصل شد.

اسم خود آن شخص آقا مهدی است. شیرازی الاصل، که ساکن ملینه، از نواحی چین است.

حاج کربلایی اسماعیل بیان کرد: آقا مهدی پسر عموی من است.

حدود دو هزار تومان سرمایه تجارت داشت، ولی کم کم در طی معاملات مختلف تلف شد و حالش به خاطر غصه این امر و فکر و خیالات، کم کم منجر به جنون گردید. و مدتی مجنون بود تا این که با معالجه و غیره، به مرور جنون او تخفیف یافت، ولی لکننت در زبان او پیدا شد تا این که جنون کاملاً رفع شد، ولی زبان کاملاً لال گشت، و به جز با اشاره نمی توانست مطالب را تفهیم کند. سه سال و اندی به این حالت بود، تا این که ما عازم زیارت عتبات شدیم. او هم به قصد توسل و استشفاء و ملاقات مادرش که در عتبات بود، طالب زیارت گشت، لذا با ما به کشتی نشست تا به بغداد رسیدیم. در این حال قطار به سامرا می رفت، من او را به زیارت آن جا روانه کردم و خود در کاظمین ماندم.

بعد خود آقا مهدی در بیان قضیه سامرا گفت:

روز پنج شنبه، نهم ماه جمادی الثانیه 1299 که همین امسال است، وارد سامرا شدم و بعد از زیارت حرم مطهر پای منبر روضه خوانی نشستم.

سید عباس بغدادی روضه خواند و من گریه کردم و در دل ملتجی و متوسل بودم. صبح جمعه نیز به منزل بعضی از طلاب که مجلس روضه خوانی داشتند، رفتم و از آن جا به منزل حجة الاسلام حاج میرزا محمد حسن شیرازی، سلمه الله تعالی رفته، و با اشاره التماس دعا کردم. ایشان نیز اظهار محبت نمودند و دعا کردند.

بعد از منزل میرزای شیرازی، به سرداب مشرف شدم. اما کسی را نیافتم که برایم زیارت بخواند. به منزل مراجعت کردم و دوباره

رفتم و کنار در سرداب ایستادم و بر دیوار نوشتم که من لالم، برای من زیارت بخوانید. شیخ علی روضه خوان از سرداب بیرون آمد. آن نوشته را به ایشان نشان دادم. او به سیدی گفت: این شخص را زیارت بده. گفت: پول بیاورد.

شیخ علی پول از خود به او داد و سید مرا به سرداب برد و زیارت داد... پس از زیارت... ایستادم که نماز زیارت را بخوانم.

تکبیر را مثل همیشه به اشاره گفتم و شروع به قرائت کردم. در این هنگام ناخودآگاه زبانم به «بسم الله الرحمن الرحيم» جاری شد. قرائت و اذکار را با تجوید خواندم و بعد از نماز، دو تسبیح استغفار کرده و صیغه توبه را خواندم. بیرون آمدم و به هر که رسیدم، سلام کردم تا آن که اشخاصی که حالت قبلی مرا دیده بودند، رسیدند و مطلب را فهمیدند. آنها اطرافم را گرفتند و جامه ام را پاره کردند و ازدحام نمودند. عاقبت به منزل گریختم.

صبح به منزل جناب حجة الاسلام میرزای شیرازی رفتم، چون دنبال من فرستاده بودند، قضیه را سؤال نمودند و فرمودند قرائت خود را بخوان.

وقتی خواندم، عرض کردم: من چند سال است که قرائت نکرده ام، طبعاً پسند سرکار نخواهد بود.

فرمودند: بسیار خوب خواندی.

جمعی از زوار که در آنجا بودند، خواهش کردند که چراغانی کنند.

و چون اجازه یافتند، چراغانی باشکوهی انجام دادند.

آقا میرزا محمد عسکری تهرانی، صاحب مستدرکات بحار الانوار، فرمودند: در شب اول چراغانی که آیه الله مجاهد مرحوم میرزای

شیرازی، حضور داشتند، طنابی که از گلدسته شرقی به گلدسته آویخته بسته بودند و تعداد زیادی فانوسهای شیشه ای به آن آویخته بود، گسیخته شد، ولی فانوسها چه آنها که روی پشت بام ایوان افتادند و چه آنها که روی هم ریختند، از اعجاز ائمه عسکریین علیهما السلام هیچ آسیبی ندیدند. (1)

آقای متقی امام جماعت یکی از مساجد قم (برای مرحوم حضرت آیه الله شیخ مرتضی حائری یزدی) نوشته اند که:

روز دوشنبه هیجدهم ماه صفر از سال 1397، (2)

حادثه مهمی پیش آمد که سخت مرا و دهها نفر دیگر را نگران نمود، یعنی هسمر این جانب محمد متقی همدانی، در اثر غم و اندوه و گریه و زاری دو ساله که از داغ دو جوان خود - که در يك لحظه در کوههای شمیران جان سپردند - در این روز مبتلا به سکتة ناقص شدند. البته طبق دستور دکترها مشغول معالجه و مداوا شدیم.

ولی نتیجه ای به دست نیامد، تا شب جمعه 22 ماه صفر یسعی چهار روز بعد از حادثه سکتة، شب جمعه تقریباً ساعت یازده، رفتم در غرفه خود استراحت کنم. پس از تلاوت چند آیه از کلام الله و خواندن دعای شب جمعه، از خداوند تعالی خواستیم که امام زمان حجة بن الحسن صلوات الله علیه و علی آبائه المعصومین را

1-1. برکات حضرت ولی عصر علیه السلام، صفحه 327 - 329، به نقل از کتاب العبقری الحسان، جلد 1، بساط دوم، صفحه 100.

نمونه چهارم

2-2. مطابق با 1356 شمسی.

مأذون فرماید که به داد ما برسد.

و جهت این که متوسل به آن بزرگوار شدم و از خداوند تبارک و تعالی مستقیماً حاجت خود را نخواستم این بود: تقریباً از يك ماه قبل از این حادثه، دختر کوچکم فاطمه از من خواهش می کرد که من قصه ها و داستانهای کسانی که مورد عنایت حضرت بقیة الله ارواحنا و ارواح العالمین له الفدا قرار گرفتند و مشمول عواطف و احسان آن مولا شده اند برای او بخوانم. من هم خواهش این دخترک ده ساله را پذیرفتم و کتاب «نجم الثاقب» حاجی نوری را برای او خواندم. در ضمن من هم به این فکر افتادم که که مانند صدها نفر دیگر چرا متوسل به حجت منتظر امام ثانی عشر علیه سلام الله الملك الاکبر نشوم.

لذا همان طور که در بالا تذکر دادم، در حدود ساعت یازده شب متوسل شدم به آن بزرگوار، و با دلی پر از اندوه و چشمی گریان به خواب رفتم. ساعت چهار بعد از نیمه شب جمعه طبق معمول بیدار شدم. ناگاه احساس کردم از اطاق پائین که مریض سخته کرده در آن جا بود، صدای همهمه می آید. سر و صدا قدری بیشتر شد و ساکت شدند. و ساعت پنج و نیم که آن روزها اول اذان صبح بود، و به قصد وضو آمدم پائین. ناگهان دیدم صبیبه بزرگم - که معمولاً در این وقت در خواب بود - بیدار و غرق در نشاط و سرور است.

تا چشمش به من افتاد، گفت: آقا مژده بدهم به شما؟ گفتم: چه خبر است؟ من گمان کردم خواهر یا برادرم از همدان آمده اند، گفت: بشارت، مادرم را شفا دادند،! گفتم: کی شفا داد؟ گفت: مادر

چهار بعد از نیمه شب با صدای بلند و شتاب و اضطراب ما را بیدار کرد. چون برای مراقبت مریض، دخترش و برادرش حاج مهدی و خواهر زاده اش مهندس غفاری که این دو نفر اخیراً از تهران آمده بودند تا مریضه را به تهران ببرند برای معالجه، این سه نفر در اطاق مریضه بودند که ناگهان داد و فریاد مریضه (بلند می شود) که می گفت: «برخیزید آقا را بدرقه کنید، برخیزید آقا را بدرقه کنید». می بیند که تا اینها از خواب برخیزند آقا رفته، خودش که چهار روز بود که نمی توانست حرکت کند، از جا می پرد، دنبال آقا تا دم در حیاط می رود. دخترش که مراقب حال مادر بود و در اثر سر و صدای مادر که آقا را بدرقه کنید بیدار شده بود، دنبال مادر تا دم در حیاط می رود که ببیند مادرش کجا می رود. دم در حیاط، مریضه خود به خود می آید، ولی نمی تواند باور کند که خودش تا اینجا آمده، از دخترش زهرا می پرسد که: زهرا من خواب می بینم یا بیدارم؟! دخترش پاسخ می دهد که: مادر جان ترا شفا دادند، آقا کجا بود که می گفتی آقا را بدرقه کنید؟ ما کسی را ندیدیم. مادر می گوید: آقای بزرگواری در زی اهل علم، سید عالی قدری که خیلی جوان نبود، پیر هم نبود، به بالین من آمد، گفت: برخیز خدا تو را شفا داد. گفتم: نمی توانم برخیزم، با لحن تندتر فرمود: شفا یافتید، برخیز، من از مهابت آن بزرگواری برخاستم... چون خواست از اطاق بیرون رود من شما را صدا زد که او را بدرقه کنید، ولی دیدم شما دیر جنیدید، خودم از جا برخاستم و دنبال آقا رفتم.

بحمدلله تعالی پس از این توجه و عنایت، حال مریضه فوراً

بهبود یافت، چشم راستش که در اثر سگته غبار آورده بود، برطرف شد. پس از چهار روز میل به غذا کرد. در همان لحظه گفت: گرسنه ام برای من غذا بیاورید. يك لیوان شیر که در منزل بود به او دادند. با کمال میل تناول نمود، رنگ رویش به جا آمد. و در اثر فرمان آن حضرت که گریه مکن، غم و اندوه از دلش برطرف شد. 1

در پاورقی کتاب، ذیل این داستان آمده است که: «و ضمناً خانم مذکور از پنج سال قبل روماتیسم داشت. از لطف حضرت علیه السلام شفا یافت، یا آن که اطبا نتوانستند معالجه کنند».(1)

در پاورقی کتاب، ذیل این داستان آمده است که: «و ضمناً خانم مذکور از پنج سال قبل روماتیسم داشت. از لطف حضرت علیه السلام شفا یافت، با آن که اطبا نتوانستند معالجه کنند».

در این داستان هم، مراتب مختلف معرفت امام علیه السلام به چشم می خورد، مرتبه اول برای همه کسانی است که این ماجرا را می شنوند.

در مرتبه بعد، معرفت کسانی است که شاهد ماجرا بوده اند و حال بیمار را قبل و بعد از بهبودی دیده اند. اینها بیش تر از گروه اول تحت تأثیر «طبابت» امام علیه السلام قرار می گیرند. اما بالاترین حد معرفت را خود آن بیمار دارد که «طبابت» امام زمانش را چشیده است. معرفت او با دو گروه قبلی اصلاً قابل مقایسه نیست و او نمی تواند عمق تأثیری را که عنایت امام علیه السلام در او گذاشته، به آنها منتقل کند. دیگران خودشان باید بچشند و گرنه با شنیدن از او فقط مرتبه ضعیفی از معرفت برایشان حاصل می شود که شدت و عمق آن، تفاوت زیادی با معرفت خود آن بیمار شفا یافته دارد.

این نمونه ها گوشه ای از تجلی وصف طبابت امام زمان علیه السلام است.

پس از حصول این معرفت، اعتقاد و عدم اعتقاد به این صفت برای امام علیه السلام به اختیار خود انسان بستگی دارد. کسی که به وصف طبابت امام علیه السلام معتقد است، وقتی بیماری را می بیند، بیش از هر کس و بیش از هر کس، به دستگیری امام عصر علیه السلام دل می بندد، آن گاه که به اسباب و عوامل مادی و طبیعی تمسک می جوید، قلباً از آن طیب واقعی، شفا می طلبد و این اسباب را صرفاً وسیله شفا دادن ایشان می داند و امیدی به آنها - مستقل از عنایت امام علیه السلام نمی بندد.

در مقابل، برخی افراد، طبابت امام علیه السلام را شنیده یا دیده و یا چشیده اند، اما اعتقادی شایسته و مناسب آن چه فهمیده اند، به حضرتش ندارند، با این که به شکلی، از تسلیم قلبی به این وصف امام علیه السلام، طفره می روند و می خواهند آن را توجیه خلاف واقع کنند.

طیب روح

مرتبه بالاتر طبابت اهل بیت علیهم السلام در مورد روح افراد متجلی می شود. چه بسیار افرادی که به وسیله ایشان از غفلت و حیرت در آمده اند! و چقدر افراد سرگردان که نجات یافته اند! کاملاً روشن است که تربیت روح نسبت به تربیت جسم، سطح بالاتری دارد. اگر همه بیماریهای جسمی مداوا شود و همه بدنها سالم گردند، اما اهل عبادت پروردگار نباشند، چه فایده ای برای ایشان دارد؟ سلامت جسم، وقتی ارزش می یابد که از آن در جهت بندگی خدا استفاده شود. در غیر این صورت، بهبودی و شفا یافتن، نعمت خواهد بود. ولی معمولاً به بیماریهای جسمی بیش از ناراحتی ها و دردهای معنوی و روحی توجه می شود.

به عنوان مثال اگر بشنویم کسی به بیماری صعب‌العلاجی مثل سرطان دچار شده، خیلی ناراحت می‌شویم. ولی اگر شاهد انحرافات فکری و عقیدتی دیگران باشیم، کمتر نگران می‌شویم، در حالی که گرفتاریهای روحی و اخلاقی به مراتب خطرناکتر بوده، هلاکت واقعی افراد به این جنبه مربوط می‌شود.

وقتی می‌شنویم یا می‌بینیم که امام عصر عجل‌الله‌تعالی فرجه از گمراهان یا افراد سست‌ایمان دستگیری کرده و آنها را در مسیر صحیح دینداری قرار داده‌اند، باید بیش از شفا دادن یک بیمار سرطانی، برای ما اهمیت داشته باشد، در حالی که متأسفانه چنین نیست. نوع افراد، شفا دادن جسم بیمار را مهمتر می‌دانند تا نجات روح فرد از هلاکت و بیماری گمراهی و انحرافات عقیدتی. وقتی می‌بینیم یا می‌شنویم که امام علیه‌السلام افراد را از جهل و غفلت نجات داده و آنها را به مسیر هدایت و توحید راهنمایی کرده‌اند، نسبت به «طیب روح» بودن امام علیه‌السلام معرفت پیدا می‌کنیم. پس از حصول این معرفت باید قلباً نیز بدان معتقد گردیم.

درس شانزدهم: آبخار علم و کشتی نجات

علم مصوب

جهل، از امراض روحی است که انسان را به غفلت و حیرت و نهایتاً به بیراهه می کشاند. شفای این درد، علم است که به دست امام علیه السلام می باشد. یکی از اوصافی که امام رضا علیه السلام برای معرفی امام معصوم علیه السلام به کار برده اند، تعبیر: «المخصوص بالعلم»⁽¹⁾

است، یعنی علم، اختصاص به امام علیه السلام دارد. بنابراین هر کس بخواهد عالم شود، باید سراغ امام برود، چرا که ایشان تنها منبع علم هستند. در عبارتی از زیارت آل یس نیز امام زمان علیه السلام، خود را «العلم المصوب» یا «علم سرازیر شده» معرفی فرموده اند.⁽²⁾

به کار بردن تعبیر علم به جای عالم، نشانه مبالغه است.⁽³⁾

یعنی امام علیه السلام علم مجسم است. پس تشنگان علم، باید سراغ

1-1. اصول کافی، کتاب الحجّة، باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته، حدیث 1.

2-2. احتجاج طبرسی، جلد 2، صفحه 316.

3-3. در ادبیات عرب اگر بخواهند بگویند صفتی در حد کمال و تمام است، به جای اسم فاعل، مصدر یا اسم مصدر به کار می برند. مثلاً اگر بخواهند بگویند کسی خیلی عادل است، می گویند عدل است.

ایشان بروند، چرا که طبق فرمایش امام هشتم علیه السلام:

الامام الماء العذب على الظماء. (1)

امام، آب شیرین در حال تشنگی (برای شخص تشنه) است.

آب، مایه حیات است و حیات مادی و معنوی انسان به آن وابسته است. آب فقط آن مایه نوشیدنی که جسم ما را سیراب می کند، نیست.

بلکه به هر چه انسان تشنه را سیراب کند، اطلاق آب می شود. البته آبی که تشنگی قلبی انسان را سیراب می کند و باعث حیات روح انسان می شود، اهمیت بیشتری دارد.

وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ (2)

کسی که قلبش به نور علم امام علیه السلام هدایت شده، «حی» یعنی «زنده» است و در مقابل، کسی که قلبش منور به نور هدایت الهی و علم امام علیه السلام نشده باشد، «میت» است.

أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ (3)

حقیقت حیات، زنده شدن قلب به نور معرفت و علم امام علیه السلام و

1-1. اصول کافی، کتاب الحجة، باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته، حدیث 1.

2-2. انبیاء، 30.

3-3. انعام، 122.

حقیقت موت، تاریکی قلب از این نور است. بنابراین اگر علم امام را بچشیم، خاصیت «الماء العذب» یا «آب گوارا» بودن امام علیه السلام را چشیده ایم.

راه چشیدن آن، همان است که در قرآن کریم آمده است.

قرآن می فرماید:

وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِينَهُمْ مَاءً غَدَقًا (1)

از حضرت صادق علیه السلام در تفسیر این آیه، پرسیدند. حضرت «الطریقه» را به «ولایت» تفسیر کردند و در مورد «الاسقینا هم ماء غدقاً» فرمودند:

لأذقناهم علماً كثيراً يتعلمونه من الأئمة عليهم السلام. (2)

علم فراوانی که از ائمه علیهم السلام بیاموزند، به ایشان می چشانندیم.

یعنی اگر کسی استقامت و پایداری در مسیر ولایت ائمه علیهم السلام داشته باشد، طبق وعده الهی از علم امام علیه السلام به او بسیار می چشانند و او را کاملاً سیراب می کنند. آب نوشیدنی، سبب حیات جسمانی انسان است، اما آب به «علم» هم تفسیر شده، که سبب حیات روح انسان می باشد.

هم چنین در آیه شریفه دیگر می فرماید:

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَّعِينٍ (3)

1-1. جن، 16.

2- بحار جلد 24 ص 29 ح 2

3-3. ملك، 30.

امام رضا علیه السلام، آیه را چنین تفسیر فرموده اند:

ماءکم ابوابکم ای الائمة علیهم السلام، و الائمة ابواب الله بینہ و بین خلقہ. (فمن یأتیکم بماء معین) یعنی بعلم الامام. (1)

منظور از «ماءکم» در آیه شریفه، درهای شما یعنی امامان علیهم السلام هستند. و امامان علیهم السلام درهای خدا میان او و آفریدگانش هستند. منظور از «ماء معین» هم علم امام علیه السلام است.

ملاحظه می شود که در این آیه شریفه، آب به علم - و آن هم علم امام علیه السلام تفسیر شده است. و این علم، باعث حیات روح آدمی می گردد.

پس هر چیزی که مصداق پایداری در طریق ولایت اهل بیت علیهم السلام باشد، در چشیدن انسان از علم امام علیه السلام می تواند مؤثر باشد. یکی از مهمترین این موارد، مراجعه جدی به احادیث اهل بیت علیهم السلام و مأخذ قرار دادن آنها در همه مسائل و تسلیم شدن به مفاد آنهاست. این امر خصوصاً در زمان غیبت حضرت بقیة الله ارواحناه فداه که به طور عادی دسترسی به ایشان و درس گرفتن از محضرشان میسر نیست، اهمیت ویژه ای دارد. البته در همین زمان غیبت، کسانی بوده اند که با استفاده حضوری، از امامشان بهره علمی برده اند که آگاهی از این موارد، معرفت ما را نسبت به همین ویژگی امام علیه السلام بالاتر می برد.

دستگیری علمی امام عصر علیه السلام

در این جا نمونه هایی از دستگیری علمی امام عصر ارواحنا فداه را در همین زمان غیبت یاد می کنیم، تا با شناخت این موارد، معرفت بیشتری را به وصف «علم مصبوب» بودن ایشان پیدا کنیم.

نمونه اول

مرحوم مقدس اردبیلی یکی از علمای بزرگ شیعه است. شاگرد ایشان میر علام نقل می کند که:

شبی در صحن مقدس امیر المؤمنین علیه السلام گردش می کردم، در حالی که بسیاری از شب گذشته بود. ناگاه شخصی را دیدم که به سمت روضه مقدسه می آید. من نیز به سمت او رفتم. چون نزدیک شدم، دیدم استاد ما مولی احمد اردبیلی است. خود را پنهان داشتم، تا این که به نزدیکی در روضه مبارکه رسید، در حالی که در روضه بسته بود، سپس گشوده گردید و مقدس داخل روضه شد. دیدم که گویا با کسی سخن می گوید. بعد از آن بیرون آمد و در روضه بسته شد. من پشت سر او روانه شدم، به نوعی که مرا نمی دید، تا آن که از نجف اشرف بیرون آمدیم. مقدس به سمت کوفه رفت، تا آن که داخل مسجد کوفه گردید و در محرابی که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شربت شهادت نوشیده، قرار گرفت.

با شخصی در مسئله ای سخن گفت و زمان طویلی درنگ نمود.

آن گاه از مسجد بیرون آمد و به سمت نجف اشرف روانه شد. من نیز پشت سر او می رفتم، تا آن که به نزدیک مسجد حناوه رسیدیم مرا سرفه گرفت، چنان که نتوانستم خودداری کنم. چون

صدای سرفه مرا شنید، متوجه من گردید و فرمود: آیا تو میر علامی؟ عرض کردم: بلی. فرمود: در اینجا چه کار داری؟ گفتم: از وقتی که داخل روضه مقدسه شده اید تا حال، با شما بودم. شما را به حق صاحب این قبر قسم می دهم که این ماجرا را که در این شب برای شما اتفاق می افتاد، از اول تا به آخر، به من خبر دهید.

گفت: خبر می دهم به شرط آن که تا زمانی که من زنده ام، آن را به کسی نگوئی. من هم در این مورد با او عهد و میثاق نمودم.

چون مطمئن شد، فرمود: بعضی از مسائل بر من مشکل شد و در آنها در مانده و در فکر بودم. ناگاه بر دلم افتاد که به خدمت امیر المؤمنین علیه السلام روم و آنها را از ایشان بپرسم. وقتی که به روضه مقدسه رسیدم، در بر روی من گشوده شد، چنان که مشاهده نمودی، داخل شدم و به درگاه الهی تضرع نمودم تا حضرت، جواب مسائل مرا بفرماید. در آن حال، صدایی از قبر مطهر شنیدم که برو مسجد کوفه و آنها را از قائم علیه السلام بپرس، زیرا که او امام زمان تو است. این بود که آمدم در نزد محراب، و آنها را از حضرت حجت علیه السلام پرسیدم و جواب شنیدم و اکنون بر می گردم. (1)

نمونه دوم

از دیگر افرادی که مورد عنایت امام زمان علیه السلام قرار گرفته اند، مرحوم شیخ مرتضی انصاری رحمه الله است. ایشان با امتیاز فوق العاده در علم

1-1. العبقری الحسان، جلد 2، الیاقوت الاحمر، صفحه 64، با کمی تصرف و بازنویسی عبارات.

و تقوا، مرجعیت عالم تشیع را در زمان خود به عهده داشتند. ایشان مقامشان به جایی رسیده بود که وقتی برایشان مشکل علمی پیش می آمد، گاهی خدمت امام زمان علیه السلام می رسیدند و سؤالات خود را از منبع علم می پرسیدند. آقا میر سید محمد بهبهانی به دو واسطه از یکی از شاگردان شیخ نقل می کند که گفت:

در یکی از زیارات مخصوصه که به کربلا مشرف شده بودم، شبی بعد از گذشتن نیمه شب، برای رفتن به حمام از منزل بیرون آمدم. و چون کوچه ها گل بود، چراغی با خود برداشتم. از دور شخصی را شبیه شیخ دیدم. چون قدری نزدیکش رفتم، دیدم شیخ است. در فکر افتادم که شیخ در این موقع شب، آن هم در این گل و لای، با چشم ضعیف به کجا می رود. من برای این که مبادا کسی در کمین او باشد، آهسته پشت سر او روانه شدم، تا بر در خانه ای مخروبه ایستاد، و زیارت جامعه را با حالت توجه خاصی خوانده و سپس داخل آن منزل گردید. من دیگر چیزی نمی دیدم، ولی صدای شیخ را می شنیدم که گویا با کسی تکلم می کند. پس به حمام رفتم و بعد به حرم مطهر مشرف گشتم، و شیخ را در آن مکان شریف دیدم. بعد از پایان این مسافرت، در نجف اشرف خدمت شیخ رسیدم و قضیه آن شب را معروض داشتم. ابتدا شیخ منکر شد، تا پس از اصرار زیاد فرمود: گاهی برای رسیدن خدمت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف مأذون می گردم. و به درب آن منزل - که تو آن را پیدا نخواهی کرد - می روم، و زیارت جامعه می خوانم. چنانچه بار دیگر اجازه رسد، خدمت آن حضرت شرفیاب می شوم و مطالب لازمه را از آن

سرور می پرسم. سپس شیخ فرمود: تا زمانی که در قید حیات هستم، این مطلب را پنهان دار، و به کسی اظهار مکن. (1)

مشاهده زندگی افرادی که در مکتب اهل بیت علیهم السلام تربیت شده اند و علم امام را چشیده اند، باعث می شود که ما نسبت به منبع علمی که آنها را سیراب کرده است، معرفت بیشتری پیدا کنیم. چون در واقع شاگرد، به نوعی - هر چند بسیار محدود - می تواند معرفت استاد خویش باشد.

اگر ما افرادی مثل شیخ مرتضی انصاری را درك کرده بودیم، در معرفت ما نسبت به امام عصر عجل الله تعالی فرجه هم تفاوت ایجاد می شد. البته دانستن کرامات و برخی از احوال ایشان نیز می تواند در این زمینه مؤثر باشد. شناخت بیش تر يك امام شناس واقعی نظیر شیخ انصاری، در شناخت بیشتر خود امام علیه السلام قطعاً مفید است.

کرامتی از مرحوم شیخ انصاری

مرحوم میرزا حبیب الله رشتی از شاگردان برجسته مرحوم شیخ انصاری بود و مسجد و منبر تدریس شیخ در نجف اشرف، پس از ایشان به آن بزرگوار واگذار شد. ایشان از پسر مرحوم حاجی سید علی شوشتری (2)

نقل کرد:

1-1. زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، صفحه 106 و 107.

2-2. ایشان از اولاد سید نعمت الله جزائری و مجاور نجف اشرف بودند. در زهد و ورع و تقوی سلمان عصر و مقدار زمان بودند و بر جنازه مرحوم شیخ انصاری اقامه نماز کردند و بعد از وفات شیخ تقریباً یکسال زنده بودند که امور معنوی مردم را اداره می کردند. العبقری الحسان، جلد 2، الیاقوت الاحمر، صفحه 74.

در وبائی که در نجف حدود سال 1270 هجری قمری واقع گردید، در مرحوم سید، اواسط شب آثار بیماری وبا عارض شد.

چون حال ایشان را پریشان دیدم و ضعف پیری و عبادت هم مزید بر علت بود، از خوف آن که مبادا تا صبح از دنیا برود و شیخ مؤاخذه فرماید که چرا اطلاع ندادید، فانوس را برای خبر دادن به شیخ روشن کردیم، چون سید متوجه شد، فرمود: چه خیال دارید؟ عرض کردیم: می خواهیم شیخ را با خبر کنیم. فرمود: احتیاجی به این کار نیست، شیخ حالا تشریف می آورند، چراغ را خاموش کنید و بنشینید. چون فانوس را خاموش کرده و نشستیم، چیزی نگذشت که صدای حلقه در بلند شد. سید فرمود که شیخ است، در را بگشایید. چون در را گشودیم، شیخ را در حالی که ملا احمد همراه ایشان بود، پشت در دیدیم. شیخ فرمود: حاج سید علی چطور هستند؟ عرض کردیم: حالا که مبتلا شده، خدا رحم کند، فرمود: انشاء الله باکی نیست. و داخل گردید. چون سید را مشوش و مضطرب دید، فرمود: مضطرب نشو، انشاء الله خوب می شوی، جناب سید فرمود: از کجا می گوئی، شیخ اظهار کرد: من از خدا خواسته ام که تو بعد از من زنده بمانی و بر جنازه من نماز بگزاری، گفت که چرا این را خواستی؟ جواب داد: حالا که شده است. آن گاه نشست و قدری سؤال و جواب و شوخی کردند، و شیخ برخاست و رفت. فردای آن روز، شیخ بعد از درس در منبر فرمود: می گویند حاجی سید علی ناخوش است. هر کس از طلاب که مایل است از او عیادت کند، همراه من بیاید. آن گاه از منبر به زیر آمده، با جمعی طلاب به خانه سید رفت، میرزا

حبيب الله فرمود که من هم در آن مجلس بودم و این سخن را از شيخ شنيدم، وليکن کاری ضروری مانع از همراهی با ایشان شد. راوی گوید که چون شيخ وارد شد، مانند کسی که خبر ندارد، احوال پرسى فرمود. من خواستم عرض کنم: شيخنا! شما که ديشب خود تشریف آوردید و دیدید. ناگاه سيد را دیدم که انگشت به دندان گزید و اشاره کرد. دانستم که بر افشاء آن رضا ندارند.

سکوت کردم. و بعد هم سيد عافيت يافت، و سالها بعد بر جنازه شيخ نماز کرد. اعلى الله مقامها. (1)

کرامتی ديگر از شيخ انصاری

جناب شيخ عبدالرحيم شوشتری - که از شاگردان شيخ مرتضى انصاری بوده - نقل می کند:

در حرم سيد الشهداء عليه السلام بودم. مرد و زنی از اعراب باديه وارد حرم مطهر شدند. در حالی که کودک فلجی همراهشان بود، به آن حضرت توسل جستند و زیارت نموده، بیرون رفتند. من پس از زیارت و نماز به حرم حضرت ابوالفضل عليه السلام مشرف شدم. دیدم آن مرد و زن، کودک علیل خود را آنجا برده، می گویند: «دخيلك (2)

يا بن امير المؤمنين عليه السلام» و به پشت ضريح مقدس رفتند. ولی کودک را روبروی ضريح مقدس حضرت عباس عليه السلام گذاشتند، در حالی که قادر بر حرکت نبود. وقتی مشغول خواندن نماز بودم، کودک شفا یافته، حرکت کرد و به اطراف نگاه کرد، اما پدر و مادر

1-1. العبقري الحسان، جلد 2، الياقوت الاحمر، صفحه 74، با قدری اصلاح ادبی.

2-2. به شما متوسل شده ام.

خود را ندید. از حرم بیرون رفت. بعد والدین به او ملحق شدند، بدون آن که شفای کودک خود را امر عجیبی شمارند. من حاجتی داشتم که همیشه در مشاهده مشرفه عرض می کردم، ولی اجابت نمی شد. در آن زمان بی تاب شده، با جسارت عرض کردم: یا ابا الفضل! هرگاه اعراب بادیه، نزد شما عزیزترند و بیشتر از ما طلاب علوم دینیه حرمت دارند، من خدمت شما نمی مانم و به اعراب ملحق می شوم.

اما بلافاصله به خود آمده، متوجه شدم که خواسته اعراب به خاطر ضعف ایمان ایشان زود اجابت می شود. لذا از گفته خود عذرخواهی کردم. پس از مراجعت به نجف اشرف به محض ورود به خادم مرحوم آقا شیخ مرتضی به ملاقاتم آمد و گفت: «اجب استاذك» (1).

چون به خدمت ایشان رسیدم، فرمود: «دو حاجت داری: یکی این که در نزدیک صحن مقدس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منزلی خریداری نمائی، و دوم این که مکه مشرف شوی. آن گاه مقداری پول به من عطا فرمود که در آن موارد خرج کنم و فرمود: تا من زنده ام، به کسی اظهار مکن. من ابتدا قرض خودم را از آن پول پرداخت کردم و بعد از آن، خانه خریدم و سفر حج نمودم. (2)

افراد نظیر مقدس اردبیلی و شیخ انصاری، عنایت شدگان خاص امام عصر ارواحنا فداه هستند، کسانی که حضرت از آنها دستگیری

1-1. یعنی دعوت استاد خود را پاسخ بده.

2-2. العبقری الحسان، جلد 2، الیاقوت الاحمر، صفحه 74، کرامت سوم با اندکی تصرف ادبی در عبارات.

فرموده اند و «علم مصبوب» بودن خود را به ایشان چشاندند.

امام باد توجه داشت که برای چشیدن علم امام علیه السلام ضرورت ندارد که انسان حتماً خدمت حضرتش مشرف شود و سؤالات علمی خود را به صورت حضوری بپرسد. این تشرف، توفیق بسیار عظیمی است، ولی لزومی ندارد کسی که به این درجه برسد تا از علم امام علیه السلام بهره گیرد بلکه از طریق رجوع به احادیث اهل بیت علیهم السلام و به طور کلی استقامت در طریق و ولایت ایشان، می توان از این سرچشمه علم سیراب شد.

برای این که در معرض تابش انوار علم و هدایت امام علیه السلام قرار گیریم، باید وظایف خود را نسبت به ایشان به طور کامل ادا کنیم. از جمله این که نسبت به سخنان ایشان تسلیم باشیم، همه مسائل و مشکلات علمی، فکری و قلبی خود را به امام علیه السلام ارجاع دهیم و در حقیقت همه امور خود را «رد به سوی امام» (1)

پایین حد معرفت امام علیه السلام این است که ایشان همتای پیامبر صلی الله علیه و آله مگر در نبوت - و وارث آن حضرت می باشد، و این که اطاعت از امام (در حقیقت) اطاعت از خدا و از رسول خدا است، (و دیگران آن که باید) در هر چیز، تسلیم محض نسبت به امام بود، و (همه امور را) به ایشان ارجاع داد و نظر ایشان را برگرفت.

کنیم. وقتی که انسان در همه امور، امام علیه السلام را مرجع قرار دهد و نسبت به راهنمایی های ایشان تسلیم گردد، خداوند کریم به لطف عمیم خود، شیرینی علم امام را به او می چشاند.

بدین ترتیب، مراجعه او به احیای اهل بیت علیهم السلام و عمل به آنها، وسیله

1- 1. امام صادق علیه السلام در روایتی جنبه عملی معرفت را تسلیم محض بودن نسبت به امام و همه امور را به سوی ایشان ارجاع دادن، معرفی فرموده اند: ادنی معرفة الامام انه عدل النبی علیه السلام - الا درجة النبوة - و وارثه و ان طاعته طاعة الله و طاعة رسول الله و التسليم له فی کل امر و الرد الیه و الاخذ بقوله بحار الانوار، جلد 36، صفحه 407.

چشیدن علم دین از سرچشم وجود امام علیه السلام می گردد. در این حال نور هدایتی که از کلام امام علیه السلام بر می آید، چراغ راه او گشته، از سرگردانی نجاتش می دهد. همان کلامی که در وصف آن فرموده اند: «کلامکم نور»⁽¹⁾

اگر قلب انسان را منور کند، علم امام علیه السلام برایش شهودی می شود.

به این ترتیب بدون تشرف ظاهری خدمت امام عصر ارواحنا فداه و استفاده حضوری عادی از ایشان، می تواند به مرتبه چشیدن علم امام علیه السلام برسد. این چیزی است که تا انسان راهش را طی نکند و به مقصود نرسد، آن را تصدیق نمی کند.

3. سفینه نجات

یکی از مهمترین اوصاف امام علیه السلام، «کشتی نجات» بودن ایشان است.

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در معرفی خود و فرزندان گرامیشان فرموده اند:

نحن ... سفن النجاة.⁽²⁾

ما... سفینه های نجات هستیم.

کشتی نجات در دریا به دنبال غریق می گردد، تا او را از غرق شدن نجات دهد. امامان ما کشتی نجات هستند، یعنی برای نجات کسانی که در حال غرق شدن هستند، می گردند تا آنها را پیدا کرده، نجات دهند.

اگر کسی به ایشان پناه ببرد، از او دستگیری می کنند، اما علاوه بر آن خودشان هم به دنبال کسانی هستند که نیاز به کمک دارند و دوست

1- 1 زیارت جامعه کبیره، بحار الانوار، جلد 102، صفحه 132.

2- 2. بحار الانوار، جلد 77، صفحه 302.

دارند به فریاد کسانی برسند که از لحاظ روحی یا جسمی در معرض خطر و غرق شدن می باشند.

این تعبیر در زیارت امام زمان ارواحنا فداه در روز جمعه نقل شده است:

السلام عليك يا سفينة النجاة. (1)

داستان دعای مشلول

امام حسین علیه السلام می فرمایند: من در خدمت پدرم علی بن ابیطالب علیه السلام برای طواف خانه خدا رفته بودم. شب بسیار تاریکی بود و نور کمی می تابید، مظاف خالی بود و زائران خانه خدا هم خواب بودند. دیدگان مردم به خواب رفته بود. در همین اثناء، پدرم شنیدند که کسی با صدای غمناک و ناراحت از يك دل پر درد استغاثه می کند، دنبال پناه می گردد و طلب رحمت می کند. وی اشعاری می خواند که ترجمه آنها این است: ای اجابت کننده دعای بیچاره در تاریکی ها! ای رفع کننده گرفتاری و بلا و بیماری! زائران خانه ات خوابیدند و بیدار شدند.

1-1. بحار الانوار، جلد 102، صفحه 215، در دعای پس از زیارت آل یس نیز به این صفت امام علیه السلام اشاره شده است: «سفينة النجاة و علم الهدی» احتجاج طبرسی، جلد 2، صفحه 318.

آنها مشغول دعا هستند، اما چشم تو خواب ندارد.

با بزرگواری و کرم خود از گناه من در گذر ای آن که اهل حرم او را خطاب کرده اند.

اگر عفو و بخشایش تو، گناهکار را در بر نگیرد، پس چه کسی به گناهکاران انعام می کند؟ حضرت حسین بن علی علیهما السلام فرمودند: پدرم به من گفتند: یا ابا عبدالله! شنیدی صدای گناهکاری را که به گناهِش اقرار کرده، از خدا فریاد خواهی ی کند؟ عرض کردم: بلی. شنیدم. فرمودند: برو جستجو کن، بلکه او را ببینی. من در تاریکی راه افتادم و در میان افرادی که خواب بودند، رفتم. تا این که وقتی بین رکن (حجر الاسود) و مقام (ابراهیم) رسیدم، به شخصی که ایستاده بود، برخورد کردم. به او گفتم: سلام بر تو، ای بنده اقرار کننده ای که (از خدا) گذشت و مغفرت و پناه می طلبی. تو را به خدا پسر عموی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را اجابت کن. او (که در حال نماز بود) سجده و تشهد و سلامش را به سرعت به جا آورد، اما سخنی نگفت تا این که با دست به من اشاره کرده که جلوی او حرکت کنم.

او را خدمت امیر المؤمنین علیه السلام بردم. عرض کردم: آن کسی که صدای مناجاتش می آمد، همین است. حضرت به او نظری افکندند و دیدند که جوانی زیبا روی با لباسهای پاکیزه است. پرسیدند: از کدام قبیله هستی؟ عرض کرد: عرب هستم. فرمودند: حالت چطور است و گریه و استغاثه ات برای چیست؟ جوان گفت: حالم حال کسی است که گرفتار عقوق (ناراحتی) پدر شده و به تنگنا افتاده است. به مصیبت مبتلا گشته و به غم و اندوه دچار شده است، پس دعایش مستجاب نمی شود.

حضرت فرمودند: چرا این طور شدی؟ گفت: من خیلی اهل بازی

(قمار) و طرب بودم، و در ماه رجب و شعبان نیز به معصیت ادامه می دادم و از خدا نمی ترسیدم. اما پدر دلسوز و مهربانی داشتم که مرا از بالا و پائین شدن روزگار بر حذر می داشت و از آتش جهنم می ترساند و می گفت: روشنایی و تاریکی و روزها و شبها و ماهها و سالها و نیز فرشتگان بزرگوار، از (این کارهای) تو، به ستوه آمده و فریادشان به هوا بلند است.

اما وقتی پدرم با اصرار مرا نصیحت می کرد، به او نهیت می زدم، او را منع می کردم، به او می پریدم و او را کتک می زدم. تا این که یک روز به خانه آمدم و سراغ پولهایی که پنهان بود رفتم، تا آنها را بردارم و در کارهای خود استفاده کنم. ولی پدرم جلوگیری کرد. من هم پدرم را کتک زدم، دستش را پیچاندم. پولها را گرفتم و دنبال کارم رفتم. همان وقت، پدرم وقتی می خواست از جایش بلند شود، دست روی زانوهایش گذاشت تا بلند شود ولی از شدت درد و ناراحتی نتوانست برخیزد. همان جا شروع به سرودن اشعاری کرد که مضمون قسمتی از آن، آیه است:

«من همان گونه که مردم از خدا طلب باران می کنند، پسرم را از خدا خواستم. سپس او را تربیت کردم و بهترین غذاها را در کودکی به او دادم تا بزرگ شد. اکنون وقتی می ایستد، سرش به کوهان شتر می رسد.

اما متأسفانه وقتی به کمال جوانی رسیده است، اموال مرا به زور ستانده، دستم را می پیچاند. (الهی) خدایی که قدرتش بر او غلبه دارد، دستش را بیچاند».

سپس پدرم به خدا قسم خورد که به سوی کعبه خواهد رفت و از من

به خدا شکایت خواهد کرد. او هفته ها روزه گرفت، نمازهای زیادی خواند و دعا کرد. سپس سوار بر مرکبش به سوی خانه خدا روانه شد.

بیابانها را طی کرد و دره ها و کوهها را پشت سر گذاشت، تا این که در ایام حج اکبر به مکه رسید. به سوی خانه خدا رفت، و طواف و سعی به جا آورد، آن گاه پرده های کعبه را گرفته، از خدای کعبه خواست تا حق او را از فرزندش بگیرد و يك طرف بدن او را فلج کند.

جوان گفت: قسم به آن که آسمان را به پا داشته و آب را از زمین بیرون آورده است، به محض پایان یافتن دعای ایشان، آن چه می بینید بر سرم آمد. بعد طرف راست جامه اش را کنار زد، آن طرف بدنش فلج شده بود. سپس اضافه کرد، من از سه سال پیش، از پدرم خواستم که بیاید همان جا که مرا نفرین کرده، برایم دعا کند تا خدا شفایم دهد. اما او نمی پذیرفت، تا امسال شد، بر من منت گذاشت و قبول کرد که بیاید.

وی را سوار شتری کردم تا بتوانم او را به اینجا بیاورم و برای سلامتی من دعا کند.

در راه به منطقه ای رسیدیم که پرنده ها آنجا شب پرواز کردند و به حرکت در آمدند. یکی از پرنده ها به شتر پدرم نزدیک شد. شتر رم کرد و ایشان را از بالای دره به پائین پرتاب کرد، پدرم میان دو سنگ افتاد و از دنیا رفت. او را همان جا دفن کردم. همه امیدم را از دست دادم. از این بدتر، آن که مردم، مرا به کسی که گرفتار نفرین پدرش شده است می شناسند.

در این جا امیر المؤمنین علیه السلام به آن جوان فرمودند: فریاد رس به سوی تو آمد (اتاك الغوث). می خواهی دعایی به تو بیاموزم که رسول

خدا صلی الله علیه و آله به من یاد داده و در آن اسم اکبر اعظم عزیز خداست؟! هر کس آن را بخواند، خدا دعایش را مستجاب می فرماید و آن چه خواسته است، به او عطا می فرماید. ناراحتی او را برطرف می سازد، گرفتاریش را رفع می کند، غم و نگرانی او را از بین می برد، بیماری اش را شفا می دهد، شکستگی اش را جبران می کند، فقیر را به وسیله این دعا بی نیاز می سازد، قرضهایش را پرداخت می نماید، چشم زخم را برطرف می کند، گناهان را به این دعا می بخشد و عیبها را به وسیله آن می پوشاند. به وسیله این دعا هر کس را که از شیطانی یا از زورگویی بترسد، پناه و امنیت می دهد و اگر يك بنده واقعاً مطیع خدا این دعا را بر کوهی بخواند، آن کوه از جای خودش حرکت می کند. یا اگر بر مرده ای بخواند، خدا او را پس از مرگ زنده اش می کند، و اگر بر روی آب بخواند، می تواند روی آب قدم بگذارد و حرکت کند، به شرط آن که دچار عجب نشود. س

پس ای جوان! تقوای خدا داشته باش، دلم برای تو سوخت و برای این که صدق نیت تو برای خدا روشن شود، نباید این دعا را برای انجام بخوانی و اطمینان در دین و اعتقاد است که باعث مفید واقع شدن این دعا می گردد. پس اگر با خلوص نیت بخوانی، خدا آن را مستجاب می فرماید و پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب می بینی که به تو بهشت و اجابت دعا را بشارت می دهد.

امام حسین علیه السلام فرمودند: خوشحالی من از فوائد این دعا، بیشتر از خوشحالی آن جوان از سلامتی و سرنوشتش بود...

سپس امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: دوات و کاغذی بیاورید و آن چیزی را که من به شما املاء می کنم، بنویسید. سید الشهداء علیه السلام فرمودند:

من این دعا را نوشتم. (1)

در ادامه روایت آمده است که امیر المؤمنین علیه السلام به جوان فرمودند: «در پایان دعا، آن چه دوست داری از خدا می خواهی، و حاجت خود را نام می بری، و جز با طهارت (وضو یا غسل)، این دعا را نمی خوانی».

سپس فرمودند: شب این دعا را ده بار بخوان. و فردا صبح خیر خوش را برایم بیاور.

سید الشهداء علیه السلام فرمودند: من آن دعا را نوشتم و جوان نوشته را گرفت و رفت. فردا صبح دیدم که با سلامت کامل آمد. نوشته در دستش بود. می گفت: «قسم به خدا این اسم اعظم است، قسم به پروردگار کعبه که دعایم مستجاب شد».

امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: بگو چه شد؟ گفت: همه خوابده بودند و هوا تاریک بود. این نوشته را روی دستم گرفتم و مکرر این دعا را خواندم. دفعه دوم شنیدم صدایی می گوید: «بس است، خدا را به اسم اعظمش خواندی» سپس خوابیدم. در خواب رسول اکرم صلی الله علیه و آله را دیدم که دست مبارکش را بر من کشید و فرمود: از اسم اعظم عظیم خدا محافظت کن که تو در مسیر خوبی هستی، پس با سلامت و عافیت بیدار شدم. خدا جزای خیر به شما بدهد. (2)

با قدری دقت و تأمل در این روایت، می توان به برخی از اوصاف

1-1. دعایی که امیر المؤمنین علیه السلام انشاء فرمودند، همان دعای مشلول است که مرحوم محدث قمی در مفاتیح الجنان آن را نقل کرده اند. مشلول به معنای فلج شده است و در پایان دعا آمده: «این دعا مربوط به جوانی است که گرفتار گناهِش شده است».

2-2. مهج الدعوات، صفحه 151 تا 157.

امام علیه السلام پی برد. امیر المؤمنین علیه السلام «کشتی نجاتی» بودند که خود به دنبال غریق می گشتند. می بینیم که در آن شب تاریک، چگونه به جستجوی آن جوان رفته، از او دستگیری نمودند. به علاوه نقش «طبابت» حضرت روشن می گردد. آن هم طبیعی که با طب خود به دنبال بیماریش می گردد تا او را پیدا کرده، شفا دهد. از طرفی این جوان از همه جا منقطع شده و با حال اضطرار به در خانه خدا آمده و استغاثه کرده است.

ائمہ علیہم السلام «الغوث و الرحمة الواسعة»⁽¹⁾

به امام زمان علیه السلام عرض سلام می نمایم. احتجاج طبرسی، جلد 2، صفحه 316.

هستند، چون رحمت خدا از طریق ایشان بر خلق جاری می شود. جوان به درگاه خدا استغاثه کرده بود، ولی از آن جا که امیر المؤمنین علیه السلام «اذن الله» بودند، صدای فریاد خواهی او را شنیدند و صفت «غیاث المضطر المستکین» بودن خود را به آن جوان چشانند.

1-1 در زیارت آل یس نیز با تعبیر «و الغوث و الرحمة الواسعة»

درس هفدهم: فراخوان به سوی خدا و فریاد رس بینوا

داعی الله

در درس گذشته داستان جوان فلج را نقل کردیم که امیر المؤمنین به او دعای مشلول را تعلیم دادند و او شفا یافت. نکته بسیار مهم و شایسته توجه، این است که آن شخص فلج، درخواست شفای جسمی نموده بود. امیر المؤمنین علیه السلام که «ید الله» بودند، می توانستند دستی بر اعضاء فلج او بکشند تا بدنش شفا پیدا کند. ولی از آن جا که ایشان، رحمت واسعه الهی بودند، او را با خدا آشنا کردند و دعائی به او آموختند که مملو از «معارف الهی» است و به وسیله آن، جوان را به سوی خدا هدایت فرمودند.

البته رسالت اصلی پیامبر و ائمه علیهم السلام همین است که به هر مناسبتی مردم را متذکر به خدای متعال کنند و این نعمت فراموش شده را به یاد آنها بیاورند. خداوند در قرآن، پیامبر صلی الله علیه و آله را به همین صفت معرفی کرده است

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا (1)

از آن جا که امام علیه السلام، عدل و همتای پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد، همه این مقامات برای ایشان هم محفوظ است. در این داستان هم دیدیم که امیر المؤمنین علیه السلام وقتی وضع آن جوان را دیدند، ابتدا شفای او را به او بشارت دادند و سپس او را به در خانه خدا فرستادند و با این کار مهمترین رسالت خود را به انجام رساندند.

سراسر دعای مشلول که حضرت به آن جوان آموزش دادند، اسامی خدایس عزوجل است و اگر لطف الهی شامل حال انسان شود، با خواندن آن، معارف بسیار نصیب او می گردد که ارزش آن، مهمتر از شفای دردی است که انگیزه خواندن دعا شده است. اگر آن جوان مبتلا نبود، هیچ وقت آن طور استغاثه نمی کرد. پس او برای گرفتن شفای جسمی به در خانه خدا آمده بود و امیر المؤمنین علیه السلام که دعوت کننده به سوی خدا بودند، به جای این که به سرعت او را شفا دهند، او را با خدای خود آشنا کردند و نعمت بزرگی به او عطا فرمودند که به مراتب از شفای بدنش مهمتر بود. او با خواندن این دعا، هم لذت انس و مناجات با خدا را احساس کرد و هم صفت «داعياً الی الله» بودن امام علیه السلام را چشید.

در زیارت جامعه، هنگام سلام دادن به ائمه معصومین علیهم السلام می گوئیم:

السلام على الدعاء الى الله. (1)

ما ایشان را به صف «داعی الله» (2)

5. فریاد رس بیچارگان

حضرت زین العابدین علیه السلام در صلوات «شعبانیه» صفات پیامبر و اهل بیت گرامی ایشان علیهم السلام را چنین بیان فرموده اند:

اللهم صلی علی محمد و آل محمد الکهف الحصین و غیاث المضطر المستکین و ملجأ الهاربین و منجی الخائفین و عصمة المعتمصین. (3)

خدایا! بر محمد و آل محمد درود بفرست که ایشان غار محکم و نفوذ ناپذیر، و فریاد رس بیچارگان و پناهگاه فرار کنندگان، و نجات دهنده افراد ناامن، و حفظ کننده افرادی هستند که به دامان ایشان چنگ می زنند.

طبق معرفی امام سجاد علیه السلام حجت حق، کهف حصین یا همان «غار محکم و نفوذ ناپذیر» است. «غار» جای پناه آوردن از شر درندگان و

1-1. بحار الانوار، جلد 102، صفحه 128.

2-2. در زیارت آل یس به امام زمان علیه السلام این طور سلام می دهیم: «السلام عليك يا داعی الله» احتجاج طبرسی، جلد 2، صفحه 316. می خوانیم. ولی معرفت پیدا کردن نسبت به این صفت امام علیه السلام مراتب دارد. با «شنیدن» «دیدن» و یا «چشیدن» درجات مختلفی از معرفت این صفت نصیب انسان می شود.

3-3. بحار الانوار، جلد 87، صفحه 68.

خطرات مختلف است، خصوصاً غاری که استحکام کافی داشته باشد و بتواند پناه آورندگان را از خطرات مصون بدارد. امام علیه السلام نیز از هر کسی که به ایشان پناه آورد، محافظت می نمایند. در سایه ایشان، افراد می توانند از شر خطرات آسوده باشند. بنابراین محل پناه آوردن فرار کنندگان (ملجأ الهاربین) هستند.

امام علیه السلام غاری است محکم که هر کس را که به ایشان رجوع نماید، حفظ می کنند، به فریاد هر بیچاره و درمانده ای که از ایشان یاری بخواهد، می رسند و خود به یاری او می شتابند، چرا که ایشان «غوث»⁽¹⁾ می باشند.

انسان، غوث بودن امام علیه السلام را وقتی می یابد که واقعاً به حال اضطرار افتاده باشد، یعنی وجدان کرده باشد که دستش از همه جا کوتاه است.

آن گاه می فهمد که تنها امام علیه السلام است که می تواند از او دستگیری کند.

حقیقت «استغاثه» این است که فرد در نهایت سختی، از همه جا قطع امید کرده و در واقع مستأصل و بیچاره و «مضطر» شده باشد، و در این حال فریاد خواهی کند. لازمه اضطرار، انقطاع و بریدن از غیر امام علیه السلام است. دستگیری امام علیه السلام در این حال، منجر به چشیدن صفت «غوث» می گردد از همین جهت است که فرموده اند:

«غياث المضطر المستكين» یعنی اگر انسان به حال اضطرار و بیچارگی رسیده باشد، هر زمانی که فریاد خواهی از امام علیه السلام کند، اثر دستگیری ایشان را می بیند.⁽²⁾

هرگاه شمشیر به گلویت رسید - و با دست مبارك به گلوی خویش اشاره فرمودند - پس به حضرت مهدی علیه السلام استغاثه کن که او به فریادت می رسد. او برای هر کس که به پناه او برود و به او استغاثه کند، پشت و پناه و فریادرس است.

1-1. در زیارت آل یس امام زمان علیه السلام خود را «غوث» معرفی فرموده اند... و الغوث و الرحمة الواسعة... احتجاج طبرسی، جلد 2، صفحه 316.

2-2. مرحوم مجلسی نقل فرموده اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در عالم رؤیا به شخصی به نام ابو الوفاء فرمودند: ... و اما الحججة فاذا بلغ السيف منك المذبح - و او ما بیده الی خلقه - فاستغیث به فهو یغیثک و هو کهف و غیاث لمن استغاث به بحار الانوار، جلد 94، صفحه 35 و 36.

به نمونه روشنی از این دستگیری اشاره می کنیم:

شیخ ابراهیم ترك روضه خوان از انقیاء و ابرار بود و سالها پناهنده ناحیه مقدسه امام زمان علیه السلام (در شهر سامرا) بود و رابطه خاصی با آن حضرت داشت. دائماً به یاد آن بزرگوار بود و به همین دلیل معروف به شیخ ابراهیم صاحب الزمانی شده بود و می گفت: من هر روز برای حضرت گریه می کنم، در یکی از سفرهای زیارت ثامن الائمه علیه السلام معجزه ای از توسل به حضرت ولی عصر ارواحنا فداه دیده بود.

جناب آقا میرزا هادی خراسانی حائری از ایشان حکایت فرمود که در مراجعت از مشهد مقدس، یکی از سادات به همراهی من از رشت به سمت ترکسان حرکت می کرد. يك لنگه جوال ابریشم همراه خود داشت و در کنار رود ارس می رفتیم راه حرکت در آن چند فرسخ، در خاک روس است.

آن سید، بسته ابریشم را به من واگذاشت و خود پیاده از طرف خاک ایران راه پیمود. شیخ گفت: من از ممنوعیت ورود ابریشم به خاک روس و این که احتیاج به گمرک و تذکره دارد، غافل بودم. يك مرتبه چهار نفر از مأمورین روس با سلاح از میان

درختها بیرون آمدند. صیحه زدند. «نگاه دارید». مکاری (1)

ما مرد مرد ترك مؤمنی بود. گفت این آقا آخوند است، چیز گمرکی ندارد، بگذار برویم. یکی از آن کفار با چوب به پای آن بیچاره زد. او نعره ای زد و بر زمین خورد، پایش شکست. پس به سراغ من آمدند، و من تنها در بیابان همسر جوانی همراه داشتم و طفل کوچکی که از مشاهده آنها می ترسید و فریاد می زد. من گفتم: چه می گوئید و چه می خواهید؟ گفتند: بارها و اسبابها را باز کن، ببینم چه داری. بقچه ها را باز کردم. تك تك لباسها و خورده ریزها حتی اسباب زنها را یکی نظر می کردند و می گفتند ابریشم داری؟ من چون دیدم همه قصد اینها ابریشم است، فهمیدم کار سخت است. به کنار رفتم و یقین کردم الان بر سر لنگه ابریشم سید می آیند و مرا خواهند برد. بر خود نترسیدم، ولی بر همسر جوان و بچه خود، در این بیابان در چنگ این کافران ترسیدم که چه خواهد شد.

اشك از چشمم سرازیر شد از همه جا منقطع شد. قرآن مجید را به دست گرفتم. متوسل به حضرت ولی عصر ارواحنا فداه شدم و عرضه داشتم: اینجا محلی است که جز شما ملجأ و پناهی نیست. به کنار ایستادم و تسلیم شدم.

آن چهار نفر، خودشان همه اثاثیه را زیر و بالا کردند تا رسیدند به لنگه ابریشم، آن را باز کردند. دیدم ابریشم اعلا و خوش رنگی است. آن کافران کلاف کلاف آنها را بیرون می کشیدند و نظر

1-1. کسی که چهارپایان را کرایه می دهد.

می کردند و به یکدیگر نشان می دادند و می گفتند: این چیست؟! و می انداختند تا آخر نفهمیدند آن همه کلاف ها ابریشم است، تا آن که از همه گذشتند و کنار رفتند و گفتند: «آخوند بار کن و برو. چیزی نبود».

من اسبابها را بستم. دیدم نمی توانم بار کنم. سراغ مکاری آمدم.

دیدم پایش خیلی ورم کرده است. آن قدر ورم کرده که بیچاره نزدیک به مرگ رسیده است. او را صدا کردم: برخیز. گفت: پایم شکسته، الان می میرم. فریاد زدم: بگو «یا صاحب الزمان» و برخیز، و هم چنان اشکم جاری و سرازیر بود. گفت: محال است، نمی توانم برخیزم. دست او را گفتم و گفتم بگو یا صاحب الزمان! برخاست.

مأمورین به ما نظر می کردند که چه می کنیم. آن مکاری بیچاره، خرده خرده پا بر زمین گذاشت و راه افتاد، ولی مثل مشک پر از هوا بود تا آن که بارها را بار گذاشتیم. چند قدمی راه رفتیم. پای او مثل مشکی بود که آن را باد کرده بودند و هوای آن بیرون رفت.

پرسیدم: پایت چگونه است؟ نشان داد که ابداً نشانه ای از شکستگی نداشت. در کمال صحت و سلامت و آسودگی راه را طی کردیم و آن مکاری اعتقاد عجیبی به حقیر پیدا نمود.

بعد از دو ساعتی، از خاک روس بیرون شدیم. ایرانیان ما را دیدند، خیلی تعجب کردند که چگونه ابریشم را از آن راه آورده بودیم. گفتند اگر شما را می گرفتند ده سال زندان داشت و فلان مقدار باید جریمه می دادید. (1)

1-1. العبقری الحسان، جلد 1، بساط دوم، صفحه 98 - با اندکی اصلاح ادبی در عبارات کتاب.

این داستان مربوط به فردی است که ارتباط عمیق روحی با امام زمانش داشته و در سختی‌ها به عنوان نقطه امید و پناهگاه و فریاد رس، جز ایشان را نمی‌خوانده است. کسی که هر روز به یاد مولای غریب خود م‌گرید، انقطاع کامل به سوی امامش دارد و در گرفتاریها سراغ کسی جز ایشان نمی‌رود.

اما باید توجه داشت که این انقطاع (قطع تعلق از غیر خدا و اهل بیت علیهم السلام) فقط در حال اضطرار و بیچارگی نیست، بلکه اگر شخص به مقام و منزلت امام عصر ارواحنا فداه در عالم هستی آگاهی داشته باشد، به همان «انقطاع» نائل می‌گردد بدون آن که به گرفتاری و سختی محسوس دچار شود. زیرا انسان همواره نیازمند به نظر عنایت امام زمان خود علیه السلام است، نه تنها در حالت خاصی که خود، احساس اضطرار می‌کند.

توسل در حال عافیت و بلا

اگر کسی در حال عافیت و سلامت و امنیت به سر می‌برد، جز به عنایت و توجه امام زمان ارواحنا فداه نیست و اسباب عادی و معمولی، به اذن و خواست ایشان اثر می‌گذارند. بنابراین انسان با معرفت، به وجود امکانات مادی و فراهم بودن وسایل عادی زندگی، دل خوش نمی‌کند و امیدی نمی‌بندد. چون خوب می‌داند که اگر لطف و اراده امام علیسه السلام نباشد، در يك لحظه تمام آن اسباب و امکانات از بین می‌رود و او به اضطرار و بیچارگی می‌افتد.

از این رو، همه توجه و امید او به دستگیری و عنایت مولا و سرور او عجل الله فرجه است به هیچ چیز جز آن حضرت اتکاء و اعتماد نمی‌کند.

چنین کسی در حال عافیت، همان حال انتقاعی را دارد که شخص مضطر و بیچاره در مصیبت و گرفتاری و با همان سوز دل به درگاه امامش استغاثه می کند. چیزی که این حال را در او به وجود می آورد، اعتقاد عمیق و مؤثر او به جایگاه و منزلت امام عصر علیه ارواحنا فداه در عالم هستی است. هر چه این عقیده راسخ تر و وجدانی تر باشد، انقطاع از غیر امام علیه السلام در او قوی تر و شدیدتر می گردد.

بنابراین توسل به امام عصر ارواحنا فداه اختصاص به حال درماندگی و از کار افتادن اسباب و وسایل عادی و طبیعی ندارد، بلکه انسان در هر حال باید امیدش به دستگیری امام زمانش باشد و توجه کند که دستگیری ایشان از افراد لازم نیست که همیشه به صورت مشهود یا از طریق تشریف به حضور ایشان باشد، بلکه دوستداران حضرت، با اندکی توجه می توانند دست عنایت امام زمانشان را در حوادث عادی و معمولی زندگی خود مشاهده کنند.

این عنایت - به خصوص در بعد روحی و معنوی - بسیار روشن است.

مسیری که بدون خواست انسان جلوی پایش گذاشته می شود، مربی خوب، کتاب مناسب و مجلس درس یا محیط خانوادگی مساعدی که زمینه تربیت دینی صحیح را برای انسان فراهم می کنند، همه اینها از مصادیق دستگیری روحی و فکری امام زمان ارواحنا فداه است که دوستان و ارادتمندانش را هیچ گاه فراموش نمی کند و همواره در حال رسیدگی به ایشان است. آن بزرگوار، خود در توفیع مبارك به مرحوم شیخ مفید، فرمودند:

انا غیر مهملین لمراعاتکم و لا ناسین ذکرکم و لو لا ذلک

لنزل بكم اللاواء و اصطلمكم الاعداء. (1)

ما، در توجه و رسیدگی به شما از چیزی فروگذار نمی کنیم، و یسار شما را از خاطر نمی بریم، و اگر غیر از این بود، قطعاً در زندگی به سختی می افتادید، و دشمنان، شما را از ریشه نابود می کردند.

پس باید توجه و عنایت و دستگیری امام ارواحنا فداه را در همه لحظات زندگی مادی و معنوی خود ببینیم و از این امر غفلت نکنیم و طریق تشریفی به محضر ایشان مشاهده کنیم. اگر بینا باشیم، معجزات ایشان را در سراسر زندگی می بینیم.

چه بسیار بوده اند افرادی که بر مبنای علل و عوامل عادی، نمی بایست در مسیر معرفت و ارادت به امام عصر ارواحنا فداه قرار می گرفتند، ولی با يك پيشامد خاص، مسیر زندگی آنها متحول شده است.

نوعاً افراد بدون این که خودشان متوجه شوند، به مسیر صحیح اعتقادی هدایت می شوند. اینها همگی به برکت توجه و دستگیری آن امام غایب از دیدگان ماست که غیبتش مانع لطف و عنایتش نمی گردد.

چنین عنایاتی همواره وجود دارد. اما گاهی خداوند متعال، به لطف فراوان خود، نمونه هایی از دستگیری های آشکار امام زمان علیه السلام را به کسانی می چشاند تا دیگران هم با شنیدن شرح حال آنها، معرفتشان نسبت به حضرتش فزونی می یابد.

شاهد این مطلب، همین داستان شیخ ابراهیم صاحب الزمانی است.

که با اعتقاد راسخ خود بر سر آن مکاری - در حالی که پایش شکسته بود و قادر بر حرکت نبود - فریاد زد که: بگو یا صاحب الزمان و برخیز.

یعنی اطمینان داشت که با نام حضرت و به عنایت ایشان درد او بر طرف می شود و همین طور هم شد.

کسی که یقین دارد امام زمانش، «غیاث المضطر المستکین» است، با قاطعیت به او متوسل می شود و اطمینان به دستگیری او هم دارد. این اطمینان برخاسته از ایمان و اعتقاد به احادیث اهل بیت علیهم السلام در معرفی اوصاف خودشان است. هر چه این ایمان قویتر باشد، معرفت شخص نسبت به امامش عمیق تر خواهد بود. همین اعتقاد و یقین سبب می شود تا معرفت انسان به امام زمانش از حد شنیدن، به دیدن آثار و چشیدن برسد.

تشریح مرحوم آیه الله حاج سید ابوالحسن اصفهانی

نمونه اعتقاد و یقین والا نسبت به حضرت بقیه الله ارواحنا فداه داستانی است که مرحوم آقای میر جهانی (1)

از حضرت آیه الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی مرجع تقلید شیعیان در نجف اشرف نقل کرده اند که خود، شاهد قضیه بوده اند و بدون واسطه، داستان را نقل کرده اند.

روزی ما در منزل آسید ابوالحسن اصفهانی نشسته بودیم، بسیاری از آقایان دیگر هم بودند آسید ابوالقاسم اصفهانی

1-1. مرحوم میر جهانی، خود از دانشمندان بزرگ شیعه و ارادتمندان خاص حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف بودند که پس از گذراندن عمری در خدمتگزاری به آستان اهل بیت علیهم السلام در شهر خود اصفهان دیده از دنیا فرو بستند و در کنار مقبره مرحوم علامه مجلسی به خاک سپرده شدند.

مترجم عروة الوثقی، شیخ محمد کاظم شیرازی دامادهای مرحوم سید ابوالحسن (سید میریاد کوبه ای و آسید جواد اشکوری) نیز حضور داشتند. در آن هنگام یک پستیچی آمد و یک پاکت نامه به دست مرحوم آسید ابوالحسن داد.

ایشان نامه را باز کردند و داخل آن دو ورقه بود. یکی از آنها نامه ای بود که نویسنده آن درباره اعتقاد شیعه به حضرت مهدی علیه السلام از مرحوم سید، دلیل و استدلال خواسته بود.

مرحوم سید، نامه را خواندند و خندیدند. سپس آن نامه را با صدای بلند خواندند. نامه از طرف بحر العلوم (1)

یمنی بود که از سادات حسنی و از علمای شیخیه (2)

بود. در این نامه، بحر العلوم یعنی دلیلی برای وجود امام زمان علیه السلام درخواست کرده بود.

مرحوم آسید ابوالحسن همان وقت جواب نامه او را نوشتند و در ضمن نوشتند: «شما به نجف مشرف شوید تا من امام زمان را به شما نشان دهم». نامه را مهر کردند و به دامادشان آسید جواد اشکوری دادند و فرمودند: «ببر و در پست بینداز».

دو ماه از این قضیه گذشت. شبی بعد از این که مرحوم آسید ابوالحسن در صحن امیر المؤمنین علیه السلام نماز مغرب و عشاء را

1-1. این شخص غیر از مرحوم آیه الله العظمی سید مهدی بحر العلوم است که از علمای شیعه بودند.

2-2. علمای شیخیه تابع شیخ احمد احسائی بودند او اعتقاداتی بر خلاف ضروریات شیعه داشت. تفصیل عقاید شیخیه و انحرافات آنها در رساله «هدیه النملة الی مرجع الملة» نوشته مرحوم میرزا محمد رضا همدانی - از دانشمندان شیعه و شاگرد مرحوم میرزای شیرازی - بیان شده است. نویسنده، این رساله را به امر استادش میرزای شیرازی نوشته است.

خواندند، یکی از شیوخ عرب به نام عبدالصاحب آمد و به ایشان گفت: بحر العلوم یمنی به نجف آمده است، در محله و شراق، در فلان جا منزل کرده است. مرحوم آسید ابوالحسن فرمودند: باید همین حالا به دیدنش برویم.

ایشان همراه با عده ای از علماء برای دیدن بحر العلوم حرکت کردند. دامادهایشان و پسرشان مرحوم آسید علی هم همراهشان بودند. ما هم رفتیم. بالاخره وقتی رسیدیم و تعارف به عمل آمد، بحر العلوم یعنی شروع به صحبت در آن زمینه کرد. مرحوم آسید ابوالحسن فرمود: الان وقت صحبت کردن نیست، چون من مستعجل هستم و کار دارم. فردا شب برای شام به منزل ما بیاید تا آنجا با هم صحبت کنیم. سپس مرحوم سید برخاستند و همه با هم به منزل بازگشتیم.

فردا شب بحر العلوم با پسرش سید ابراهیم به منزل مرحوم آسید ابوالحسن آمدند. پس از صرف شام، مرحوم سید خادمشان را صدا زدند و فرمودند: مشهدی حسین چراغ را روشن کن.

می خواهیم بیرون برویم. مشهدی حسین چراغ را روشن کرده، آورد. در این هنگام مرحوم آسید ابوالحسن و بحر العلوم و فرزندش سید ابراهیم و مشهدی حسین آماده بیرون رفتن شدند.

ما هم خواستیم همراهشان برویم، اما مرحوم سید فرمودند:

نه هیچ کدامتان نیاید. هر چهار نفر آنها بیرون رفتند و چون تا برگشتن آنها زمان زیادی گذشت، ما آن شب نفهمیدیم که کجا رفتند.

فردا صبح از سید ابراهیم پسر بحر العلوم یمنی سؤال کردیم:

دیشب کجا رفتید؟ سید ابراهیم خندید و با خوشحالی گفت: «الحمد لله استبصرنا ببركة الامام السيد ابى الحسن» (1).

به برکت امام

2. عربها به مراجع تقلید، امام می گویند.

سید ابوالحسن شیعه شدیم. گفتیم: کجا رفتید؟ گفت: «رحنا بالوادی مقام الحجة علیه السلام» به وادی السلام به مقام حجت علیه السلام رفتیم، وقتی به حصار مقام رسیدیم، سید ابوالحسن چراغ را از خادمشان گرفتند و گفتند: اینجا بنشین تا ما برگردیم. مشهدی حسین همان جا نشست و ما سه نفر وارد مقام شدیم.

وقتی در فضای مقام داخل شدیم، سید چراغ را زمین گذاشتند و کنار چاه رفتند و وضو گرفتند و داخل مقام شدند و ما در بیرون مقام قدم می زدیم. سپس سید ابوالحسن مشغول نماز شدند.

پدرم چون معتقد به مذهب شیعه نبود، لبخند می زد و می خندید.

ناگهان صدای صحبت کردن بلند شد. پدرم با تعجب به من گفت: کسی اینجا نبوده است. آقا با چه کسی صحبت می کند؟ دو سه دقیقه صدای صحبتها را می شنیدیم، اما تشخیص نمی دادیم که صحبت درباره چیست. هیچ يك از مطالب مشخص نبود.

ناگهان سید صدا زد: بحر العلوم! داخل شو. پدرم داخل شد. من هم خواستم به داخل مقام بروم، اما سید فرمود: نه، تو نیا. باز به قدر چهار پنج دقیقه صدای صحبت می شنیدم، اما صحبتها را تشخیص نمی دادم.

1-1. مستبصر شدن به معنای بینا شدن پس از کوری است و به کسی گفته می شود که از گمراهی خارج شده و به مذهب شیعه در آمده است.

ناگهان يك نوری که از آفتاب روشن تر بود، در مقام «حجت» تابش کرد و صیحه پدرم به صدای عجیبی بلند شد. يك صیحه زد و صدایش خاموش شد. سید ابوالحسن مرا صدا زد: سید ابراهیم! بیا پدرت حالش به هم خورده است، آب به صورتش بزن و شانه هایش را بمال تا به حال بیاید. آب به صورت پدرم زدم و شانه هایش را مالیدم.

پدرم چشمهایش را باز کرد و بنا کرد با صدای بلند گریه کردن و بی اختیار از جا بلند شد و روی قدمهای سید ابوالحسن افتاد و پاهای سید را می بوسید و دور سید طواف می کرد و می گفت: یابن رسول الله، یابن رسول الله، یا بن رسول الله! التوبة، التوبة، التوبة! طریقه مذهب را به من تعلیم بده، من توبه کردم. سپس سید ابوالحسن مذهب شیعه را به او تعلیم دادند و او شیعه شدند و من هم شیعه شدم.

به هر حال، این قضیه گذشت و بحر العلوم هم به یمن برگشت.

چهار ماه بعد، زوار یمنی به نجف آمدند و بحر العلوم نامه ای توسط زوار به حضور سید فرستاده بود و از سید تشکر و قدردانی کرده بود: «از برکت عنایت و هدایت شما تاکنون دو هزار و اندی از مقلدین من، شیعه دوازده امامی شده اند».

(بعد مرحوم میر جهانی فرمود:) مردم باید به این مطلب اهمیت بدهند که اگر انسان حقیقتاً خلوص پیدا کرد، امام زمان ارواحنا فداه به فریاد می رسد، ما خالص نیستیم. حب دنیا نمی گذارد ما کاری بکنیم. (1)

منظور از نقل این داستان، توجه دادن به اعتقاد شدید مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی به امام زمان علیه السلام بود. باید توجه کنیم که اعتقاد، چه اندازه مؤثر است. شیعه باید چنین اعتقادی به امام زمان ارواحنا فداه داشته باشد، تا توفیق چشیدن اوصاف امام به او عطا شود.

هر مرتبه ای از معرفت که نصیب شخص شد، باید با اعتقاد و تسلیم در برابر آن، آماده رسیدن به مرتبه بالاتری از معرفت گردد. هر قدر اعتقاد در مراحل پایین قوی تر شود، شخص می تواند امیدوار باشد که مراتب بعدی هم به او عنایت گردد تا بتواند اثر اوصاف امام را در دیگران ببیند و یا حتی مورد فضل بیشتری قرار گرفته، وصف امام علیه السلام را بچشد. در قضیه یاد شده دیدیم که اعتقاد مرحوم آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی چگونه باعث شد که امام عصر ارواحنا فداه حاجت ایشان را بر آورد و به این وسیله حجت را بر مخالفان آشکار سازد.

البته باید توجه داشت که هر کسی نمی تواند به خود جرأت چنین کاری را بدهد. یعنی به خودش یا دیگران از طرف امام زمان علیه السلام وعده هایی بدهد و آن گاه از ایشان انتظار داشته باشد که حتماً طبق وعده های او عمل کنند. این گونه حالات در انسان به طور مصنوعی ایجاد نمی شود، بلکه باید شخص با عمل به وظایف دینی خود، آن قدر نزد امام زمانش آبرو کسب کند و آن قدر پیش ایشان عزیز و محترم گردد که اگر در شرایطی قرار گرفت که چنین تقاضایی از حضرتش کرد، دست رد به سینه اش نخورد.

اما کسانی که خودشان می دانند رابطه صمیمانه و خالصانه ای با امام عصر علیه السلام ندارند و آن قدر در اداء تکالیف دینی خود کوتاهی کرده اند که

در مقابل حجت خدا، احساس خجالت می کنند، نباید خودشان را با امثال مرحوم آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی قیاس کنند و چنان انتظاراتی از امام زمان علیه السلام داشته باشند. بله، اگر کسی بین خود و خدا احساس می کند که آن چه شایسته است در ارتباط با امام علیه السلام و دوستان ایشان انجام داده و در پیشگاه خداوند، خود را بی آبرو نمی بیند، از چنین فردی، آن گونه توقعات بعید نیست.

هم چنین از این قضیه می آموزیم که توسل به امام زمان عجل الله تعالی فرجه نباید فقط در گرفتاریهای مادی و ناراحتی های جسمی باشد، بلکه امور معنوی و نیازهای روحی انسان مهمتر است. باید در این گونه امور هم متوسل به حضرتش شویم. تا بتوانیم مسیر هدایت را به سلامت طی کنیم و از دامهای شیطان که برای فریب انسانها گسترده است رهایی یابیم.

پرسشهای مفهومی از درسهای 14 تا 17

1. منظور از معرفت به اسم و صفت و هم چنین مراتب معرفت به صفت را با ذکر مثال بیان کنید.
2. آیا هر صفتی که برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یا یکی از امامان علیهم السلام بیان شده، می توان برای همه امامان از جمله امام عصر علیه السلام ثابت دانست؟ به چه دلیل؟ اختصاصات هر يك از معصومین علیهم السلام در این جا چه حکمی دارد؟
3. دو معنای محتمل برای عبارت «طیب دوا بطبه» را بیان کنید.
4. در ذیل آیه «و ان لو استقاموا علی الطریقه لاستقیناهم ماء غدقاً» چه تفسیری در مورد «الطریقه» و «ماء غدقاً» فرموده اند؟
5. چگونه بدون تشرف ظاهری خدمت امام عصر علیه السلام و بدون استفاده حضوری عادی از ایشان می توان علم امام علیه السلام را چشید؟
6. در داستان دعای مشلول، صفت «داعی الله» چگونه برای امیر المؤمنین علیه السلام بروز و ظهور پیدا کرده است؟

7. توضیح دهید چرا توسل به امام عصر علیه السلام اختصاص به حال درماندگی و اضطرار ندارد و در حال عافیت نیز باید به ایشان توسل جست.

درس هجدهم: پناه از شیطان

کهِفِ حَصِیْن

یکی از مهمترین شئون امام علیه السلام که تأمین کننده اساسی ترین نیاز ما به ایشان است، ملجأ و پناه بودن امام علیه السلام برای انسان در برابر خطراتی است که او را در مسیر هدایت، تهدید می کند.

لغزشگاههای مختلف و متعددی برای انسان در طریق بندگی پروردگار وجود دارد که بسیاری از آنها برای او ناشناخته و فریبنده است، یعنی به سادگی برای او قابل تشخیص و پرهیز نیستند. انسان بدون آن که خودش بفهمد و بخواهد، در معرض سقوط و انحراف قرار می گیرد. چه بسا در مواردی گمان کند که تقریبی به سوی پروردگارش پیدا می کند، ولی در همان حال، گرفتار تسویل و فریب شیطان باشد.

اصولاً شناختن شیطان و راههای فریب دادن آنها در مسیر هدایت انسان، لازمه سلوک و طی طریق بندگی خداست.

یکی از کمالاتی که خداوند در امام علیه السلام به عنوان مربی بشر در مسیر هدایت قرار داده، شناخت شیطان و راههای فریب دادن او و نیز توانایی نجات انسانها از دام اوست. هر کس به این حقیقت آگاه شود، مطمئن ترین پناهگاه برای حفظ شدن از شر شیاطین را یافته، که باید با التجاء به ائمه علیهم السلام خود را از انواع و اقسام خطرات در این مسیر نجات دهد. این است که استعاذه (پناه آوردن) به امام علیه السلام یکی از مهمترین وظایف انسان نسبت به ایشان است.

شناخت امام علیه السلام به این وصف (پناه از شیطان) گامی مؤثر در استعاذه به ایشان می باشد.

برای آشنایی با این صفت امام علیه السلام به عباراتی از وصیت امیر مؤمنان علیه السلام به کمیل بن زیاد - که جزء تربیت شدگان خاص حضرت بوده است - مراجعه می کنیم که در این خصوص دستور العملهای مهمی به او داده اند.

سعید بن زید نقل می کند که کمیل بن زیاد را دیدم و از او در مورد فضیلت امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدم. کمیل به من گفت: آیا می خواهی آن وصیت و سفارشی که امیر المؤمنین علیه السلام یک روز به من فرمودند، به تو بازگویم که برای تو، از دنیا و هر آن چه که در آن است، بهتر است؟ گفتم: بلی. او گفت: روزی حضرت، به من وصیت فرمودند که:

یا کمیل بن زیاد سم کل یوم باسم الله و لا حول و لا قوة الا بالله و توکل علی الله، و اذکرنا و سم باسمائنا و صل علینا و استعذ بالله بنا، و ادرا بذلک عن نفسك و ما تحوطه عنایتک، تکف شر ذلک الیوم انشاء الله.

ای کمیل بن زیاد! هر روز نام خدا و «لا حول و لا قوة الا بالله» را بر زبان جاری ساز، و بر خدا توکل کن و ما را یاد کن و ما را به اسم نام ببر و بر ما درود بفرست و به واسطه ما به خدا پناه آور، و به این واسطه (آفات را) از خود و آن چه مورد توجه توست، دفع کن تا انشاء الله از شر آن روز در امان باشی.

در قدم اول بایسد دانست که در هر روز شروری متوجه خود انسان و چیزهایی که به نحوی مورد عنایت اوست، می باشد که باید از آنها به خدای متعال پناه ببرد. سفارش امیر مؤمنان علیه السلام به کمیل این است که به واسطه اهل بیت علیهم السلام به خدا پناهنده شود، در واقع با پناه آوردن به ایشان خود را در پناه پروردگار متعال قرار دهد.

پناهنده شدن، کار کسی است که با اتکاء به توان و تدبیر خود، توانایی رویارویی با خطرات را ندارد و لذا باید به قدرتی برتر از خود پناه آورد تا بتواند با بزرگترین دشمن خدا و خود - شیطان لعین - به مقابله برخیزد. بر همین اساس راه استعاذه از وساوس شیطانی این است که با پناه آوردن به وجود مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به قدرت خدادادی ایشان خود را از شرور مقدرات حفظ کند.

... یا کمیل اذا وسوس الشيطان في صدرك فقل: اعوذ بالله القوي من الشيطان الغوي و اعوذ بمحمد الرضي من شر ما قدر و قضی و اعوذ بالله الناس من شر الجنة و الناس اجمعين... تكفي مؤونة ابليس و الشياطين معه، و لو انهم كلهم ابالس مثله.

ای کمیل! هنگامی که شیطان در دل تو را وسوسه می کند، بگو:

از (شر) شیطان گمراه به خدای توانا پناه می برم، و از شر قضا و قدر به حضرت محمد صلی الله علیه و آله که مورد خشنودی (خدا) است پناه می برم، و از شر تمام جن و انس به معبود همه مردم (خدا) پناه می آورم... در این صورت از خطرهای ابلیس و شیاطینی که با او هستند حفظ می شوی، هر چند همه آنها شیطانهایی مانند خود او باشند.

در هر روز و هر ساعت ممکن است اموری برای انسان مقدر شده باشد که واقع شدنش به ضرر او باشد، چون به دین و سعادت اخروی او لطمه می زند. معمولاً خود شخص از شروری که متوجه او می باشد، بی خیر است و لذا با نیروی عقل و دوراندیشی خود نمی تواند از شر آنها در امان بماند، پس چاره ای جز پناه آوردن به کهف حصین الهی پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام ندارد. خداوند ایشان را ملجأ و معاذ بندگان قرار داده است.

یا کمیل ان لهم خدعاً و شقاقت و زخارف و وساوس و خیلاء، علی کل احد قدر منزلته فی اطاعة و المعصية، فبحسب ذلك يستولون علیه بالغلبة.

ای کمیل! همانا شیاطین نسبت به هر کس، متناسب منزلتش در انجام طاعات و ارتکاب معاصی، خدعه ها و فریبها و ظاهر سازیها و وسوسه ها و خودستانی دارند. و بر هر کس متناسب با همان منزلت غلبه می کنند.

وسوسه های شیاطین برای هر کس متناسب با منزلت ایمانی اوست. اگر به جمع آوری مال دنیا علاقه مند باشد، با ایجاد علاقه به پول فرییش

می دهند. اگر به حفظ موقعیت خود نزد دیگران دل بسته است، با زیبا جلوه دادن آن مقام فریض می دهند. اگر اهل معنویت و بندگی خداست، با بزرگ نمایاندن عبادتش او را به عجب و خودستایی گرفتار می کنند و اهل هر عبادتی باشد، از همان راه برای زمین زدش وارد می شوند. چه بسا انسان از وجود شیاطین و میزان دشمنی آنها با خود غافل شود. لذا امیر مؤمنان علیه السلام به کمیل تذکر داده اند:

یا کمیل لا عدو اعدی منهم و لا ضار اضربک منهم امنیتهم ان تکون معهم غداً اذا اجتثوا فی العذاب الالیم.

ای کمیل هیچ دشمنی دشمن تر از آنان و هیچ ضرر زننده ای، پر ضررتر از آنان برای تو نیست. آرزوی آنها این است که تو فردا (قیامت) وقتی که در عذاب دردناک به زانو در آمده اند، همراهشان باشی.

چون اینها خطر بزرگی در راه هدایت انسان به شمار می آیند، خداوند از سر لطف به بندگانش، پناهگاههایی قرار داده تا آنها را از خطرات شیاطین مصون و محفوظ بدارد. این پناهگاه چنانند که بندگان خدا باید به نام او و به نام پیامبرش صلی الله علیه و آله به آنها پناهنده شوند تا مورد لطف و عنایت پروردگار خود قرار گیرند و در غیر این صورت مورد خشم او واقع شده، به دام شیاطین گرفتار می آیند.

یا کمیل سخط الله تعالی محیط بمن لم یحترز منهم باسمه و بنیه و جمیع عزائمه و عوده جل و عز، و صلی الله علی نبیه و آله و سلم.

ای کمیل! هر کس از شیاطین، به نام خدا و پیامبرش و همه آن چه

(خدا) برای پناه آوردن قرار داده، پرهیز نکند، مشمول ناخشنودی خدای متعال می باشد.

روشن است که پناه آوردن به امام علیه السلام نیز در حکم پناهنده شدن به پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد و همان آثار و برکات را در بر دارد.

روشهای شیطان برای گمراه کردن انسان

ائمه علیهم السلام انواع فریبهای شیطانی را می شناسند و هشدارهایی که در این خصوص داده اند، یکی از ثمرات ملجأ بودن ایشان برای دوستانشان است. مولا امیر المؤمنین علیه السلام برای کمیل راههایی را که شیاطین برای گمراه کردن انسان طی می کنند، به این ترتیب توصیف فرموده اند:

الف - نیرنگ مستقیم و بی واسطه: در قدم اول خودشان وارد میدان خدعه و نیرنگ می شوند و به طور مستقیم و رو در رو سعی در فریب دادن انسان دارند. در این روش از خود او برای گمراه کردنش بهره نمی برند، اما اگر کسی در مقابل ایشان مقاومت کند، راه مؤثرتری را پیش می گیرند.

ب - فریب دادن انسان به وسیله خودش: شیاطین با توجه به نفوذی که در دل انسانها دارند و قدرت فوق بشری که خدا به آنها داده است، می توانند از خود انسان واسطه ای برای فریب دادن خودش به وجود آورند و در واقع از او علیه خودش سوء استفاده کنند. واسطه هایی که در فرمایش امیر مؤمنان معرفی شده اند، از این قرار هستند:

1. زیبا جلوه دادن امیال و شهوات نفسانی: شهوات و امیال نامشروعی که بر آوردن آنها انسان را به هلاکت می اندازد، بر اثر فریب

کارهای شیطان برای انسان موجه و مقبول جلوه می کنند. مثلاً شهوت جنسی حرام با القائنات نادرست و فلسفه بافی غلط شیطان تحت عنوان «عشق پاک و عقیف!» مقدس و محبوب شمرده می شود. (1)

2. بر آوردن خواسته ها و آرزوهای انسان، شیاطین چنان قدرتی دارند که زمینه را برای رسیدن انسان به آرزوهایش فراهم کنند تا از این طریق او را به طی مسیر معصیت تشویق و دلگرم نمایند. گاهی شرایطی فراهم می شود که زمینه ساز انجام گناهی می شود و انسان بی خبر از کید و مکر شیطان، جور شدن زمینه ها را به حساب خواست خدا می گذارد، غافل از این که همه آن شرایط را دشمن خدا برایش هموار ساخته است تا او را از مسیر صحیح خارج گرداند.

3. آسان کردن انجام گناهان: یکی از کارهای زشت شیطان «تسویل» است. یعنی انجام معصیت را برای انسان ساده و آسان می گرداند، به طوری که گناه کردن برایش هیچ گونه سختی پیدا نمی کند.

4. به فراموشی انداختن انسان: یاد خداوند و مرگ و در نظر داشتن موقف حساب در پیشگاه الهی، عوامل مؤثری برای حفظ انسان در مسیر طاعت و بندگی خدا هستند و کسی که از این گونه امور غافل باشد به راحتی تن به انجام گناه می دهد. از خطرناک ترین حربه های شیطان این است که انسان را نسبت به این مسائل به فراموشی می اندازد و لذا مانعی در راه انحراف شخص وجود نخواهد داشت.

5. امر به منکر و نهی از معروف، از جمله القائنات شیطان در دل انسان این است که به کار زشت فرمان می دهد و از عمل پسندیده، نهی

می کند، این حقیقت را هر کس می تواند وجدان کند که در بعضی شرایط خاص، یک عامل درونی او را به ارتکاب گناه دعوت می کند، یا از انجام طاعت باز می دارد.

6. ایجاد حسن ظن به خداوند: انسان عاقل با وجود تلاش همه جانبه ای که در طاعت و بندگی خداوند انجام می دهد، هرگز به اعمال خود اتکاء نمی کند و پس از همه کوششها امیدش به حسن ظن خود نسبت به پروردگار است تا با فضل خویش با او رفتار نماید و از نقائص و ناخالصی های اعمالش در گذرد بنابراین بالاترین سرمایه یک مؤمن بعد از اجتهاد و سخت کوشی در انجام عبادات، گمان خوب داشتن به خداوند است که این خود برترین عبات قلبی او به شمار می آید.

شیطان رجیم از سر مکر و حيله همين تنها مایه دلخوشی را هدف قرار می دهد تا با تحریف آن از مسیر صحیح، انسان را به خودش مغرور نماید و او را از جدیت داشتن در انجام طاعات سست کند و کاری کند که امید خداوند به جای آن که مشوق انسان به بندگی باشد، جرأت او را در ارتکاب معاصی بیشتر گرداند.

این موارد از روشهای اضلال شیطان، همگی در عبارات ذیل جمع شده است:

یا کمیل انهم یخددعونک بانفسهم. فاذا لم تحبهم مکروا بک و بنفسک بتحسینهم الیک شهواتک و اعطائک امانیک و ارادتک و یسولون و ینسونک و ینهونک و یامرونک و یحسنون ظنک باللله عزوجل، حتی ترجوه فتغتر بذلك فتعصیه و جزاء العاصی لظی.

ای کمیل! شیاطین ابتدا خودشان تو را فریب می دهند. و اگر پاسخ مساعد از تو نگیرند، از در مکر و حيله وارد می شوند، تا این که از این راهها تو را به وسیله خودت فریب دهند. به این صورت که امیال و خواسته های تو را برایت زیبا جلوه می دهند و آرزوها و خواسته ات را برآورده می سازند، و (انجام کارهای زشت را) برای تو آسان می کنند و (واقعیات را) از یاد تو می برند. و تو را امر (به ارتکاب بدیها) و نهی (از انجام خوبیها) می کنند. و آن قدر تو را نسبت به خدای عزوجل خوش گمان می کنند، تا این که بیش از اندازه به او امیدوار شوی، به خاطر امید زیاد، به خود مغرور شده، به گناه بیفتی، در حالی که کیفر گناهکار، آتش است.

7. وعده دادن از جانب خداوند: یکی از مرموزترین حيله های شیطان، وعده هایی است که از طرف خدای متعال به انسان گناهکار می دهد، مثلاً برای آن که بدون دغدغه و عذاب وجدان مرتکب گناه بشود، به او چنین وانمود می کند که چون خداوند کریم بزرگوار است، به خاطر گناهی از آن قبیل بر او سخت نخواهد گرفت. یا این که چون زائر قبر حضرت سید الشهداء علیه السلام می باشد، هر گناهی که مرتکب شود، به او ضرر نمی رساند. یا این که چون در غم مصیبت اهل بیت علیهم السلام اشک ریخته است، دیگر نیابد ترسی از انجام گناه داشته باشد. شیطان این گونه وعده ها را از جانب خدای متعال می دهد تا ترس انسان را از عدل خداوند بریزد. انسان مؤمن با این که هم خداوند را کریم می داند و هم معتقد است که زیارت مقبول امام حسین علیه السلام، گناهی را پاک می کند و هم گریه بر مصائب اهل بیت علیهم السلام را در صورت فقدان موانع، آمرزنده گناهیانش می داند، اما به شرایط خود خیلی امیدوار نیست و همواره

نگران است که نکند مشمول کرم الهی اقع نشود یا این که زیارتش پذیرفته نباشد و یا مانعی در راه پاك شدنش از گناهان وجود داشته باشد. پس هیچ گاه فریب وعده های شیطان را نمی خورد و خود را از حيله و مکر او مصون نمی داند.

یا کمیل ان ابلیس لا یعد عن نفسه، و انما یعد عن ربه لیحملهم علی معصيته فیورطهم.

ای کمیل! همانا ابلیس از جانب خودش وعده نمی دهد. بلکه از طرف پروردگارش وعده می دهد (وعده خود را از جانب خدا وانمود می کند)، تا این که (انسانها را) به گناه کشانده، آنها را به هلاکت برساند.

یا کمیل انه یاتی لك بلطف کیده فیامرك بما یعلم انك قد الفته من طاعة لا تدعها، فتحسب ان ذلك ملك کریم و انما هو شیطان رجیم. فاذا سكنت الیه و اطماننت، حملك علی العظائم المهلكة التي لا نجات معها.

ای کمیل! شیطان بسیار ظریف و ماهرانه تو را فریب می دهد: تو را به عمل خوبی فرمان می دهد که به انجام آن عادت کرده ای و از انجام آن فروگذار نمی کنی، به طوری که تو می پنداری فرشته بزرگواری به سراغ تو آمده، در حالی که او يك شیطان رانده شده است. آن گاه وقتی به او اطمینان کردی و نسبت به او خیالت آسوده شد (دیگر نگران فریب شیطان نبودی!)، در آن زمان تو را به ورطه های خطرناك تباهی می اندازد که راه نجاتی از آنها پیدا نمی کنی.

8. دعوت به انجام عبادت به عنوان مقدمه ارتکاب معصیت: این روش از همه حيله های قبلی ظریف تر و مخفیانه تر است، زیرا شیطان معمولاً به انجام طاعت فرمان نمی دهد و همیشه به سوی معصیت دعوت می کند. اما گاهی برای فریب دادن يك فرد با ایمان از این حربه خطرناك استفاده می کند. چون می بیند که او به انجام بعضی عبادات مقید است و با آنها انس گرفته، از طریق تشویق به همان عبادات وارد می شود تا اعتماد فرد را به خود جلب نماید. او هم از همه جا بی خبر به دلیل عادت و انسی که به آن عبادت خاص پیدا کرده و نمی تواند آن را ترك کند، به فرمان شیطان مشغول به عبادت می شود! اما خودش متوجه نیست که دستور این کار از جانب رانده شده درگاه الهی صادر شده است، بلکه آن را از القائنات فرشتگان مقرب خداوند می شمارد! او نمی داند که شیطان انجام این کار خوب را مقدمه ای برای سقوط او در وادی يك گناه مهلك قرار داده است و لذا با خوشحالی تمام و طیب خاطر به اداء آن طاعت می پردازد. پس از مدتی که به خود می آید، متوجه می شود که کار از کار گذشته و او مرتکب گناهی شده است که هرگز فکر ارتکاب آن را نمی کرد. به عنوان مثال يك مرد مؤمن که علاقه وافری به تبلیغ دین و خدمتگزاری به ساحت مقدس حضرت ولی عصر علیه السلام دارد، پس از مدتی که به انجام کار تبلیغی و هدایت کردن دیگران انس می گیرد، برای نجات دادن يك زن جوان نامحرم تصحیح عقاید او دست به کار می شود و این اقدام خود را يك مأموریت الهی می پندارد که فرشته ای کریم آن را به دل او انداخته است! غافل از این که خود شیطان این فکر را به او القاء نموده تا از این

طریق، او را به گناهی گرفتار سازد که هرگز از راه دیگر نمی توانست او را به آن گناه مبتلا گرداند. او چون علاقه شدیدی به کار دستگیری از افراد سست ایمان داشته است، هیچ گاه در محیطهای فاسد قدم نمی گذاشته تا این که کاری ضد اخلاقی مرتکب شود. اما شیطان نقشه ای می ریزد که همین جوان پاک با نیت خیر وارد میدانی می شود که در آن، حریف شهوت و نفس اماره خود نیست و لذا پس از مدتی خودش را می بازد و به گناه مهلك گرفتار می گردد.

اشتباه او در این بود که صرفاً به خاطر علاقه و بدون محاسبات عقلی و شرعی لازم، وارد چنین میدان خطرناکی شد، درست است که انسان باید به انجام طاعات علاقه مند شود و از آن لذت ببرد و عادت کردن به کارهای خوب هیچ گونه قبیحی ندارد، اما این خطر وجود دارد که در موادی انسان صرفاً به خاطر علاقه اش - و نه برای خدا و با نیت خالصانه - به سوی آن عبادت خاص برود. شیطان از همین علاقه فرد سوء استفاده می کند و اخلاص در عبادت را از او می گیرد. لذا او بدون آن که خودش متوجه می شود، در دام شیطان گرفتار می گردد.

مثال دیگر: جوانی خوش آواز با نیت خالص، کار مداحی و نوحه خوانی را در مجالس عزا و مصیبت اهل بیت علیهم السلام آغاز می کند.

کم کم به این عبادت بزرگ - که اگر خالصانه انجام شود، بسیار ارزشمند است - خو می گیرد و به آن عادت می کند، به طوری که نخواندن در يك مجلس برایش سخت می شود! خطر درست در همین جا شروع می شود، چون او به انجام عبادتی چنان انس گرفته که ترك آن برایش مشکل است، لذا شیطان از همین طریق وارد می شود. آرام آرام اخلاص در نیت

را از او می‌گیرد و او هم غافل از مکر شیطان به تصور این که گرم کردن مجلس امام حسین علیه السلام به هر قیمتی و از هر راهی صحیح است، به خودنمایی و نشان دادن هنر خویش در مداحی می‌افتد. دیگران هم با تعریف و تحسین خود، او را بیشتر به اشتباه می‌اندازند و او همه این کارها را به خیال عرض ارادت و نوکری در دستگاه سید الشهداء علیه السلام انجام می‌دهد! ممکن است کار این جوان به جایی برسد که به نیت تأثیرگذاری بیشتر در دل‌های مردم به آوازه خوانی همراه با موسیقی و ارکستر کشیده شود و این مقدمه ای شود برای آن که کم کم به وادی خوانندگی و اجرای برنامه های مبتذل تحت عنوان خدمت فرهنگی (!) کشیده شود. بعد از گذشت مدتی مشاهده می‌شود که این جوان با الاص که در ابتدا از مداحی قصدی جز خدمتگزاری به آستان مقدس سیدالشهداء علیه السلام نداشت، به يك خواننده لا ابالی تبدیل شده که برای کسب شهرت و پول از انجام هیچ گناهی کوتاهی نمی‌ورزد!

شیطان هرگز نتوانست از غیر مسیر عبادت - همان عبادتی که به انجامش خو گرفته بود - آن مؤمن پاك را به این ابتذال بکشاند. این چیزی است که امیر مؤمنان علیه السلام به «کید لطف شیطان» از آن نام برده اند. هر کس ممکن است مشمول این کید لطف قرار گیرد و از طریق عبادتی که به آن انس گرفته است، به فریب شیطان مبتلا گردد. این فریب اختصاص به مؤمنانی دارد که اهل عبادت هستند، باید مراقب باشند که هیچ عبادتی را صرفاً به دلیل علاقه و میل قلبی انجام ندهند و همیشه اخلاص خود را در اعمال عبادی حفظ نمایند. هر کس در هر رتبه ای باید خودش را در معرض انواع انحرافات و گناهان

بداند و نسبت به هیچ معصیتی احساس مصونیت و معصومیت نکند. ما هیچ کدام بیش از حضرت یوسف صدیق نمی توانیم از خود مطمئن باشیم. ایشان با همه وجود اقرار کردند که:

وَمَا أُبْرِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي (1)

تنها راه محفوظ ماندن از خطرات شیطان

اگر خدا به انسان رحم نکند، هر گونه لغزشی برای او امکان پذیر است. بنابراین هیچ گاه نباید بر خود تکیه کند و همیشه باید از مکر شیطان و ضعف خود در مقابله با نیرنگهای او بترسد و برای مصون ماندن از کید شیطان (به خصوص کید لطف او) به ملجأ و پناهی که خدای متعال قرار داده، متشبث شود تا در وقت لازم که خودش متوجه مکر شیطان نیست با دستگیری و عنایت اهل بیت علیهم السلام خطر را تشخیص دهد و با لطف ایشان از سقوط در مهلکه نجات یابد. البته عمل کردن کامل به احکام شرع، لازمه تشبث به امامان علیهم السلام در حفظ شدن از خطر شیطان است.

یا کمیل ان له فحاحاً ينصبها، فاحذر ان يوقعك فيها.

ای کمیل، همانا شیطان تله هایی دارد که آنها را (بر سر راه افراد) قرار می دهد. پس مواظب باش که تو را در آنها نیندازد.

یا کمیل ان الارض مملوءة من فحاحهم. فلن ینجو منها الا من تشبث بنا. وقد اعلمك الله انه لن ینجو منها الا عباده وعباده اولیاءنا. (1)

ای کمیل! همانا زمین از تله های شیاطین پر است. تنها کسانی از آنها نجات پیدا می کنند که به ما متشبث شوند (بچسبند) و خداوند تو را آگاه فرموده که از آن تله ها فقط بندگان نجات پیدا می کنند. که بندگان او اهل ولایت ما (اهل بیت علیهم السلام) هستند.

همان طور که امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند، تنها راه محفوظ ماندن از خطرات شیطان، تشبث به اهل بیت علیهم السلام است. تشبث یعنی چسبیدن.

وقتی انسان در همه امور، خود را به ایشان بچسباند و در هیچ موردی از ایشان فاصله نگیرد، آن وقت می تواند اطمینان یابد که در دام شیطان نمی افتد. ولی اگر چنین نکند - هر چند که مقید به انجام طاعات الهی و اهل عبادت - مصون ماندنش از شر شیطان تضمین نشده است.

بلکه همان طاعتها و عبادتها، ممکن است وسیله ای در دست شیطان شوند که نیرنگ خود را از طریق آنها اعمال کند.

کسی که در دام شیطان افتاده، چه بسا گمان کند که کار خوب انجام می دهد و به خدا تقرب می جوید، اما در واقع اسیر شیطان باشد و پیوسته از خدا دور شود. پس انسان روی اعمال خوب و عبادتهاش هم نمی تواند حساب کند و به دلیل انجام آنها خود را مصون از شر شیاطین بداند، چون ممکن است این عبادات را هم به دستور شیطان انجام دهد در حالی که به خیال خودش گمان کند که از فرشته الهی

فرمان می برد.

این است که استعاذه به اهل بیت علیهم السلام که باب استعاذه به خداوند سبحان است - تنها راه تأمین سلامت انسان از آفات و خطراتی است که در اثر اغوای شیطان، تهدیدش می کند.

این که امام علیه السلام، چگونه مشیتش به خود را حفظ می نماید، امری است وجدانی که هر کسی آن را بچشد، معرفتش به امام علیه السلام از جهت این وصف خاص - عمیق تر و بیش تر می شود. البته دانستن و اعتقاد به این که امام علیه السلام چنین دستگیرهایی از خطر شیاطین می کنند، آن معرفت اولیه را در انسان ایجاد می کند، تا زمینه ساز مراتب بالاتر شود. بنابراین سفارشهایی نظیر آن چه امیر المؤمنین علیه السلام به کمیل فرمودند، می تواند تأثیر به سزایی در بالا بردن درجه انسان در معرفت امام علیه السلام داشته باشد.

هر قدر اعتماد انسان به شأن پناهندگی امام علیه السلام قویتر باشد، تشبث او به ایشان بیشتر و کامل تر می گردد و در دل و عمل به سفارشهای شرع و احکام نورانی دین مقیدتر می گردد. در غیر این صورت نسبت نست به این شأن امام علیه السلام، کفران نعمت کرده است.

درس نوزدهم: گواه بر خلق

شاهد خدا بر خلق

خدای متعال در قرآن پیامبرش را این گونه معرفی فرموده است:

1. احزاب، 45 و 46.

در این آیه، خدای عزوجل، پیامبرش را به عنوان «شاهد» معرفی کرده است. چون به فرمایش حضرت صادق علیه السلام، امام علیه السلام عدل پیامبر صلی الله علیه و آله است، باید این وصف را برای ایشان هم قائل شویم و بدانیم

که امام علیه السلام هم شاهد بر امت هستند این وصف برای ائمه علیهم السلام در آیات دیگر قرآن ذکر شده است:

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا (1)

در این آیه، چند نکته باید روشن شود: اول این که منظور از «امت» چه کسانی می باشند؟ آیا همه مسلمانان، مخاطب این آیه هستند؟ با مراجعه به روایات اهل بیت علیهم السلام می بینیم که مراد از امت، مردم و با همه مسلمانان نیست، بلکه منظور، گروه خاصی هستند که همان ائمه علیهم السلام می باشند، خداوند در آیه دیگری از قرآن، این امت را معرفی فرموده است.

(2)

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ (3)

امر به معروف و نهی از منکر يك وظیفه عمومی است، ولی در این آیه، سخن از عده خاصی است که خدای تعالی آنها را به طور مطلق برای

1-1. بقره، 143.

2-2. البته باید توجه داشت که تعریف معنای «امت» به وسیله آیه دیگری از قرآن، باید با توجه به کلام معصوم علیه السلام - نه صرفاً مبتنی بر برداشت شخصی - صورت پذیرد.

3-3. آل عمران، 110.

تصدی این منصب معرفی کرده است. اهل بیت علیهم السلام این عده خاص را معرفی فرموده اند:

عن ابی عبدالله علیه السلام فی قول الله «کنتم خیر امة اخرجت...» یعنی الامة التي وجبت لها دعوة ابراهيم عليه السلام هم الامة الوسطی... (1)

امام صادق علیه السلام فرمودند: منظور از امت در این آیه، هستند که دعای ابراهیم علیه السلام (که از خدا درخواست امامت کرد) در حق ایشان مستجاب شده ... و ایشان امت وسط هستند.

نکته دوم این است که منظور از «وسط» بودن این امت چیست؟ خود آیه نشان می دهد که ائمه علیهم السلام بر مردم، و پیامبر صلی الله علیه و آله بر ائمه علیهم السلام گواه هستند. بنابراین ائمه علیهم السلام، امت وسط بین مردم و پیامبر صلی الله علیه و آله می باشند.

عن علی علیه السلام: ان الله تعالیس ایانا عنی بقوله: «لتكونوا شهداء على الناس و يكون الرسول عليكم شهيداً» فرسول الله صلی الله علیه و آله شاهد علینا، و نحن شهداء الله على خلقه و حجته فی ارضه، و نحن الذین قال الله تعالی: «و كذلك جعلناکم امة وسطاً». (2)

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: خدای متعال با گفتار خود (لتكونوا...) تنها ما را قصد فرمود. پس پیامبر صلی الله علیه و آله گواه بر ما است، و ما

1-1. تفسیر عیاشی، جلد 1، صفحه 195.

2-2. تفسیر کنز الدقائق، جلد 2، صفحه 179.

گواهان خدا بر آفریدگانش و حجت او در زمینش هستیم. و ما هستیم آنان که خدای تعالی درباره آنها فرمود: «و كذلك جعلناكم امة وسطاً».

نکته سوم این که وصف شاهد که به امام علیه السلام نسبت داده شده، به چه معناست؟ و چه اثری در اعتقادات ایجاد می نماید؟ وقتی کسی را شاهد بر امر می دانیم، در حقیقت عقیده داریم که او بر آن امر، ناظر و از آن آگاه است. بنابراین پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام از احوال مردم آگاهی دارند و اعمال آنها را می بینند.

وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ 1

در این آیه، وصف شاهد و شهید بودن پیامبر و اهل بیت علیهم السلام با تعبیر «دیدن اعمال» بیان شده است. برای روشن شدن مطلب، به تفسیر اهل بیت علیهم السلام ذیل این آیه شریفه مراجعه می نماییم:

عن محمد بن مسلم عن احدهما عليهما السلام قال: سئل عن الاعمال هل تعرض على رسول الله صلى الله عليه وآله؟ فقال: ما فيه شك. رأيت قول الله عز وجل «وقل اعملوا...» قال: لله شهداء في ارضه. (1)

محمد بن مسلم گفت: از امام باقر علیهما السلام سؤال شد:

1-2. تفسیر کنز الدقائق، جلد 5، صفحه 534، حدیث 1.

آیا اعمال بر پیامبر صلی الله علیه و آله عرضه می شود؟ فرمودند: در آن شکی نیست. آیا این قول خدای عزوجل را ندیده ای که: عمل کنید ... (تا آخر آیه) حضرت فرمودند: خدا روی زمین خود شاهدانی دارد.

خداوند، برای خود شاهدانی بر روی زمین قرار داده است. آنها پیامبر صلی الله علیه و آله و «مؤمنون» هستند. منظور خداوند از «مؤمنون» چیست؟ راوی می گوید:

کنت عند ابی عبدالله علیه السلام فسألته عن قول تعالی «و قل اعملوا فیسری الله عملکم و رسوله و المؤمنون». قال: ایانا عنی. (1)

نزد امام صادق علیه السلام بودم، پس نظر ایشان را درباره آیه «و قل اعملوا...» پرسیدم. امام علیه السلام فرمودند: (خداوند) فقط ما را قصد کرده است. (2)

بنابراین در آیه شریفه، منظور از مؤمنون، ائمه علیهم السلام هستند. در روایت دیگری، امام صادق علیه السلام در پاسخ به همین سؤال فرموده اند:

هم الائمة علیهم السلام. (3)

ایشان ائمه علیهم السلام هستند.

پس همان طور که خدای عزوجل اعمال بندگان را می بیند، پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام نیز ناظر بر آنها هستند. اثر اخلاقی این باور و

1-1. بصائر الدرجات جزء 9 باب 5 حدیث 1.

2-، «عن» به معنی «قصد» است. و مقدم شدن «أنا» بر آن دلالت بر حصر می کند.

3-3. بصائر الدرجات، جزء 9، باب 5، حدیث 11.

اعتقاد قلبی، توجه انسان به نظارت پیامبر صلی الله علیه و آله و امامش بر اعمال او است. مسلماً در پیشگاه ایشان، بسیاری از اعمال انسان، احتیاج به تجدید نظر خواهد داشت.

در کتاب گراسنگ وسائل الشیعه، روایاتی در این باب نقل شده است که توجه به عنوان باب نیز مفید است.

باب وجوب الحذر من عرض العمل علی الله و رسوله و الائمة علیهم السلام. (1)

باب لزوم ترس و نگرانی از عرضه شدن اعمال به پیشگاه خدا و رسول صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام.

نظارت پیامبر و اهل بیت علیهم السلام بر اعمال بندگان، از طرفی آنها را مراقب و نگران رفتارشان می سازد و از طرف دیگر، سبب می شود که ایشان پیروان خود را در انجام کارهای نیک و استغفار از گناهان یاری فرمایند.

عن ابی جعفر علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و هو فی نفر من اصحابه:

ان مقامی بین اظهرکم خیر لکم، و ان مفارقتی ایاکم خیر لکم. فقام الیه جابر بن عبدالله الانصاری و قال: یا رسول الله اما مقامک بین اظهرنا فهو خیر لنا، فکیف یكون مفارقتک ایانا خیراً لنا؟ فقال: اما مقامی بین اظهرکم خیر لکم، لان الله

عزوجل - يقول:

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ (1)

... فاما مفارقتی ایاکم فهو خیر لکم، لان اعمالکم تعرض علی کل اثین و خمسین، فما کان من حسن، حمدت اله علیه، و ما کان من شیء استغفرت لکم. (2)

حضرت باقر العلوم علیه السلام فرمودند: پیامبر صلی الله علیه و آله در میان جمعی از اصحاب خود فرمودند: بودن من در میان شما، برای شما خیر است، و جدایی من از شما هم برایتان خیر است. جابر بن عبدالله انصاری از ایشان پرسید: ای رسول خدا، بودن در میان ما که البته برای ما خیر است، ولی چگونه جدایی شما از ما، برای ما خیر می شود؟ حضرت فرمودند: اما بودن من در میان شما برای شما خیر است، چون خدای عزوجل فرمود: «تا وقتی تو در میان آنها هستی خدا ایشان را عذاب نمی کند»... و اما جدای من از شما برایتان خیر است، چون در هر دوشنبه و پنجشنبه اعمال شما بر من عرضه می شود. آن گاه برای کارهای خوب شما خدا را سپاس می گویم و برای کارهای بد شما (از خدا) طلب مغفرت می کنم.

عذابهای عمومی - آن گونه که بر امتهای پیشین نازل می شد - هیچ کدام بر امت اسلام نازل نشد، چرا که خدای متعال به پیامبر صلی الله علیه و آله وعده داده بود که تا وقتی ایشان میان امت هستند، آنها را عذاب نکند.

نکته دیگر این روایت، تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله است بر این که دوروز از

1-1. انفال، 33.

2-2. تفسیر کنز الدقائق، جلد 5، صفحه 334.

هفته، اعمال بندگان را رسیدگی می فرمایند و از آن جایی که ائمه علیهم السلام عدل پیامبر صلی الله علیه و آله هستند، این خصوصیت درباره ایشان هم صادق است.

در سیره و گفتار ائمه علیهم السلام نیز، به طور مکرر، آگاهی ایشان از اعمال بندگان دیده می شود.

عرضه اعمال بندگان بر پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام

یکی از یاران امام صادق علیه السلام به نام «داود بن کثیر رقی» نقل می کند که: نزد امام صادق علیه السلام نشسته بودم، ایشان بدون آن که سخنی بگویم به من فرمودند:

یا داود لقد عرضت علی اعمالکم یوم الخمیس، قرأیت فیما عرض علی من عملک صلتک لابن عمک، فلان فسرنی ذلک. انی علمت ان صلتک له اسرع لفناء عمره و قطع اجله. (1)

ای داود! روز پنج شنبه اعمال شما بر من عرضه شد. پس در آن به من عرضه شده بود، دیدم که تو به پسر عمویت - فلانی - رسیدگی کرده ای. این کار، مرا خوشحال کرد. من اطمینان دارم که رسیدگی تو، به او سبب می شود که عمر او با سرعت بیشتری به پایان برسد و مهلتش ناتمام بماند. (عمر طبیعی نکند).

داود گفت: من پسر عمویی داشتم که ناصبی خبیث و دشمن اهل بیت علیهم السلام بود. شنیدم که خود و خانواده اش در سختی زندگی

می کنند. پس قبل از این که به مکه بروم، برایش پولی فرستادم. وقتی به مدینه برگشتم، امام صادق علیه السلام این خبر را به من دادند.

امام صادق علیه السلام این گوه از اعمال شیعیان خود آگاه بودند. بدین ترتیب داود بن کثیر رقی، شاهد بودن امام زمانش را نسبت به اعمال خود چشید و به بیان دیگر امام علیه السلام را به وصف «شاهد» شناخت.

مسلماً عمق معرفت او با کسی که این داستان را می شنود، بسیار تفاوت دارد. قطعاً این اختلاف در عمق معرفت، در اعتقاد او هم مؤثر است. احتمالاً داود تا آخر عمر، در کوچکترین عمل خویش، همواره امام صادق علیه السلام را شاهد و گواه می دید و سعی می کرد که همه اعمالش مورد رضای ایشان باشد.

کسانی که توفیق چشیدن این وصف امامشان را نیافته اند، با مطالعه سیره ائمه پیشین علیهم السلام و روایات ایشان، می توانند از راه شنیدن، معرفت غیابی نسبت به شاهد بودن امام زمان خویش پیدا کنند، و همواره خود را در حضور او بدانند و معتقد باشند که امام علیه السلام نه تنها روزهای دوشنبه و پنجشنبه، بلکه همیشه و در هر شب و روز، شاهد بر اعمال او هستند.

در این زمینه، به داستانی درباره امام رضا علیه السلام توجه می کنیم:

عبدالله بن ابان، روغن فروشی بود که مدتی خدمت امام رضا علیه السلام مجاور شده بود. او يك بار که به محضر ایشان شرفیاب شد، عرض کرد: برای خود و خانواده ام از شما التماس دعا دارم.

فقال: او لست افعل؟! ان اعمالکم لتعرض علی فی کل یوم و لیلة.

حضرت علیه السلام فرمودند: آیا من این کار را نمی کنم؟ (فکر می کنی من شما را دعا نمی کنم؟! همانا اعمال شما در هر روز و شب بر من عرضه می شود.

عبدالله گفت: پذیرفتن این مطلب برای من سنگین آمد.

فقال لی: امام تقرأ کتاب الله عزوجل: «وقل اعملوا فسیری الله عملکم ورسوله و المؤمنون» قال: هو و الله علی بن ابیطالب علیه السلام. (1)

حضرت فرمودند: آیا در کتاب خدای عزوجل نمی خوانی: «و بگو عمل کنید که خدا و رسولش و مؤمنان عمل شما را می بینند». فرمودند: قسم به خدا منظور از «مؤمنان»، علی بن ابیطالب علیه السلام است.

عبدالله بن ابان، با وجود این که مدتی مجاور امام علیه السلام بود، ولی هنوز ایشان را به این وصفشان نشناخته بود. از این رو، وقتی حضرت برای او توضیح می دهند که من هر روز و شب اعمال شما را دیده، برایتان دعا می کنم، تعجب کرد و پذیرش مطلب برایش سنگین آمد. امام علیه السلام ناچار برای او از قرآن دلیل آوردند و سپس یکی از مصادیق «مؤمنون» را که «امیر مؤمنان» علیه السلام است، معرفی فرمودند.

ناگفته نماند که احادیث مربوط به عرضه اعمال بر پیامبر و ائمه علیهم السلام که بعضی دو روز در هفته و بعضی هر صبح و شام را معین کرده اند، با یکدیگر تعارضی ندارند، چون هر دو صورت آن امکان پذیر است. و پذیرفتن یک گروه از روایات، مانع از قبول دسته دیگر نیست.

احتمال دارد که نحوه عرضه اعمال در این دو صورت، با یکدیگر متفاوت باشد.

علاوه بر این، طبق صریح احادیث، اعمال بندگان بر همه اهل بیت علیهم السلام عرضه می شود. عمل «عبدالله بن ابان» نه فقط به امام رضا علیه السلام که امام زمان او بودند، بلکه بر همه امامان علیهم السلام عرضه می شد.

امام باقر علیه السلام در مورد آیه «اعملوا فسیری الله... و المؤمنون» فرمودند:

ما من مؤمن یموت و لا- کافر، فیوضع فی قبره. حتی تعرض عمله علی رسول الله صلی الله علیه و آله و علی علی علیه السلام فلهم جراً، الی آخر من فرض الله طاعته علی العباد. (1)

هیچ مؤمن و کافری نمی میرد که در قبرش گذاشته شود، مگر این که کارهایش به رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام تا آخرین کسی که خدا اطاعتش را بر بندگان واجب کرده است عرضه می شود.

امام شناس کسی است که معتقد باشد امام علیه السلام شاهد و ناظر بر اوست. وقتی کسی این وصف امام علیه السلام را شنید، نباید مانند وقتی باشد که نشنیده است. او باید از اعتقاد به این صفت، امام علیه السلام را بشناسد و نحوه عملکرد او هم متأثر از معرفتش باشد.

کسی که خدای عزوجل و پیامبر صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام و امامان خود علیهم السلام را شاهد بر اعمال خویش می داند و به این معرفت خود اعتقاد دارد، چگونه می تواند در اعمالش بی دقتی و سهل انگاری کند؟!

با نقل داستان دیگری از امام رضا علیه السلام، از خدای عزوجل درخواست می کنیم که معرفت ما را نسبت به امام علیه السلام عمیق تر فرماید.

موسی بن سیار می گوید: من همراه حضرت رضا علیه السلام بودم که به دیوارهای شهر طوس رسیدیم. صدای شیون و ناله ای را شنیدم. دنبال صدا رفتم تا به جنازه ای برخورد کردم، در همین حال دیدم مولایم علی بن موسی الرضا علیه السلام از اسب خویش پیاده شد، به سوی جنازه رفت، آن را بلند کرد و چنان که بره به مادر خود می چسبد، خود را به آن جنازه چسبانید و به من فرمود:

یا موسی بن سیار! من شیخ جنازه ولی من اولیائنا خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه لا ذنب علیه.

ای موسی بن سیار! هر که در تشییع جنازه یکی از دوستان ما شرکت کند، از گناهان خود پاکیزه می شود، همانند روزی که از مادر متولد شده است.

همین جنازه را نزدیک قبر بر زمین نهادند، دیدم که امام علیه السلام به طرف آن رفتند. مردم را کنار زدند، تا خود را به جنازه رساندند.

آن گاه دست مبارك خود را بر سینه او نهادند و فرمودند:

یا فلان بن فلان ابشر بالجنة فلا خوف عليك بعد هذه الساعة.

ای فلانی پسر فلانی! تو را به بهشت مژده باد. بعد از این لحظه دیگر وحشت و ترسی برای تو نیست! عرض کردم: فدایت شوم، آیا شما این شخص را می شناسید، در حالی که قسم به خدا تاکنون قدم به این سرزمین نگذاشته

بودید؟! امام علیه السلام فرمودند:

یا موسی بن سیار! اما علمت انا معاشر الائمة تعرض علينا اعمال شيعتنا صباحاً و مساءً؟ فما كان من التقصير في اعمالهم سالنا الله تعالى اصفح لصاحبه و ما كان من العلو سالنا الله الشكر لصاحبه. (1)

ای موسی بن سیار! آیا نمی دانی که اعمال و رفتار شیعیان ما، در هر صبح و شام، بر همگی ما امامان عرضه می شود؟ آن گاه گر تقصیری در رفتار آنها باشد، از خداوند می خواهیم که از سر تقصیرشان در گذرد. و اگر کار خوبی داشته باشند، از خداوند می خواهیم که از آنها قدردانی فرماید.

از این حدیث می توان فهمید که عرضه اعمال بر امامان علیهم السلام چه بشارت بزرگی به دوستان و شیعیان ایشان است. اگر امام علیه السلام برای آمرزش گناهان کسی طلب مغفرت کنند، امید است که خداوند به آبروی ایشان از سر تقصیر آن فرد بگذرد.

بنابراین شاهد بودن ائمه علیهم السلام بر اعمال و رفتار انسان، از طرفی ممکن است باعث خجالت و بی آبرویی او گردد (در صورتی که گناهی مرتکب شده باشد). ولی از طرف دیگر سبب امیدواری است، چون رحمت و اسعه الهی برای او دست به دعا بلند می کند و برای گناهانش از خداوند طلب عفو می نماید.

بدین ترتیب باید بدانیم که گناهان ما تا چه اندازه ممکن است

دلهای پاك پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت ایشان علیهم السلام را به درد آورد. به همین سبب، تا جایی که می توانیم، باید از معاصی پرهیز کنیم.

حضور امام علیه السلام در تشییع جنازه شیعیان

بشارت دیگری که نمونه ای از آن در این حدیث بیان شد، حاضر شدن امام علیه السلام بر سر جنازه دوستانشان است.

این وعده زیبا در داستان يك امام شناس واقعی که در زمان امامت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام می زیست، ذکر شده است. ایشان يك خانم با تقوی به نام «شطیطه» بود که در شهر نیشابور زندگی می کرد و تا هنگام مرگ، توفیق دیدار امام زمانش را نداشت. (1)

مردم نیشابور یکی از شیعیان مورد اعتماد خود را که «محمد بن علی نیشابوری» نام داشت، انتخاب کردند تا وجوهات آنها را نزد امام علیه السلام ببرد. مجموع این اموال سی هزار دینار (طلا) و پنجاه هزار درهم (نقره) و يك مقدار لباس بود. شطیطه سهم يك درهم صحیح و سالم با يك تکه لباس دست دوز نو به ارزش چهار درهم آورد و هنگام پرداخت آنها گفت:

وَاللَّهِ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ (2)

همانا خداوند از حق حیا نمی کند (خجالت نمی کشد).

محمد بن علی می گوید: من (برای این که پول شطیطه با آن همه پول اشتباه نشود) درهم او را قدری خم کردم. وقتی در بغداد خدمت امام

1-1. مزار این بانوی با ایمان و متقی اکنون در شهر نیشابور محل زیارت دوستان و ارادتمندان به اهل بیت علیهم السلام است.

2-2. اشاره است به آیه شریفه: احزاب، 53.

هفتم علیه السلام رسیدم، حضرت به من - بدون آن که سخنی بگویم - فرمودند: درهم شطیطه و پولهای فلان کس و لباسهای آن دو برادر اهل بلخ را بیاور! بقیه اموال را نپذیرفتند. آن گاه که درهم شطیطه و لباس او را گرفتند، فرمودند: «ان الله لا يستحيى من الحق!» سپس به ابوجعفر محمد بن علی نیشابوری فرمودند: به شطیطه سلام مرا برسان و این کیسه را به او بده - چهل درهم پول در آن بود - سپس اضافه کردند: من يك تکه از کفهای خود را که پنبه آن از منطقه صیدا متعلق به حضرت فاطمه علیها السلام است و خواهرم حلیمه دختر حضرت امام صادق علیه السلام آن را یافته است، برای شطیطه هدیه فرستادم. بعد فرمودند: به او بگو: از وقتی که این پارچه (کفن) و آن پولها به دستش می رسد (روز بازگشت محمد بن علی به شهر نیشابور) نوزده روز زنده می مانی! پس شانزده درهم از آنها پولها را خرج خودت کن و بیست و چهار درهم بقیه را از طرف خودت و آن چه بر عهده داری، صدقه بده و من خودم بر (جنازه) تو نماز می خوانم. پس ای ابو جعفر، هر وقت که (در نیشابور) مرا دیدی، به روی من بیاور، این کار برای حفظ خودت بهتر است.

وقتی محمد بن علی به نیشابور برگشت، مشاهده کرد همه کسانی که امام علیه السلام اموالشان را بازگردانده بودند، از اعتقاد صحیح به امامت، برگشته اند ولی شطیطه انحرافی پیدا نکرده است. سلام امام علیه السلام را به او رساند و کیسه پولها و لباس هدیه شده را به او داد. شطیطه درست همان مدت زمانی که امام علیه السلام فرموده بودند (نوزده روز) زنده بود و آن گاه که وفات کرد، محمد بن علی، امام هفتم علیه السلام را سوار بر شتر

خودشان (در نیشابور) دید.

حضرت وقتی از کار تدفین و نماز بر جنازه شیطیه فارغ شدند، سوار شترشان شدند و محل را ترك فرمودند. در همان حال به او فرمودند: به دوستان خود سلام مرا برسان و به ایشان بگو.

انی و من یجری مجرای من الائمة لابد لنا من حضور جنازکم فی ای بلد کنتم، فاتقوا الله فی انفسکم. (1)

ما امامان، بر خود لازم می دانیم که بر جنازه های شما - در هر سرزمینی که باشید حاضر شویم. پس در مورد خودتان تقوی الهی را پیشه نمایید.

ویژگی شیطیه که این چنین مورد لطف و عنایت امام زمانش قرار گرفت، این بود که به وظیفه دینی و شرعی خود پایبند بود و در مسیر امام شناسی هم ذره ای انحراف نداشت. کسانی که در زمان غیبت امام زمان علیه السلام از توفیق دیدار ایشان محروم هستند، با معرفت صحیح امام علیه السلام و عمل به تکالیف شرعی خویش (خصوصاً رعایت حرام و حلال در امور مالی) می توانند امیدوار به عنایت خاص ایشان در حق خود باشند.

جمله آخر حدیث، هشدار است به همه شیعیان ائمه علیهم السلام، که با داشتن پیشوایانی چنین دلسوز و مهربان، کاری نکنند تا ایشان را از خود رنجیده خاطر و ناراحت کنند. ضمناً توجه داشته باشند این مژده شامل حال کسانی می شود که با ولایت و محبت اهل بیت علیهم السلام از دنیا بروند و اگر کسی چنین حالی دارد، باید مراقب باشد که به خاطر انجام گناهان

از این نعمت بزرگ محروم نگردد. هیچ کس از دوستداران ایشان نمی تواند مطمئن باشد که تا لحظه مرگ در اعتقاد خویش ثابت قدم خواهد ماند.

بدین ترتیب اگر ما واقعاً شاهد بودن امام علیه السلام را باور کنیم، در اعمالمان اثر بسزایی دارد. اهمیت و ارزش این معرفت و باور قلبی و درك نعمت بودن آن، وقتی بر انسان آشکار می شود که دیگر فرصت عمل به پایان رسیده است و این شاهدان روی زمین، برای آخرین بار، هنگام مرگ، و در قبر، پرونده انسان را مرور می فرمایند. پس خوب است که تا فرصت باقی است، قدر این نعمت دانسته شود.

اکنون که عصر امامت حضرت بقية الله ارواحنا فداه می باشد، ایشان بر اعمال و رفتار همه شیعیان و دوستانشان شاهد و ناظر هستند. اکنون بیش از 1170 سال است که اعمال امت بر ایشان عرضه می شود.

با توجه به این که مدت امامت ایشان تاکنون، بیش از چهار برابر (1)

دوره امامت سایر ائمه علیهم السلام بوده، تعداد مأمومین ایشان از امامان قبلی علیهم السلام بیشتر است. خوب است کمی تأمل کنیم که ایشان از امامان قبلی علیهم السلام بیشتر است. خوب است کمی تأمل کنیم که ایشان در این مدت طولانی، شاهد و ناظر بر چه اعمالی از امت خود بوده اند؟! برای این که شاهد بودن امام علیه السلام بیش تر روشن شود، باید متذکر شویم که ایشان نه تنها از اعمال بیرونی (جوارحی) افراد، بلکه از نیت‌های قلبی (جوانحی) آنها نیز آگاه می باشند. اگر کسی ك بار از غربت امام زمان علیه السلام غمگین شود، این حال قلبی او به امام علیه السلام عرضه

1-1. از ابتدای امامت امیر المؤمنین علیه السلام تا سال 260 هجری قمری که امام حسن عسکری علیه السلام به شهادت رسیدند، 250 سال مدت امامت یازده معصوم علیه السلام بوده است.

می شود. از طرفی اگر - خدای نکرده - دلهای شیعیان لحظه ای از ایشان فاصله بگیرد، و به فکر گناه آلوده شود، از آن هم مطلع می شوند. خلاصه، هیچ فکر ذهنی و خطور قلبی نیست، مگر این که ایشان نسبت به آن آگاه هستند.

اگر ما امام زمان علیه السلام را این گونه شاهد اعمال خود بدانیم، از کارهای زشت خود شرم می کنیم و متوجه می شویم که با این همه لطف و عنایت حضرت، چقدر در ادای حق ایشان کوتاهی کرده ایم.

درس بیستم: آب گوارا و مهربانترین

ساقی تشنگان

امام رضا علیه السلام در توصیف امام علیه السلام فرموده اند:

الامام الماء العذب على الظلماء و الدال على الهدى و المنجى من الردى. 1

1. اصول کافی، کتاب الحجّة باب نادر جامع فی فضل الامام، حدیث 1.

امام علیه السلام آب گوارا در حال تشنگی و دلالت کننده بر هدایت و نجات دهنده از سختی های هولناک است.

این صفات امام علیه السلام هم چون بقیه اوصاف - چشیدنی است. تا انسان تشنه نباشد، شیرینی و گوارایی آب را نمی تواند بچشد. خوشا به حال کسی که تشنه هدایت امام علیه السلام باشد، در آن صورت می تواند از دست مبارك امام علیه السلام سیراب شود.

اهل بیت علیهم السلام نجات دهنده از سختی ها هستند (المنجی من الردی).

و انسان را از سختی های هولناک که با سقوط در آن هلاک می شود، نجات می دهند. از این رو، به حکم عقل، انسان باید در سختی ها، به دامان ایشان متمسک شود و از آنها کمک بخواهد.

کسی که امام علیه السلام را به این صفت بشناسد، اگر در مشکلات، به کسی غیر از ایشان امید ببندد، کفران نعمت کرده است و اگر در این صورت به هلاکت افتد، خود مقصر است. اما هر کس که به در خانه ایشان رفته و طلب یاری کند، نجات می یابد.

من اتاکم نجی. (1)

هر کس نزد شما آید، نجات می یابد.

برای این که روشن شود امام علیه السلام تشنگان هدایت را چگونه سیراب می کنند و به چه صورت راه هدایت را به ایشان می نمایانند، نمونه ای از دستگیری امام صادق علیه السلام از يك تشنه هدایت را از قول ابوبصیر صحابی وفادار حضرت صادق علیه السلام نقل می کنیم:

جناب ابوبصیر می فرماید: همسایه ای دشتم که از مأموران دولت و اهل حرام خواری بود (جزو ایادی سلطان ظالم بود)، شراب می خورد و مرا اذیت می کرد، چند بار از او خواستم که دست از اذیت من بردارد، ولی فایده نکرد. يك بار که به او اصرار کردم گفت: فلانی! من آدم دردمند و گرفتاری هستم، ولی تو سالم و (از لحاظ روحی) تندرست هستی. اگر مرا به مولایت معرفی کنی، امید دارم که خدا به وسیله تو، مرا نجات دهد!

ابوبصیر می گوید: این سخن او به دلم نشست. وقتی خدمت امام

1-1. از عبارات زیارت جامعه، بحار الانوار، جلد 102، صفحه 129.

صادق علیه السلام رسیدم، حال او را بیان کردم. حضرت فرمودند: وقتی به کوفه رفتی، او به دیدنت می آید به او بگو: جعفر بن محمد برایت پیغامی فرستاده است: «روالی که در زندگی پیش گرفته ای رها کن، من برای تو نزد خدا بهشت را ضمانت می کنم».

(اضمن لك على الله الجنة).

ابوبصیر می گوید: وقتی به کوفه برگشتم، همان شخص به دیدنم آمد، در حالی که عده دیگری هم آمده بودند. وقتی منزل من خلوت شد، به او گفتم: وضع شما را به عرض امام رساندم.

حضرت فرمودند: به او سلام برسان و بگو آن روالی که تا کنون داشته رها کند، من برای او نزد خدا بهشت را ضمانت می کنم. او گریه اش گرفت و پرسید: تو را به خدا! خود حضرت چنین چیزی به تو فرمودند؟ قسم خوردم که این کلام را حضرت به من فرمودند. پس گفتم: کافی است، و رفت.

پس از چند روز کسی را سراغ من فرستاد و مرا به خانه اش دعوت کرد. وقتی به در خانه اش رسیدم، دیدم بدون لباس پشت در ایستاده است و می گوید: ای ابابصیر! از هر چه در خانه داشتم (که حرام بود) بیرون آمدم و الان لباس ندارم که بپوشم.

ابوبصیر می گوید: رفتم و از دوستان و آشنایان برایش لباس تهیه کردم. چند روز پیش نگذشت، تا این که کسی را سراغ من فرستاد که: من مریض شده ام. رفتم دیدم مریض است و این مرض موجب فوتش شد. من در این ایام، مرتب به او سر می زدم و رسیدگی می کردم. يك بار که به دیدنش رفته بودم، در آخرین روزهای حیات و در حال احتضار بود. دیدم از حال رفت و بی هوش شد. بد به هوش آمد و به من گفت:

یا ابابصیر قد وفی صاحبک لنا.

ای ابابصیر! مولای تو، به عهدش وفا کرد.

و بعد از دنیا رفت.

ابوبصیر می گوید: من به حج رفتم. در مدینه خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و اجازه ورود خواستم. همین که داخل شدم، هنوز یک پایم بیرون و پای دیگرم داخل خانه بود که حضرت فرمودند:

یا ابابصیر قد وقینا لصاحبک. (1)

ای ابوبصیر! ما به وعده خود در حق دوستت وفا کردیم.

در این قضیه، می بینیم فرد گناهکاری که اهل شرابخواری و آزار و اذیت و غرق در حرام بود و بر لبه پرتگاه هلاکت قرار گرفته بود، چگونه با لطف خدا بر بیچارگی خودش واقف گشته، فهمید که از چه کسی باید کمک بخواهد. آن گاه با توسل به امام زمانش، به دست ساقی تشنگان هدایت، به مسیر صحیح راه یافته، این اوصاف امام علیه السلام را چشید.

9. رفیق مونس

امام رضا علیه السلام در معرفی امام علیه السلام فرموده اند:

الامام الانیس الرفیق. (2)

امام رفیق مونس است.

1-1. بحار الانوار، جلد 47، صفحه 145.

2-2. اصول کافی، کتاب الحجة باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته، حدیث 1.

اگر کسی با امام علیه السلام دوستی کند، ایشان رفیق خوبی برای او خواهند بود. اگر انسان این رفاقت را بچشد، شیرینی و گوارایی آن را می یابد. در سیره ائمه علیهم السلام می خوانیم کسانی که با امام زمانش رفاقت کرده اند، به خیر دنیا و آخرت دست یافته اند. به عنوان نمونه در سیره امام صادق علیه السلام چنین نقل شده است:

هشام بن حکم می گوید: یکی از اشراف اهل کوهستان، وضع مالی خوبی داشت و هر سال حج به جا می آورد. هر وقت که می خواست به حج برود، در مدینه مهمان امام صادق علیه السلام می شد.

با حضرت رفیق شده بود. حضرت هم با لطف خود، یکی از خانه هایی را که در اختیارشان بود، به او واگذار می کردند و او در مدینه مهمان حضرت بود. یک سال مراسم حج او طولانی شد.

چون می خواست مزاحمت زیادی برای امام علیه السلام ایجاد نکند، ده هزار درهم به ایشان داد و از حضرت خواست که برایش خانه ای تهیه کند و خودش عازم حج شد.

در برگشت، خدمت حضرت رسید و عرض کرد: فدایتان شوم، برای من خانه خریدید؟ حضرت فرمودند: بلی، و برگه ای را به دست او دادند. در آن نوشته شده بود:

بسم الله الرحمن الرحيم. هذا ما اشترى جعفر بن محمد لفلان بن فلان الجبلی، اشتری له الدار فی الفردوس: حدها الاول رسول الله صلی الله علیه و آله و الحد الثانی امیر المؤمنین علیه السلام و الحد الثالث الحسن بن علی علیهما السلام و الحد الرابع الحسین بن علی علیهما السلام.

به نام خداوند بخشاینده مهربان. این است آن چه جعفر بن محمد برای فلانی پسر فلانی اهل کوهستان خریده است: «برای او خانه ای در بهشت خریده که يك همسایه اش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و يك طرفش امیر المؤمنین علیه السلام و سوی دیگرش امام حسن علیه السلام و طرف چهارم آن امام حسین علیه السلام است».

سند را دست او دادند. مرد آن را خواند و گفت: خدا مرا فدای شما گرداند. راضی شدم.

حضرت فرمودند: من پول تو را بین فرزندان امام حسن و حسین علیهما السلام تقسیم کردم، که خدا این را بپذیرد و ثواب تو را بابت این کار، بهشت قرار دهد.

مرد کوهستانی به سوی شهر خویش رفت. سند را با خودش برد، تا هنگام مرگش فرارسید و به بیماری مرگ افتاد. نزدیکان خود را جمع کرد و آنها را قسم داد که سند را با او دفن کنند. آنها هم به توصیه او عمل کردند. و سند را با او دفن کردند. فردا صبح که سر قبرش آمدند، دیدند سند روی قبر است و روی آن نوشته شده

و فی لی و الله جعفر بن محمد علیهما السلام بما قال. (1)

قسم به خدا جعفر بن محمد علیهما السلام به آن چه که فرموده بود، وفا کرد.

آگاهی از این حقایق، این اعتقاد را به ما می دهد که اگر کسی زندگی و نعمتهای آن را با امام زمانش معامله کند، چیزی نصیب او می شود که انتظار آن را هم نداشته است. هر کس طعم دوستی با امام علیه السلام را بچشد،

می فهمد که این مونس رفیق، بهترین نعمتها را برای دوستش فراهم می سازد. مسلماً بی اعتقادی به این صفت و از دست دادن این مونس مهربان، انسان را از سعادت بزرگی محروم می سازد.

10. پدر دلسوز، برادر وفادار، و مادر مهربان

امام رضا علیه السلام در ادامه فرمایش خود در معرفی امام فرموده اند:

الامام... الوالد الشفيق والاخ الشفيق والامام البرة بالولد الصغير. (1)

امام... پدر دلسوز و برادر دوقلو و مادر دلسوز نسبت به بچه كوچك است.

با توضیح هر يك از این صفات، معرفت انسان نسبت به امام علیه السلام ابعاد وسیعتری پیدا می کند.

يك پدر دلسوز در مقابل فرزند خود احساس مسئولیت می کند و نگران اوست، پدر، بیش از آن که به فکر راحتی خود باشد، به آسایش فرزندش می اندیشد. می کوشد تا بهترین امکانات را برای او فراهم کند و در مقابل زحمتی که می کشد، هیچ توقعی ندارد.

در واقع پدر و مادر به فرزندشان «احسان» و لطف می کنند، یعنی بدون هیچ چشم داشتی برای او زحمت کشیده، انتظار تلافی و جبران از او ندارند. و از احسان و محبت به فرزند خود لذت می برند. پدر و مادر، با دیدن آسایش فرزندشان خوشحال می شوند. چه بسا لذتی که آنها از خوشی فرزندشان می برند، بیشتر از خود فرزند باشد. اگر شاهد

1-1. اصول کافی، کتاب الحجة باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته، حدیث 1.

موفقیت او در هر موردی مثل درس، اخلاق تقوی، امام شناسی و... باشند، واقعاً شادمان می شوند. از این که فرزندشان پیشرفت کند و به منزلتی دست یابد، احساس سعادت می کنند و حاضر هستند برای پیشرفت او هر زحمتی را متحمل شوند.

در مقابل، اگر خدای ناکرده يك نقيصه یا عیب و مشکلی برای فرزند پیدا شود، حقیقتاً آن را مشکل خودشان می دانند. هیچ گاه پدر و مادری بیماری فرزندشان را با خود بی ارتباط نمی دانند، بلکه بیمار شدن فرزند، به اندازه بیماری خودشان و یا حتی بیشتر از آن باعث ناراحتی شان می شود. به خصوص اگر فرزندشان کوچک و ضعیف باشد، در مقابل ناراحتی چه بسا بی تاب شوند.

جالب اینجاست که حتی وقتی فرزندشان بزرگ می شود و به مرحله تشکیل خانواده و فرزند داشتن می رسد، باز هم پدر و مادر با نگرانی، نسبت به او احساس مسئولیت می کنند.

این حالت پدر و مادر، برخاسته از محبت قلبی آنهاست. منطق محبت، منطق خاصی است که تا کسی اهل آن نباشد، آن را نمی فهمد. اگر کسی پدر یا مادر نباشد، نمی تواند احساس نها را نسبت به فرزندشان درك کند.

از طرفی خطای فرزند، موجب ناراحتی پدر و مادر می شود. آنها در مقابل دیگران، خود را مسئول رفتار فرزندشان می دانند، حتی ممکن است مجبور به تنبیه او گردند.

به عنوان مثال، اگر بچه در مدرسه کار خلافی انجام دهد و به شکلی خبر آن به پدر و مادر برسد، آنها بسیار ناراحت و از رفتار فرزندشان

خجالت زده می شوند. قطعاً هیچ پدر و مادری در اولین برخورد با اولیای مدرسه، نمی گویند که رفتار او به ما ارتباطی ندارد و هر کاری می خواهید با او بکنید. بلکه معمولاً با شرمندگی مقابل مسئولین مدرسه ایستاده، سرشان را پایین می اندازند و عذرخواهی می نمایند.

توجه داریم که فرزند خطا کرده، ولی پدر عذر می خواهد، چون فرزند منسوب به پدر است!

پس یکی از خصوصیات پدر دلسوز یا مادر مهربان، این است که نسبت به کارهای خوب و یا ناشایست فرزند خود، احساس مسئولیت می کند و گناهان او را به گردن می گیرد. امام علیه السلام هم حقیقتاً پدر دلسوز امت خود هستند، از گناهان شیعیان بسیار آزرده می شوند و خطاهای آنها را منسوب به خود می دانند.

یکی از ادله استغفار و توبه معصومین علیهم السلام که خود را نزد خداوند، گناهکار و مقصر می داند، گناهان شیعیان آنهاست. 1

1. شاید وجه دیگر استغفار معصومین علیهم السلام این باشد که ایشان، خود را به جهت عجز از شکر نعمت پروردگار، گناهکار می داند و از خدا طلب بخشایش می نمایند. مسئله شکر نعمت، از نظر ایشان آن قدر با اهمیت است که محور عبادت‌های آنهاست، چون عبادت ایشان از نوع عبادات تجار به طمع ثواب و بهشت و یا عبادت بردگان از ترس آتش و عقاب نیست، بلکه خدا را عبادت می کنند تا بتوانند شکر او را به جای آورند. با وجود آن هم همه عبادات، باز در انجام شکر الهی خود را مقصر می دانند. و چه بسا که این تقصیر خود را گناه بدانند و از آن استغفار کنند. برای آگاهی از وجوه محتمل دیگر مراجعه کنید به بحار الانوار، جلد 25، صفحه 209، تا 211.

در قرآن و سنت نمونه هایی از این مطلب یافت می شود.

به عنوان مثال، در ابتدای سوره فتح می خوانیم:

پیامبر صلی الله علیه و آله که معصوم بودند، نه تنها از گناه بلکه از ترك اولی هم معصوم بودند. پس منظور از بخشوده شدن ایشان چیست؟ امام هادی علیه السلام به این سؤال پاسخ روشنی داده اند:

عن ابی الحسن الثالث علیه السلام: انه سئل عن قول الله لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك و ما تأخر. فقال علیه السلام: وای ذنب كان لرسول الله متقدماً او متأخراً؟ و انما حملة الله ذنوب شیعة علی علیه السلام ممن مضى منهم و من بقى، ثم غفرها الله له. (1)

درباره سخن پروردگار که به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «برای این که خداوند گناهان گذشته دور و نزدیک تو را ببخشد». از امام هادی علیه السلام سؤال شد. حضرت فرمودند: پیامبر صلی الله علیه و آله چه گناهی در گذشته دور و نزدیک داشته است؟ (یعنی ایشان گناهی نداشته اند). جز این نیست که خداوند گناهان شیعیان امیر المؤمنین علیه السلام را - چه آنهایی که گذشتند و چه آنها که ماندند - بر پیامبر صلی الله علیه و آله بار کرد. و سپس آنها را برای حضرتش بخشود.

مگر پیامبر صلی الله علیه و آله گناهی داشته اند که مربوط به گذشته های دور یا نزدیک باشد؟!

آن چه بر پشت ایشان سنگینی می کرده، چیزی جز گناهان شیعیان امیر المؤمنین علیه السلام (1)

نبوده است. حضرت این سنگینی را احساس می کرده اند، که از خدای غفار، درخواست عفو و بخشایش نموده اند.

شیعیان امیر المؤمنین علیه السلام منسوب به پیامبر صلی الله علیه و آله هستند. بنابراین همان طور که پدر از خطای فرزندش ناراحت شده، طلب بخشایش می کند، آن حضرت نیز از گناهان شیعه استغفار می کرده اند. از طرفی پدر و مادر با دیدن خطای فرزندشان بسیار ناراحت می شوند، تا آن جا که ممکن است فرزند را تنبیه کنند و او را از خود برانند و یا با او حرف نزنند. ولی بعد از مدتی خودشان - زودتر از فرزند - مایل می شوند که با او ارتباط برقرار کرده، آشتی کنند و حتی منتظر بهانه ای می شوند که او را ببخشایند.

ائمه علیهم السلام نیز نسبت به شیعیان گناهکار همین وضعیت را دارند. اگر گاهی یکی از آنها را از خود برانند، از فاصله گرفتن او با خودشان ناراحت هستند و از خدا برای او طلب مغفرت می کنند.

این حالت، مقتضای «الوالد الشفیق» بودن آن امام همام است. در زیارت آل یس به امام عصر علیه السلام این گونه سلام می کنیم:

السلام علیک حین تحمد و تسغفر. (2)

سلام بر تو هنگامی که (خداوند را) سپاس می گویی و (از او) طلب مغفرت می نمایی.

1-1. در روایات فقط شیعیان علی بن ابیطالب علیه السلام ذکر شده است، چرا که تنها آنها رابطه فرزند و پدری را با پیامبر صلی الله علیه و آله برقرار نگه داشته اند. گناه کسی که زیر چتر ولایت امیر المؤمنین علیه السلام نرفته اند، به پیامبر صلی الله علیه و آله ربطی ندارد.

2-2. احتجاج طبرسی، جلد 2، صفحه 316.

وقتی که امام زمان علیه السلام دست به دعا بلند نموده اند و برای ما شیعیان گناهکار از خدا طلب مغفرت می نمایند، به ایشان سلام می کنیم. اگر ما توجه کنیم که در حالی به امام زمان سلام می کنیم که حضرتش به خاطر گناهان ما، در پیشگاه خدای مهربان - در حال شرمساری و سر به زیر افکنده - طلب عفو می نمایند، حال دیگری پیدا می کنیم. اگر ما دوستدار این پدر مهربان و برادر وفادار باشیم، نمی توانیم خجلت ایشان را به جهت کارهای زشت خود، تحمل کنیم.

راستی امام عصر علیه السلام تا چه اندازه باید به خاطر کارهای بد شیعیانشان در پیشگاه الهی احساس شرمندگی کنند؟! به همین جهت است که ائمه اطهار علیهم السلام از شیعیان خود خواسته اند که:

کونوا دعاة الی انفسکم بغیر السننکم، و کونوا زینا و لا تکونوا شیئاً. (1)

(مردم را) با غیر زبانهایتان به سوی (مذهب) خود دعوت کنید. و (برای ما) زینت (مایه آبرومندی) باشید و مایه ننگ نباشید.

کارهای خوب فرزند، باعث افتخار و سربلندی پدر و مادر، و خطاهای او باعث سرافکنندگی و ننگ آنها می شود.

لطف پدرانه امام علیه السلام بر سر شیعیان سایه افکنده است، ولی متأسفانه اغلب ایشان از این فضل الهی غافل هستند. امام عصر ارواحنا فداه محبت پدرانه خود را در هر زمان دارند، ولی آیا فرزندان در مقابل این پدر دلسوز به وظیفه خود عمل می کنند؟!

آن حضرت، نه تنها «پدر دلسوز» امت، بلکه پدری هست که از

1-1. اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب الورع، حدیث 9.

عواطف و احساسات مادرانه هم برخوردار هستند. امام رضا علیه السلام امام را مادر نیکوکار به بچه كوچك (بالولد الصغیر) معرفی فرموده اند.

علاقه و محبت مادر به بچه كوچك، بسیار روشن است و بالاترین مظهر محبت به شمار می آید. هر کس بخواهد بهترین نمونه محبت و عاطفه شدید در دنیا را نشان دهد، به محبت مادر نسبت به فرزند كوچكش اشاره می کند. امام علیه السلام برای پیروان خود مانند مادری نیکوکار است، آن هم مادری که بچه كوچك دارد. بچه كوچك بیشتر نیازمند رسیدگی و توجه است. مادری که بچه كوچك دارد، پیوسته، بدون لحظه ای غفلت، نگران حال فرزند است و در صورت رسیدن کمترین آسیب به او واقعاً بی تاب می شود. مشکلات بچه كوچك برایش غیر قابل تحمل است. عاطفه مادر، حقیقتی روشن است که تا کسی مادر نباشد، نمی تواند عمق محبت و عاطفه او را بفهمد.

ما شیعیان باید باور کنیم محبت امام عصر ارواحنا فداه به ما، مجموع محبتی است که يك پدر دلسوز و يك مادر مهربان نسبت به فرزند كوچك خود دارند.

علاوه بر اینها، ایشان «الاخ الشفیق» هم هستند. لغت «شفیق» از شقه می آید و به معنای نصف هر چیز است. «الاخ الشفیق» به برادر دو قلو گفته می شود، به این اعتبار که گویی هر کدام نیمه دیگری هستند. دو برادر که چنین رابطه ای با هم دارند، طبیعتاً میان آنها رابطه عاطفی گرمی برقرار خواهد بود.

برادر وفادار خصوصیتی دارد که حتی پدر و مادر هم جای او را نمی گیرند. دو برادر معمولاً برای هم مایه قوت قلب و پشت گرمی و

تکیه گاه یکدیگر هستند.

هر زمان که سخن از چنین برادری می رود، ناخودآگاه یاد سردار شهید کربلا حضرت ابوالفضل علیه السلام در ذهن انسان تداعی می شود. ایشان برادری وفادار برای امام حسین علیه السلام بودند و هر يك از این دو بزرگوار، وفای برادر را در وجود دیگری احساس می کردند. این بود که وقتی سید الشهداء علیه السلام در روز عاشورا بر پیکر پاك برادر حاضر شدند، فرمودند:

الان انكسر ظهري و قلت حيلتي. (1)

اکنون پشتم شکست و دیگر چاره ای ندارم.

کسی که برادر وفاداری ندارد، می فهمد که چرا امام حسین علیه السلام فرمودند: «کمرم شکست!» کسی که کمرش می شکند، دیگر قدرت انجام هیچ کاری را ندارد و لذا فرمودند دیگر چاره ای ندارم. اینجا يك برادر، حجة الله و شخصیت دیگر، برادری فداکار هم چون ابوالفضل العباس علیه السلام است و دلگرمی حجت خدا به این برادر وفادار بود.

«الاخ الشفيق» برادری است که حق برادری را به طور کامل ادا کند.

امام علیه السلام برای امت خود چنین هستند، برادری همراه با احساس مسئولیت پدران و دارای عاطفه مادری. اگر این سه نوع محبت را با هم جمع کنیم، می فهمیم که محبت امام علیه السلام به دوستانش چگونه است.

این سه وصف امام علیه السلام همه يك پیام دارند و آن، محبت شدید حضرت نسبت به شیعیانش می باشد. نعمتی که باید قدرش را بشناسیم و حقش را ادا کنیم.

پرسشهای مفهومی از درسهای 18 تا 20

1. مطابق فرمایش امیر المؤمنین علیه السلام کید لطیف شیطان در مورد مؤمنان چیست؟
2. در آیه شریفه: «و كذلك جعلناكم امة وسطاً لتكونوا شهداء على الناس» منظور از «امت» چه کسانی هستند؟ «وسط» بودن آنها به چه معناست؟ معنای شاهد بودن آنها بر مردم چیست؟
3. معنای این فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله: «بودن من در میان شما برای شما خیر است و جدایی من از شما هم برایتان خیر است». چیست؟
4. احادیث مربوط به عرضه اعمال بر پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام که بعضی دو روز هفته و بعضی هر صبح و شام را معین کرده اند - چگونه با هم قابل جمع هستند؟
5. یکی از ادله استغفار معصومین علیهم السلام به درگاه خداوند را بیان کنید.

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

